

## پس از انتخابات: اکنون چه؟



مازیار رازی

صفحه ۹

### مقاومت علیه تقلب بزرگ

صفحه ۴

نامه سرگشاده به میر حسین موسوی

صفحه ۵

سخنی کوتاه با کارگران ایران

صفحه ۶

سکوت بس است! پیش به سوی انقلاب کارگری

صفحه ۸

مقالات آلن وودز: اعتصاب عمومی نیازمند است

صفحه ۲۱ - صفحه ۱۱

مطالبی در مورد ونزویلا

صفحه ۱۶

### حمایت بین‌المللی از کارگران ایران در مکزیک



## لیبرالیسم یا سوسیالیسم بحث آزاد: میلیتانت

صفحه ۲۴

# Militant

مرداد ۱۳۸۸ سال سوم- دوره دوم- شماره ۲۴

مدرایش مارکسیستهای انقلابی ایران



### نقل و قول ها مقالات:

- اصلاح طلبان "فاقد قدرت و حتی جرأت سیاسی هستند. رأی به این عده توسط برخی از جوانان اشتباه محض بوده است. این رهبران اصلاح طلبان به جای به صحنه فرا خواندن پایه های اجتماعی (میلیونی) خود در مقابل این «تقلب بزرگ»، مردم را به خویشتن داری و سکوت و خانه نشینی دعوت کردند." (۲۳ خرداد)
- "مقاومت در مورد بی عدالتی و تقلب آشکار توسط عده ای سرکوب گر نیاز به اخذ مجوز ندارد. مگر در دوره شاه میلیون ها نفر از مردم برای تظاهرات ضد استبدادی از پیش از شاه و یا ساواک مجوز کسب کردند؟" (۲۵ خرداد)
- "آقای موسوی.. (جوانان) رهبران خود را پیدا خواهند کرد و در مقابل این دولت یا هر دولت سرمایه داری سرکوب گر دیگر مقاومت کرده و در نهایت دولتی برای دسترسی به دموکراسی سیاسی و اقتصادی در آینده خواهند یافت. مطمئن باشید!" (۲۶ خرداد)



## پس از انتخابات، اکنون چه؟

### مصاحبات با رفیق مازیار رازی

رفیق مازیار شما در مصاحبه پیش از انتخابات اعلام کردید که باید این انتخابات را تحریم فعال کرد. و اینکه نباید به هیچ یک از نامزدها رای داد زیرا انتخابات ریاست جمهوری یک مضحکه بیش نیست و رئیس جمهورها (چه اصول گرا و چه اصلاح طلب) "هیچ کاره" هستند. نظر شما در مورد اعلام شمارش آرا تا کنونی از طرف ستاد انتخاباتی چیست؟

با درود به همه خوانندگان گرامی. صبح زود روز ۲۳ خرداد (چند ساعت پس از پایان انتخابات) کامران دانشجو، رئیس ستاد انتخابات ایران اعلام کرد که از ۲۹ میلیون آرای شمارش شده احمدی نژاد ۱۹ میلیون را به خود اختصاص داده و به احتمال یقین با ۶۵ درصد آرای در دور اول به ریاست جمهوری انتخاب می شود! میرحسین موسوی نیز با ۹ میلیون رأی یا ۳۲ درصد آرا نفر دوم شده است.

بدیهی است که این انتخابات چیزی بیش از یک مضحکه نیست. بدیهی است تقلب گسترده صورت گرفته است. تمام تدارکات از پیش دیده شده، و با اعلام «رزمایش اقتدار» (پلیس سرکوبگر) برای خفه کردن هر گونه اعتراضی پس از این «تقلب بزرگ» از پیش برنامه ریزی شده است. هیچکس حتی طرفداران احمدی نژاد هم نمی توانند نتایج انتخاباتی را جدی بگیرند. اما مسایل اینها نیست. نتیجه این انتخابات پس از سخنرانی خامنه ای در حمایت مستقیم او از احمدی نژاد قابل پیش بینی بود. «شورای نگهبان» و «رهبر انقلاب» تصمیم خود را از پیش گرفته بوده و تدارکات آن را از پیش دیده بودند. با استفاده از امکانات نیروهای نظامی (پاسداران و بسیجی ها) و رسانه های عمومی و غیره، به سرعت تصمیم را به مورد اجرا گذاشتند. این اقدام دولت سرمایه داری، حداقل مارکسیست های

انقلابی را متعجب نکرد. گرایش ما از پیش به جوانان و کارگران و زحمتکشان هشدار داده بود که این انتخابات یک مضحکه بیش نیست.

مسئله بر سر این است که اکنون که این «تقلب بزرگ» صورت گرفته است جناح اصلاح طلب هیئت حاکم که ظاهراً در انتخابات پیروز شده بود (بنا بر گفته محسن مخملباف نماینده ستاد انتخاباتی موسوی در خارج)، چه می خواهند انجام دهند؟ سعید شریعتی عضو ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی گفته بود که آقای موسوی در اعتراض به روند انتخابات و شیوه اعلام نتایج شمارش آرا، نامه ای به آیت الله خامنه ای نوشته است!!! سعید رضوی فقیه، سخنگوی ستاد مهدی کروی گفت که این ستاد نمی تواند به آمار اعلام شده اعتماد کند او گفت: "مشغول گفت و گو و رایزنی هستیم و آقای کروی فعلاً قصد سکوت دارد تا اصل مسئله روشن شود!!!"

آیا اینها رهبران اصلاح طلبانی هستند که می خواستند رئیس جمهور شوند؟ و آزادی سیاسی و مدنی در جامعه ایجاد کنند؟ همانطور که در مصاحبه پیش با میلیتانت اشاره شد اینها فاقد قدرت و حتی جرأت سیاسی هستند. رأی به این عده توسط برخی از جوانان اشتباه محض بوده است. این رهبران اصلاح طلبان به جای به صحنه فرا خواندن پایه های اجتماعی خود (که اکنون به چند میلیون می رسد) و در خواست مقاومت در مقابل این «تقلب بزرگ»، مردم را به خویشتن داری و سکوت و خانه نشینی دعوت کرده و به «رهبر انقلاب» که خود مسئول و مسبب این تقلب است شکایت نامه می نویسند!!! (چقدر مسخره) و با این کار عملاً پشت مردم را خالی کردند! آیا رهبران اصلاح طلبان قابل اعتمادند؟ آیا در افت و خیز های آبی موسوی ها می توانستند در مقابل ولایت فقیه تاب مقاومت بیاورند و از منافع توده های حمایت کنند؟

رفیق مازیار آیا جوانان انتخاب دیگری داشتند؟ آنها ما بین «بد» و «بتر»؛ «بد» را انتخاب کردند.

بله در وضعیت کنونی جوانان ما انتخاب دیگری نداشتند. آنها از این فرصت طلایی چند روزه برای فریاد کشیدن مطالبات به حقشان و شادی در مورد کاندیداهایی که تصور می کردند قادر به تحقق خواست های آنان هستند، استفاده کردند. این جوانان را نمی توان سرزنش کرد. اما عده ای از افراد با تجربه در میان اصلاح طلبان و حتی برخی از نیروهای چپگرا و به اصطلاح سوسیالیست با علم به این مسئله که رهبران اصلاح طلبان بی قدرت و بی هویت هستند؛ هم خود به موسوی رأی دادند و هم سایرین را به حمایت از او تشویق و ترغیب کردند. این عده دوره ی خاتمی را خوب بیاد داشته و به رغم آن به جای کمک رسانی به ایجاد یک صف مستقل ضد سرمایه داری برای چندمین بار از رهبری یک بخش از دولت سرکوبگر سرمایه داری حمایت کردند.

حتی چنانچه موسوی انتخاب می شد؛ باز موضع حمایت از رهبری اصلاح طلبان اشتباه می بود (در دوره خاتمی این اشتباه دو بار تکرار شده بود). زیرا این واقعه یعنی تقابل بین رئیس جمهور و ولایت فقیه چند ماه پس از انتخابات رخ می داد و نشان داده می شد که موسوی نیز همانند خاتمی در مقابل رهبر انقلاب سکوت کرده و مقابل سیاست های کجروانه شورای نگهبان و رهبر انقلاب نمی توانست تاب بیاورد. رهبران و طرفداران اصلاح طلبان باید توجه داشته باشند که تنها راه توفیق آنها در تحقق "اصلاحات"، همانا گسست کامل از ولایت فقیه است. تا زمانی که این تصمیم را نگرفته باشند همواره محکوم به شکستند. وقایع دیروز این نکته را برای چندمین بار به اثبات رساند.

جوانان ما نیز از این تجربه کوتاه باید درس های لازم را بگیرند. تنها سیاست های ضد سرمایه داری مارکسیست های انقلابی است که می تواند راه آتی را به آنها نشان دهد. زیرا ۲۰۰ سال تجربه مبارزات طبقاتی در سطح جهانی در برنامه و سیاست های مارکسیست های انقلابی نهفته شده است. جهت گیری به سوی مارکسیسم انقلابی و گسست کامل



از هر گونه اصلاح طلبی برای جوانان ما امری است حیاتی.

رفیق مازیار پس چرا سیاست مارکسیست های انقلابی در انتخابات اخیر اجرا نشد؟

باید توجه باشیم گرایش مارکسیست های انقلابی در وضعیت اختناق آمیز و سرکوب شدید توسط نیروهای سرمایه داری همواره باید خلاف جریان گام بردارند. در نتیجه برای دوره ی تا باز شدن گشایش های واقعی اجتماعی اقلیتی از جامعه هستند. بدیهی است که گرایش ما به تنها در وضعیت کنونی قادر نمی بود که به یک حرکت توده ای دامن بزند. اما نکته جالب توجه این است که گرایش ما در کنار حد اقل پیشروی کارگری که مقابل دولت سرمایه داری در چند سال پیش مقاومت و مبارزه کرده و هزینه نیز پرداخته (همانند زندانی شدن منصور اسالو از رهبران شرکت واحد) و بخشی از کارگران ایران خودرو و غیره قرار گرفتیم. کارگران پیشرو و مبارزان کارگری و دانشجویی که در رودرویی با دولت نقش مهمی داشته اند؛ وارد این مضحکه انتخابات نشدند. برخلاف جوانان بی تجربه و نا آگاه و افراد با تجربه و سردرگم که به موسوی رأی داده، کارگران پیشرو این انتخابات را عملاً تحریم کردند. زیرا چندین سال دولت و سیاست های آن را تجربه کرده اند. در اطلاعیه انتخاباتی شان کارگران شرکت واحد چنین اعلام کردند: "...امروزه برای کارگران و خانواده هایشان تشویق به شرکت در انتخابات یکی از بی معنا ترین بحث های موجود می باشد چرا که کارگران در سه دهه گذشته، تمام روسای جمهور از دوره جنگ و دوره سازندگی و دوره اصلاحات و هم چنین رئیس جمهور مهرورز را تجربه کرده اند)... انتخابات و تشکلات کارگری (سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه). یا بخشی از کارگران ایران خودرو عنوان مقاله ی انتخاباتی شان چنین بود: "ما تنها در انتخاباتی شرکت می کنیم که حافظ منافع ما کارگران باشد". تمام اینها نشان دهنده آگاهی برخی

از کارگران از ماهیت هر دو جناح هیئت حاکم است. اما علت دیگری که منجر به عدم اجرای گسترده خط مشترک کارگری در این انتخابات شده، عدم اتحاد و کار مشترک در ازمدت میان کارگران توسط نهادهای کارگری در دوره پیش بوده است (مقاله ای تحت عنوان «از اول ماه مه امسال چه می توان آموخت؟» در ارزیابی اول ماه مه نگاشته شده که در نشریه میلیتانت شماره ۲۳ انتشار یافته است. در این مقاله به این موضوع بیشتر پرداخته شده است).

درسهای این انتخابات برای کارگران و جوانان چیست؟

نخستین درس این است که به هیچوجه و تحت هیچ شرایطی نباید به هیچ یک از جناح های موجود دولت سرمایه داری اعتماد داشته و از یکی علیه دیگری حمایت کنیم. ما باید صف مستقل خود را همواره علیه هر دو جناح ایجاد کنیم، حتی اگر در اقلیت باشیم و نیروی کافی نداشته باشیم. با این سیاست به تدریج به یک نیروی قوی و مورد اعتماد مبدل می شویم.

دومین درس این است که تمامی نیروهای مترقی ضد دولت سرمایه داری کنونی و آزادی خواه باید فرقه گرایی و دامن زدن به انشقاق ها و حذف گرایی علیه یکدیگر را کنار گذاشته و در کنار هم در یک اتحاد عمل گسترده علیه دولت سرمایه داری گرد آیند. افتراق و چند دستگی میان ما، یک دولت متزلزل و ضعیف را قدرتمند جلوه می دهد و نیروی میلیونی کارگری، زنان، جوانان و ملیت های تحت ستم را متفرق و ضعیف جلوه می دهد. سرکوب های اعمال شده توسط دولت سرمایه داری نتیجه قدرت آن دولت نیست بلکه نتیجه مستقیم افتراق میان نیروهای مترقی در جامعه است. اتحاد عمل سراسری نشان خواهد داد که خواست های دموکراتیک ما می تواند متکی بر نیروی مستقل خودمان به جنگ آید و نه متکی بر رهبری موسوی. این رهبران اصلاح طب بارها نشان داده اند که قادر به دفاع از خواست های دموکراتیک جامعه در مقابل ولایت فقیه

نمی باشند. باید از آنها گسست کرد و صف مستقل را ایجاد کرد. جوانان باید توجه کنند که برای باز پس گرفتن حق آرای انتخاباتی شان باید در صحنه بمانند و خود را سازمان دهند و در انتظار موسوی نمانند. جوانان باید رهبران خود را انتخاب کنند.

۲۳ خرداد ۱۳۸۸



### مقاومت علیه «تقلب بزرگ» متکی بر نیروی خود

رفیق مازیار امروز دوشنبه ۲۵ خرداد تظاهراتی از سوی میر حسین موسوی فراخوانده شده است. آیا تصور نمی کنید که این یک اقدام مثبت از سوی او برای سازماندهی مقاومت مردم علیه «تقلب بزرگ» انتخابات ریاست جمهوری است؟

به نظر من خیر چنین نیست. همانطور که در مصاحبه دو روز پیش اشاره کردم، موسوی قادر به رهبری حتی طرفداران خود نیست چه رسد به سازماندهی مردم ایران علیه این تقلب بزرگ. نخستین اقدام اعتراضی میر حسین موسوی نامه نگاری با خامنه ای بود (کسی که خود مسبب و مسئول سازماندهی این شبه کودتای علیه آرای مردم است). همین نخستین گام نشان داد که آقای موسوی نسبت به سلسله مراتب بوکراتیک دیکتاتوری روحانیت که تحت



کنترل ولی فقیه (خامنه ای) است توهم دارد. با این توهم و اعتقاد به یک نظام دیکتاتوری نظامی نمی توان خود و سایرین را برای مقاومت آماده کرد. از همان گام نخست مشخص است که این حرکت تحت رهبری موسوی محکوم به شکست است.

اضافه بر این، فراخوان به راهپیمایی امروز ساعت ۴ بعدازظهر از میدان انقلاب تهران تا میدان آزادی با درخواستی از وزارت کشور برای صدور مجوز صورت گرفته است! پاسخ دولت نیز توسط آقای مرتضی تمدن رئیس شورای تامین استان تهران، اعلام شده است. او گفتم مجوزی برای این کار صادر نشده و "این راهپیمایی غیرقانونی است!!" آقای تمدن همچنین اعلام کرد "نیروی انتظامی با هر گونه تجمعات یا راهپیمایی های بدون مجوز برخورد خواهد کرد." بدیهی است که با چنین روشی این راهپیمایی سرکوب خواهد شد و آقای موسوی طرفداران خود را بیشتر متفرق و دلسرد خواهد کرد.

پس چه کاری او می بایستی انجام دهد تا موفقیت را تضمین کند؟

مقاومت در مورد بی عدالتی و تقلب آشکار توسط عده ای سرکوب گر نیاز به اخذ مجوز ندارد. مگر در دوره شاه میلیون ها نفر از مردم برای تظاهرات ضد استبدادی از پیش از شاه و یا ساواک مجوز کسب کردند؟ مگر همین "انقلابات" بورژوازی به اصطلاح مخملی و نارنجی و غیره که توسط افرادی نظیر موسوی ها در چند کشور علیه یک نظام استبدادی صورت گرفت با مجوز قانونی صورت گرفته است؟ رهبری یک جنبش توده ای (صرف نظر از اینکه این رهبری مورد تأیید ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باشد) به اتکا به موقعیت ویژه خود و برخورداری از پایه های اجتماعی، مردم را به شکل نامحدود تا رسیدن به خواسته هایشان به خیابان ها می کشاند. تنها راه تضمین یک تغییر در هر جامعه ای تدویم مبارزات مردم و زیر سؤال بردن مشروعیت دولت استبدادی است. مسئله این است که آقای

موسوی حتی در سطح همتایان و هم نظران خود در سایر نقاط جهان عمل نمی کند. از این رو در نهایت مورد سوء استفاده دولت استبدادی قرار خواهد گرفت. توده های جوان نمی توانند به چنین فردی امید ببندند.

به نظر شما در وضعیت کنونی توده های خشمگین از این تقلب بزرگ چه باید کنند؟



به نظر من هر کاری بهتر است پذیرش رهبری موسوی است. توده های مردم به ویژه در شرایطی که به شکل خودانگیخته به صحنه سیاسی وارد می شوند، انگیزه ها و اهداف به مراتب عالی تر از رهبرانی چون موسوی دارند. جوانان ایران که برای مقابله با دیکتاتوری بالاچار به موسوی رضایت دادند باید از میان خود رهبران خود را انتخاب کنند. ایجاد «کمیته دفاع از خود» در مقابل اوباش لباس شخصی و پلیس ضد شورش در دستور کار آنها می تواند قرار گیرد. هر اقدامی توسط توده های جوان و هر سرکوب و هزینه ای که آنان پرداخت کنند؛ آنها را در موقعیت بهتری برای تداوم مبارزات قرار می دهد. جوانان نباید در انتظار دستور عمل های موسوی و ستاد انتخاباتی او باشند. موسوی در مقام سازماندهی مقاومت توده ای نیست.

تظاهرات امروز باید به دست خود جوانان سازماندهی شود. مقاومت یکپارچه در مقابل ارباب و اجحافات ابزار سرکوب خامنه ای - احمدی نژاد می تواند خنثی گردد، به شرطی که رهبری این حرکت توده ای به دست خود جوانان افتد. بدیهی است که مشارکت توده ای و مداوم، می تواند سیاست های

سرکوب گرایانه دولت را در نهایت خنثی کند.

نقش مارکسیست های انقلابی در این میان چیست؟

مارکسیست های انقلابی نیز باید در میان توده های جوان هم به سازماندهی پرداخته و هم به آنان در مورد رهبری موسوی هشدار دهند. باید به جوانان مبارز و مقاوم توضیح داده شود که رهبری موسوی خواهان سازش با خامنه ای است و نه پس گیری آرای آنها از دولت. به جوانان باید توضیح داده شود که مذاکرات از بالا میان ۴ کاندید انتخاباتی و دولت احمدی نژاد صورت خواهد گرفت. همه این آقایان با گرفتن مقامی در دولت آتی دست از هر مبارزه ای برداشته و مردم را به خانه ها خواهند فرستاد. آقای احمدی نژاد در سخنرانی ۲۴ خرداد به طور شفاف اعلام کرد که اصول گرایان و اصلاح طلبان از یک "جنس" هستند. گرچه او لحن تهدید آمیزی نسبت به مقاومت احتمالی آن داشت اما تلویحاً خواهان مذاکره و مصالحه با آنان بود.

مارکسیست های انقلابی در میان توده های جوانان باید قرار گرفته و در سازماندهی جوانان برای ایجاد یک صف مستقل و سازماندهی کمیته های مقاومت و ایجاد یک رهبری دائمی کوشا باشند.

جو مقاومت جویانه این چند روز دائمی نخواهد بود. اگر رهبری جوانان تثبیت نگردد؛ اگر رهبری به دست موسوی باقی ماند؛ بی شک مقاومت توده ای توسط نیروهای انتظامی دولتی شکسته خواهد شد و برای مدتی جو رخوت و دلسردی حاکم خواهد شد.

به امید پیروزی و با روحیه قوی باید به پیش به سوی ایجاد صف مستقل علیه تفالبات انتخاباتی گام برداشت. نقش مارکسیست های انقلابی در این میان می تواند مؤثر باشد.



## نامه سرگشاده به

### میر حسین موسوی



مازیار رازی

[maziar.razi@gmail.com](mailto:maziar.razi@gmail.com)

آقای میر حسین موسوی

بسیاری از جوانان ایران در دهمین دور انتخابات ریاست "جمهوری اسلامی" شرکت کرده و به شما به عنوان نامزد مطلوب خود رأی دادند. اما این انتخاب از روی ناچاری بود. زیرا ۴ نامزد انتخاباتی از جمله خود شما توسط شورای نگهبان در واقع «انتصاب» شدند. بدون تردید اگر انتخابات از ابتدا آزاد می بود و نامزدهای انتخاباتی از گرایش های مختلف جامعه از جمله نمایندگان واقعی کارگران (مانند منصور اسالو که امروز برای حمایت از آزادی و ایجاد سندیکای مستقل کارگری در بند است) شرکت می کردند؛ آرای اکثریت مردم زحمتکش و جوانان به آنها تعلق می گرفت و نه امثال شما.

نخستین سؤال جوانان از شما این است که شما که امروز مورد ارباب و اجحافات دولت احمدی نژاد قرار گرفته اید، چرا به غیر دموکراتیک بودن کل انتخابات پیش از آن اعتراضی نکردید؟ مگر شما نمی دانستید که در انتخاباتی که تنها ۴ تن از ۴۰۰ نفر توسط شورای نگهبان انتصاب شده و هزارها تن از مخالفان دولت سرمایه داری یا سرکوب، یا ارباب و یا در زندان بسر برده و از شرکت در ارائه نامزد انتخاباتی حذف می گردند، یک انتخابات غیر دموکراتیک است؟ چرا در تبلیغات

انتخاباتی خود به این موضوع اشاره نکردید؟ آیا اگر شما به جای احمدی نژاد انتخاب می شدید، این مسئله محوری را مسکوت می گذاشتید؟ بدیهی است که تنها علتی که شما خواهان انتخاباتی دموکراتیک شده اید این است که خودتان مورد تهاجم قرار گرفته اید؟ آیا اصول دموکراسی برای همگان برای شما مفهومی ندارد؟

در بیانیه خود خطاب به مردم می نویسید: "اقداماتی که در طی این چند روز شاهد آن بوده ایم تاکنون در جمهوری اسلامی سابقه نداشته است".

آیا واقعاً شما اعتقاد دارید این نخستین بار است که ما شاهد این اقدامات در نظام جمهوری اسلامی بوده ایم؟ آقای موسوی تاریخی ۳۰ ساله جمهوری اسلامی مملو از این اقدامات بوده است. راه دور نرویم. ماه پیش (اول ماه مه امسال) قریب به ۲۰۰۰ نفر از کارگران شریف ایران در پارک لاله گرد هم آمدند تا مراسم اول ماه مه را به شکل مسالمت آمیز جشن بگیرند. همین دوستان سابق لباس شخصی شما، پیش از برگزاری مراسم به آنها تهاجم کرده و بیش از ۱۵۰ تن را بدون موجز قانونی دستگیر کردند و هم اکنون برخی از آنها هنوز در زندان هستند. پیش از آن اکثر رهبران سندیکای شرکت واحد دستگیر و مورد آزار قرار گرفته، زیرا خواهان تشکیل یک سندیکای آزاد بوده اند. سال پیش یورش به دانشجویان و زنان را به یاد می آورید؟ شلاق زدن های فعالان کارگری در کردستان را به یاد می آورید؟ آیا شما اصولاً از این وقایع اخیر در جنبش های اجتماعی آگاه بوده اید؟ اگر آگاه بوده اید (و باید به عنوان نامزد ریاست جمهوری آگاه می بودید) چرا در مقابل این اقدامات غیر دموکراتیک سکوت کردید؟ و چرا تهاجم به خود را یک اقدام "بی سابقه" اعلام می کنید؟ علت این فراموشکاری از سوی شما آشکار است، زیرا خود شما نیز در این تصمیمات غیر دموکراتیک سهیم بوده و یا در بهترین حالت اعتراضی به آنها نداشته اید.

شما در بیانیه می نویسید: "ما به عنوان کسانی که به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن پایبندیم اصل ولایت فقیه را یکی از ارکان این نظام می دانیم و حرکت سیاسی را در چارچوب های قانونی دنبال می کنیم".

آقای موسوی! سؤال جوانان از شما این است که اگر مسبب اصلی و طراح تقلب انتخاباتی و سرکوب های متعاقب آن، همان ولایت فقیه باشد، چه؟ شما چگونه می توانید این تناقض در گفتار و کردارتان را حل کنید؟ با موضع گیری خامنه ای در حمایت از احمدی نژاد و مواضع زودرس و غیر قانونی او در تأیید ریاست جمهوری احمدی نژاد، امروز بر کسی از جمله شما پنهان نیست که شخص ولی فقیه خود مسبب این وقایع است. حال شما چگونه می خواهید به شخصی که خود مرتکب جرم شده است شکایت نامه بنویسید و از او انتظار داشته باشید که این وقایع رسیدگی کند؟ در انظار جوانانی که به شما رأی داده اند، این عمل شما یک شوخی ای بیش نیست. شما چگونه می توانید از یکسو به اصل ولایت فقیه اعتقاد داشته باشید و از سوی دیگر خواهان دموکراسی در ایران باشید؟ این دو در تناقض آشکار با یکدیگرند. نقض یکی منجر به دسترسی به دیگری می شود.

آقای موسوی! شما برای برگزاری تظاهرات روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ درخواست مجوز قانونی کردید. این مجوز به شما داده نشد و بالاخره ستاد انتخاباتی شما این راهپیمایی را به تعویق انداخت. البته بعداً مطلع شدید که کار از کار گذشته و توده های مردم با درخواست تعویق انداختند این راهپیمایی تن نداده، و شما تنها برای آرام کردن آنها در آن شرکت کردید. سؤال جوانان از شما این است که چرا خود را رئیس جمهور منتخب اکثریت مردم اعلام نمی کنید. مگر اعتقاد ندارید که آرای اکثریت را آورده اید؟ و تا زمان تحقق این امر چرا مردم را به اعتراضات نامحدود خیابانی دعوت نمی کنید؟ آقای موسوی شما میان دو صندلی نمی توانید تا ابد قرار بگیرید. یا باید به سوی مردمی که به



شما رأی داده اند جهت گیری کنید و یا به سوی ولی فقیه (و ابزار سرکوب دولتی آن). در خدمت مردم بودن به مفهوم گسست از تمام ابزار دولتی موجود است. زیرا این دولت مشروعیت خود را به ویژه با این تقلب بزرگ میان جوانان ایران از دست داده است.

شما می گوئید: "توصیه موکد و مجدد این خدمتگزار شما آن است که به صورت مسالمت آمیز و با رعایت اصل عدم برخورد مخالفت‌های مدنی و قانونی خود را در سراسر کشور ادامه دهید." آقای موسوی آیا اطلاع دارید که در تظاهرات دیروز حداقل ۷ نفر از حامیان شما کشته شدند و چند نفر دیگر مورد اثابت گلوله افراد موتور سوار حزبی الله قرار گرفتند؟ آیا شما می خواهید این موتور سواران جنایت کار را تحت تعقیب قانونی قرار دهید؟ آیا دولت احمدنژاد و یا دادستان تهران قرار است این افراد را محاکمه و مجازات کنند؟ اگر چنین اظهاراتی را ایراد کنید، اکثر حامیان جوان شما که دیروز در خیابان راهپیمایی می کردند با صدای بلند به شما خواهند خندید! شما که بخشی از هیئت حاکم در طول ۳۰ سال بوده اید و در مقام نخست وزیری کشور قرار داشته اید، و امروز نمی توانید حتی از حق خودتان دفاع کنید، چگونه قصد دارید از حامیانتان که دیروز در خیابان ها به دستور وزارت اطلاعات و تایید همان ولی فقیه تان به قتل رسیدند و زخمی شدن حمایت کنید.

آقای موسوی! بدیهی است که توده های مردم چه حامی شما و چه مخالف شما به صورت مسالمت آمیز در راهپیمایی شرکت می کنند. مطمئن باشید هیچ فردی با انگیزه تخریب و بهم ریزی و توطئه به تظاهرات نمی آید (تبلیغات دولت احمدی نژاد را باور نکنید). مسئله این است که زمانی که مزدوران دولت به مردم حمله ور شده و آنها را با چماق، کابل، چاقو و اسلحه از پای در می آورند، مردم بی گناه چه کنند؟ آیا شما حتی اجازه دفاع از خود را به آنها نمی دهید؟ آیا جوانان ما حق ندارند که حتی

در مقابل این تهاجمات از خود دفاع کنند و کتک نخورند؟

آقای موسوی! شما به تمام این نکات خود واقف هستید؛ اما برای خوش رقصی برای ولی فقیه و بنا به درخواست مستقیم خامنه ای در ملاقات اخیرتان با او؛ می خواهید به او نشان دهید که مخالف هر گونه حرکت تندى از سوی حامیان خود هستید. حتی اگر مقاومت جوانان به منظور دفاع از خود باشد!

آقای موسوی! شما بر سردوراهی قرار گرفته اید: از یکسو میان حفظ نظام سرکوبگر و تمام ابزار تحمیق آن واز سوی دیگر دفاع از مطالبات دموکراتیک میلیون ها از مردم ایران. در همین چند روز شما به وضوح نشان داده اید که با وجود از دست دادن مقام ریاست جمهوری، راه اول را برگزیده اید. شما مردم را به مبارزه علیه بی عدالتی دعوت نکردید. شما از حق دفاع از خود مردم در مقابل مزدوران دولت احمد نژاد حمایت نکردید. شما ترجیح داده اید که مردم ساکت باشند و نهایت به خانه هاشان باز گردند. شما تظاهرات روز دوشنبه را لغو کردید و تنها به منظور خاموش کردن خشم توده ها در آن شرکت کردید. به سخن دیگر، شما به دولت احمدی نژاد تمکین کرده اید.

آقای موسوی! جوانان ایران بدون رهبری شما به این مقاومت ادامه خواهند داد، همانطور که دیروز به تظاهرات آمدند. اگر هم این بار شکست متحمل شوند، مطمئن باشید نسل نوینی از توده های مردم با گسست از هر گونه اصلاح طلبی به بدیل های واقعی انقلابی روی خواهند آورد. جوانان ایران پاسخی برای مزدوران خواهند یافت. آنان رهبران خود را پیدا خواهند کرد و در مقابل این دولت یا هر دولت سرمایه داری سرکوب گر دیگر مقاومت کرده و در نهایت دولتی برای دسترسی به دموکراسی سیاسی و اقتصادی در آینده خواهند یافت. مطمئن باشید!

سخنی کوتاه با

## کارگران ایران

در حاشیه وقایع اخیر

مازیار رازی

### کارگران شریف و غیور ایران

ما امروز وارد مرحله نوینی از حرکت های توده ای در تقابل با اجحافات و ارباب های دولت سرمایه داری شده ایم. شما عزیزان بیش از هر قشر اجتماعی دیگری، اجحافات و سرکوب های دولت سرمایه داری ایران را در طی سه دهه گذشته تجربه کرده اید. به جرأت می توان گفت که امروز در ایران، هیچ نیروی اجتماعی که به اندازه شما طعم تلخ فشارهای شکننده اقتصادی و روحی را چشیده باشد، وجود ندارد.

شما تنها نیروی اجتماعی در ایران بوده اید که علی رغم پرداخت هزینه های سنگین (از بیکار سازی و عدم پرداخت دستمزدهایتان گرفته تا دستگیری و شکنجه شدن هایتان و حتی به قتل رسیدن برادران و خواهرانتان)، به مبارزات ضد دولت سرمایه (چه در دوره اصلاح طلبان و چه در دوره اصول گرایان) مصراانه ادامه داده اید. شرکت شما در مراسم اول ماه مه با وجود سرکوب و اختناق شدید، اعتصابات شما در کارخانه های مختلف در مقابل فشارهای ابزار سرکوبگر دولت سرمایه داری -مانند دسته های حراست در کارخانه ها، خانه کارگر و شورای اسلامی کار و غیره- مورد ستایش میلیون ها کارگر در سطح جهانی بوده است. مبارزات مستمر و بی وقفه شما، روزنه های امید را در قلب میلیون ها تن از اقشار تحت ستم ایران همواره زنده نگاه داشته است.

### کارگران شریف ایران!

شما تنها نیروی اجتماعی در ایران هستید که بی اغراق، تجربه تاریخی بسیار غنی تری نسبت با سایر اقشار اجتماعی داشته



اید. شما سه دهه پیش، با سازماندهی و تکیه بر نیروی خود، یکی از بزرگترین متحدان امپریالیسم آمریکا، یعنی رژیم شاهنشاهی را سرنگون کردید. اعتصابات کارگران صنایع و کارخانجات بزرگ چون نفت، گاز، پتروشیمی، صنایع فولاد، مس و غیره در سرنگونی شاه نقش تعیین کننده ای داشت. تمام جهانیان نیک می دانند که ستون فقرات رژیم شاه را نه تظاهرات توده ای خیابانی شکاند و نه شعر خوانی های "شب های شعر" و اقدامات روشفکران سازمان های سیاسی، بلکه اعتصاب عمومی کارگران آن را در هم شکست. از این نقطه نظر، متحدان جهانی شما اذعان دارند که شاید پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، بزرگترین دستاورد طبقه کارگر در سطح جهانی را شما کارگران ایران کسب کرده و به سایرین انتقال داده اید. شما در عرض چند هفته بزرگترین شوراهای کارگری را سازمان دادید و کل ابزار دولت سرکوبگر شاه را از میان برداشتید. از این رو دولت ها و حکومت های سرمایه داری در ایران خوب درک کرده اند که با دستگیری فعالان کارگری، شلاق زدن ها و ارباب ها و فشارهای اقتصادی نمی توانند شما را به سادگی به زانو در آورند. درود بر شما!

### کارگران شریف ایران!

شما اکنون در موقعیت رهبری کردن جنبش توده ای قرار گرفته اید. حرکت های اخیر مردم ایران چنان چه فاقد رهبری باشد، در نهایت با شکست مواجه خواهد شد. به موسوی ها و خاتمی ها نباید حتی لحظه ای فرصت داده شود که حرکت خودجوش جوانان را به کجراهه ببرند. این افراد در نهایت با خامنه ای تبنانی خواهند کرد و برای مدتی طولانی، رخوت و سرخوردگی را در درون جوانان به وجود خواهند آورد. شما عزیزان خوب می دانید که تظاهرات خیابانی روز دوشنبه ۲۵ خرداد را شخص موسوی ملغا اعلام کرد؛ با این وجود، جوانان به خیابان ها آمده و او را وادار کردند که در راهپیمایی حاضر شود. این به اصطلاح رهبران اصلاح

طلب برای حفظ منافع و مقام خود در حال معامله و سازش با "بالا" هستند. آن ها قصد درگیر کردن واقعی توده های وسیع مردم را برای یک دگرگونی واقعی و دموکراتیک ندارند. به سخن دیگر حرکت های خودجوش میلیونی مردم، صرف نظر از رهبران محافظه کار و سازشکارشان، آغاز شده است؛ و این حرکت برای مدت طولانی ادامه نخواهد یافت. در صورت نبود یک رهبری کارگری با تجربه و نبود شعارهای مشخص و سازماندهی درست، در نهایت این حرکت ها از سوی رهبران اصلاح طلب خاموش خواهند شد.

از این رو است که شما کارگران باید در صحنه مبارزه حضور فعال داشته باشید. شما باید رهبری این حرکت توده ای را به دست بگیرید. توده های میلیونی به شما نیاز دارند. حضور، شرکت و رهبری شما تنها می تواند از طریق سازماندهی اعتصابات سراسری در کارخانه ها نشان داده شود. شما اکنون در مقامی هستید که می توانید با هماهنگی و در حمایت از حرکت های توده ای اخیر و با نقد به تمام نمایندگان اصلاح طلب، در مقابل دولت احمدی نژاد ایستادگی کنید. اکنون زمان آن فرا رسیده است که شما برای مطالبات خود وارد صحنه گردید.

ایجاد کمیته های مخفی اعتصاب برای هماهنگی سراسری ضروری است. این کمیته ها می توانند با هماهنگی با یکدیگر، روز و موعد اعتصابات کارخانه ها را سازمان داده و در نقاط مختلف ایران با هم دست از کار کشیده و مطالبات کارگران را طلب کنند. شما در گذشته، تجارب بسیار ارزنده ای از مبارزات خود بدست آورده اید. این تجارب باید مورد استفاده قرار گیرند. از تجربه کارخانه بارش اصفهان و کارخانه کشمیر و اعتراضات سال پیش کارگران کارخانه هفت تپه، کارخانه های نساجی کردستان و کارخانه ایران خودرو و همه همه، می شود و باید درس گرفت.

اعتصاب حق مسلم شما است. این شعار امروز می تواند مورد اجرا قرار گیرد تا تمامی مطالبات شما تحقق یابد. مطالبات صنفی مانند: پرداخت حقوق های معوقه، حقوق بازنشستگی و غیره. مطالبات دموکراتیک مانند: آزادی تمام زندانیان سیاسی، آزادی بیان و تجمع، آزادی مطبوعات و حق اعتصاب و ایجاد تشکل مستقل کارگری و غیره. این مطالبات می تواند همراه با مطالبات انتقالی مانند، کنترل کارگری و افزایش دستمزدها متناسب با نرخ تورم و غیره ادغام گردند. چنان چه دولت مطالبات پایه ای را بی پاسخ گذارد، می توان کارخانه ها را اشغال کرده و تحت کنترل خود کارگران در آورد و مدیران بی لیاقت را اخراج نمود. کنترل بر تولید و توزیع می تواند به دست قدرتمند خود کارگران عملی گردد. تجربه انقلاب علیه استبداد شاهنشاهی، به کارگران اثبات کرد که در عرض چند هفته بدون تجربه پیشین قادر به ایجاد شورای کارگری و اعمال کنترل کارگری هستند. در وضعیت بحرانی کنونی که دولت سرمایه داری در انشفاق به سر برده و توده های وسیع مستقل از گرایشات هیئت حاکم در خیابان به شکل روزانه شرکت می کنند، کارگران شریف ایران می توانند به سرعت به خواست های خود برسند.

اقدامات شما، راه و روش مبارزات ضد دولتی را به جوانان نشان می دهد. در صورت وجود رهبری کارگری، جوانان به سرعت از اصلاح طلبان جدا شده و جلب مطالبات رادیکال تر می گردند. حرکت شما کارگران امروز می تواند آینده حرکت کنونی را به شکل دیگری رقم بزند. حضور فعال شما در سازماندهی اعتصاب سراسری در راستای دفاع از خود و حمایت از حقوق دموکراتیک میلیون ها تن از مردم ایران مهم ترین اقدامی است که امروز در دستور روز کارگران ایران قرار دارد.

پیروز و سرفراز باشید!



## سکوت بس است!

پیش به سوی تدارک انقلاب  
کارگری

مازیار رازی

[maziar.razi@gmail.com](mailto:maziar.razi@gmail.com)

در وضعیت کنونی ایران، که میلیون ها نفر از جوانان و اقشار متفاوت اجتماعی پا به صحنه مبارزات ضد استبدادی گذاشته اند، در وضعیتی که بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده است که بحث پیرامون "چشم انداز برون رفت از بحران جامعه" به یکی از مسایل محوری ما تبدیل شده است، بدیل های سیاسی متفاوتی برای حل مشکل جامعه در مقابل هم مطرح می گردند. نخستین بدیل، که در وضعیت کنونی بخش عمده طیف اپوزیسیون داخل و خارج را در بر می گیرد، بدیل "اصلاح طلبان" (یا سوسیال دموکراسی) است. امروز بخش وسیعی از نیروهای اپوزیسیون، خواهان تحویل مسالمت آمیز و بدون قهر از درون نظام کنونی و از "بالا" هستند. تظاهرات اخیر تحت رهبری میر حسین موسوی و با حمایت سایر نیروهای اپوزیسیون بورژوازی (طرفداران عقاید و راه حل های سوسیال دموکراسی) نمود این گرایش فکری است. تجربه هشت سال حکومت خاتمی و چند هفته دخالت های میرحسین موسوی در عمل نشان داده است که این ها، راه حل برون رفت از بحران سیاسی نیست. دولت احمدی نژاد/خامنه ای با نیروی هر چه شدیدتر تظاهرات مسالمت آمیز طرفداران

اصلاح طلب را در هم شکانده و در نهایت بار دیگر با اتکا به اوباش و چماق داران همیشگی اش، چند صباحی به حیات ننگین و نکبت بار خود ادامه خواهد داد.

بدیل دیگر، تغییرات بنیادی و یافتن راه حل های درازمدت برای تحقق آزادی های نه تنها مدنی، اجتماعی و سیاسی، بلکه آزادی اقتصادی است. بدیلی که کل نظام سرمایه داری را زیر سؤال برده و آلترناتیو یک حکومت کارگری دموکراتیک را طرح می کند. بدیلی که اکثر زحمتکشان جامعه و تمام قشرهای تحت ستم را به اهداف عالی و نهایی آن ها می رساند. در تظاهرات اخیر بارها و بارها شاهد بودیم هنگامی که توده های مردم با ابزار سرکوب رو به رو شدند و به عبارتی تمامی منافذ و مجاری اعتراض به روی آن ها بسته شد، "سکوت" را شکانده و با صدای رسا شعار "مرگ بر دیکتاتوری" و "سرنگون باد نظام" را سر دادند. به سخن دیگر سرنگونی دولت سرمایه داری، به عنوان یک آلترناتیو، در سطح جامعه طرح شده است و این بدیل در تقابل کامل با سیاست اصلاح طلبان قرار دارد.

امروز طرح مسأله فروپاشی نظام موجود، هر روز صورتی عینی تر و ملموس تر از گذشته به خود می گیرد؛ حتی مدافعان رژیم نیز بدان اذعان داشته و از این رو به هراس افتاده اند و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می دهند (رجوع شود به نامه اخیر رفسنجانی به خامنه ای). همچنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف های درونی رژیم، زمینه را برای مبارزات رادیکال تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری بیش از پیش فراهم می کند. به سخن دیگر دوره آتی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. بدیهی است که هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می دهد؛ یعنی عناصر کهنه و ارتجاعی که

خواهان حفظ شرایط موجود و مناسبات جاری جامعه هستند؛ انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی؛ یعنی برآمد تضاد قهرآمیز میان عناصر مترقی و عناصر ارتجاعی و کهنه جامعه. در این جنگ، نیروها، بسته به ماهیت طبقاتی خود، در مقابل یا در کنار یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر دیگری پیش می روند. از سیاستمداران بورژوازی که امروز مردم را در خیابان ها به "سکوت" و روش "مسالمت آمیز" تشویق می کنند، باید پرسید: در شرایطی که جوانان مبارز ایران بدون خشونت و دست بردن به سلاح این چنین به خاک و خون کشیده شدند، چرا نباید "حق" دفاع از خود داشته باشند و مبارزه را برای غلبه بر دشمن، ولو با توسل به روش های قهرآمیز تا انتها به پیش برند؟ چرا نباید در مبارزاتی که بهای آن را با خون خود می دهند، امکان پیروزی و از میان برداشتن تمامی مزدوران و ابزار سرکوب آن ها را داشته باشند؟ این موعظه ها برای تشویق به آرامش و دوری از خشونت دیگر چیست؟ به عبارت دیگر، چرا از جوانان خواسته می شود که کشته شوند و پاسخ این مزدوران را ندهند؟

بر خلاف نظر سوسیال دمکرات ها و اصلاح طلبان لیبرال، انقلاب منطبق خود را نیز دارد. قیام توده ای، به قول انگلس، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» دارای «نظم» و ویژه ای است، که کلیه پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضد انقلابی بسیج می کند. نظمی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و ساخت بنای یک رژیم نوین را به فرجام می رساند. چنانچه انقلاب از سازماندهی و برنامه ریزی صحیح برخوردار و رهبری کارگری انقلابی داشته باشد، خونریزی و کشتار به مراتب پایین تر از آن چه که در دو هفته پیش رخ داده، خواهد بود.

## کارگران ایران و انقلاب

سؤال اساسی ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما مطرح می گردد





اینست که: آیا طبقه کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دور برنامه خود را داراست یا خیر؟ به اعتقاد ما پاسخ مثبت است. طبقه کارگر ایران، نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنگونی رژیم فاعلانه سهیم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین کننده ای نیز ایفا خواهد کرد.



به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسأله سرنگونی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون دخالت مستقیم این طبقه، سرنگونی یا اصولاً صورت نمی گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضد انقلاب (و فی المثل در اشکال انقلاب های رنگی) خاتمه می یابد. حضور فعال طبقه کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از هرج و مرج است.

طبقه کارگر در ایران هم تجربه تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی (اعتصابات سال های پیش) را دارد. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و هم چنین دسته ها و احزاب رنگارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت خود و نظم نوین اجتماعی بود. طبقه کارگر ایران بدون هیچ تجربه قبلی خاصی و از درون سال ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از نظر وسعت و عمق، غیر قابل مقایسه با هیچ یک از انقلاب های توده ای- چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب های معاصر - انجام داد. انقلاب ایران نمونه بارزی بود از این که چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی متکی بر امپریالیزم را در هم بکوبد (و البته نشان داد که در صورت نبود یک رهبری صحیح، چگونه انقلاب زمینه را برای تضعیف یا نابودی خود فراهم می آورد).

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خود-سازماندهی توده ها، شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره- شکل گرفتند. جنبش زنان که سال ها در حالت سکون و انفعال به سر می برد، برای مطالبه خواست ها و حقوق خود پا به عرصه مبارزات گذاشت؛ ملیت های تحت ستم (کردها، عرب ها، بلوچ ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات بیکاران برای کسب و تضمین شغل و بیمه های تأمین اجتماعی و جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند.

کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده است و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطح عالی تری مجدداً می تواند تکرار شود.

در آن دوره، اپوزیسیون بورژوازی (جبهه ملی و نهضت آزادی و امثالهم) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابه یک ناظر صبر، مبهوت باقی ماند (سیاست های خاتمی و

میرحسین موسوی امروز بی شباهت به همقطاران سابق خود نیست).

اضافه بر این ها، طی ۳۰ سال اختناق حاکم، طبقه کارگر ایران نشان داد که با تمامی فراز و فرودها، دست از مبارزه بر نداشته است. تنها افراد مغرض این واقعیت را انکار می کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه های ایران، طغیان شهرهای ایران، وقایع «اسلام شهر»، مبارزات کارگران هفت تپه، صدرا، و کارگران نساجی کردستان و غیره همه حکایت از تداوم جنبش کارگری است. جنبشی که سوازی تمامی فرازها و فرودها، دوره هایی از اختگی و سستی یا غرّش و طغیان، در مجموع متکامل و روبه جلو بوده و این حقیقتی است که به هیچ رو نمی توان انکار کرد.

### مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزای مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقتنه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می باشد و بالاخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران، پلیس، بسیجی و لباس شخصی ها، دادگاه ها، زندان ها و سپاه است.

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه کمونیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا از این طریق بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی آن را عهده دار است، قرار دهد.



«هرج و مرج»، «قیام»، «توطئه» و «جنگ داخلی»، همه اجزای جداناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریان‌های سیاسی، اگر ساده لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می‌شوند. در جنگ داخلی، نیروها، متحدان طبیعی خود را در سنگرهای جنگ پیدا می‌کنند.

نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر نام «رژیم» یا «حکومت» اند)، در یک جبهه قرار می‌گیرند و برعکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه داری (در تمامی اشکال آن) و جایگزینی آن با دولت کارگری و دموکراتیک اند در یک سنگر مشترک قرار می‌گیرند. در جنگ داخلی، هر نیرو، ناگزیر در جبهه متحدان واقعی خود قرار می‌گیرد.

در صورت بروز اعتلای انقلابی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش‌های آنارشیستی و آنارکو سندیکالیستی در درون جنبش کارگری، مارکسیست‌های انقلابی، زنان، ملیت‌های تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می‌گیرند. در مقابل آن‌ها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه داری سنگربندی خواهند کرد. نیروهای بینابینی در جستجوی جبهه‌ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است و از جهت، عنصر «محافظه کاری» در آن‌ها مشهود است؛ هر چه طبقه کارگر قاطعانه‌تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می‌تواند قشرهای بینابینی (لیبرال‌ها، دمکرات‌ها، خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. مارکسیست‌های انقلابی هیچ‌گاه از قبل از وقوع انقلاب، به روی خرده بورژوازی حسابی باز نمی‌کنند، چرا که اینان به محض مشاهده کوچکترین ضعفی، جبهه خود را تغییر می‌دهند. خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. به محض برخورد با ناملایمات دلسرد می‌شود و از قلّه بلند امید در سرانسیب سرخوردگی می‌افتد

(تجربه این قشر را دقیقاً در وقایع اخیر مشاهده خواهیم کرد).

بنابراین، در صورت وقوع تحولات غیرمترقبه (حمله نظامی یا جنگ داخلی) مارکسیست‌های انقلابی موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده‌ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند؛ و این امر امکان‌پذیر نیست مگر این‌که از ابتدا اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر وجود داشته باشد. طبقه کارگر فقط در صورتی می‌تواند اعتماد به نفس لازم را برای براندازی حکومت به دست آورد که چشم انداز روشنی در برابرش گشوده شود و فرصت بیابد که تناسب نیروها را -که به نفع او در حال تغییر هستند- در میدان عمل بیازماید، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند: حزب پیش‌تاز انقلابی به عنوان پیش‌قراول با صلابت و کارآزموده طبقه انقلاب و قیام نیز مانند جنگ "ادامه سیاست است به طریقی دیگر".

برای نمونه، قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منشویک‌ها انقلاب آبی روسیه را به دو مرحله تقسیم کردند. در مرحله نخست، آن‌ها می‌خواستند برای رشد بورژوازی و سرنگونی تزار، به درون حکومت موقت وارد شده و با اصطلاح رهبری آن، برای انجام یک سلسله اصلاحات رادیکال‌تر اقدام کنند؛ و در مرحله دوم، مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و تشکیل حکومت کارگری را پیش‌بینی می‌کردند. تجربه این‌گونه عقاید نشان داد که این عده به عمال و ابزار بی‌اراده بورژوازی تبدیل گشتند و نهایتاً در صف ضد انقلاب قرار گرفتند.

هم‌چنین، در دهه قبل از سال ۱۹۱۴، بین الملل سوسیالیست و کل جنبش بین الملل کارگری علیه خطر جنگ، به آموزش و بسیج توده‌های زحمتکش پرداخت. اما، به محض آغاز جنگ، بسیاری از رهبران سوسیال دمکرات به عقاید شوونیسم درغلندیدند. حمایت شوونیستی از مسأله دفاع ملی از «ماد وطن» امپریالیستی در هر دو جبهه، مترادف با خاتمه دفاع از منافع آتی

طبقه‌ای کارگران شد. «اتحاد مقدس» کارگران و سرمایه داران در برابر «دشمن خارجی» اعلام شد. سوسیال دمکراسی در واقع تبدیل به اسیران "تراست‌ها" (انحصارات) و سایر سوداگران جنگ امپریالیستی شدند.

### بورژوازی و امپریالیزم

یکی دیگر از اصول مارکسیست‌های انقلابی عدم اتحاد با خائنین به جنبش کارگری است. تجربه جنبش کارگری در سطح جهانی بارها به ما آموخته است که اتحاد با کسانی که کوچکترین احترامی به حقوق دمکراتیک مردم زحمتکش و کارگران نمی‌گذرند و حتی در سرکوب آنان چه در حکومت و چه از طریق جاسوسی و همکاری با رژیم، شرکت داشته‌اند، جایز نیست.

می‌گویند باید از اختلافات درونی هیئت حاکم سود جست و نخست همراه با اصلاح طلبان، اقتدارگرایان را کنار گذاشت. در درون بورژوازی ایران گرچه همواره اختلاف‌ها و شکاف‌هایی وجود داشته، اما در چند دهه گذشته و تحت هیچ وضعیتی، شاهد نبوده ایم که نظام، به مثابه یک کل واحد، در لبه پرتگاه قرار گرفته باشد. حتی در زمان سرنگونی رژیم شاه، بورژوازی (همراه با بخش عمده‌ای از ارتش و ساواک)، برای حفظ منافع عمومی سرمایه داری، تن به تغییر رژیم داد و به خمینی پیوست (البته با نظارت و توافق امپریالیزم). امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که در روزهای قبل از انقلاب، مذاکرات مخفی ما بین بهشتی و بازرگان (به نمایندگی بورژوازی بازار) از یکسو و سران ارتش و ساواک (به نمایندگی از بخش موجود بورژوازی ایران) از سوی دیگر، تحت دآوری ژنرال هوپزر (به نمایندگی از امپریالیزم آمریکا) صورت گرفت. معامله از بالا نیز برای کنترل کردن جنبش توده‌ای (به وسیله خمینی) صورت پذیرفت. بقیه وقایع، تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ است. چنانچه بخش‌های مختلف بورژوازی ایران در گذشته با هم برای سرکوب جنبش



## رژیم حملات را افزایش می‌دهد - به اعتصاب عمومی نیاز مندیم!

آلن وویز

دیروز در جلسه‌ای در لندن دانشجوی ایرانی جوانی از من انتقاد کرد که زیادی به موسوی سخت می‌گیرم. او خود موسوی را رهبر مسلم مخالفین و "شجاع‌ترین مرد ایران" می‌دانست. من جواب دادم که گرچه مارکسیست‌ها حامی جنبش اعتراضی هستند اما این جنبش به اهدافش نمی‌رسد مگر تظاهرات‌های خیابانی توسط اعتصاب عمومی کارگران ایران پشتیبانی شوند. اشاره کردم که موسوی تنها اشاراتی مبهم به اعتصاب عمومی داشته اما فراخوانی به چنین اعتصابی انجام نشده.

دانشجو می‌گفت تظاهرکنندگان نه انقلاب که تنها اصلاحات می‌خواهند. من پاسخ دادم که شاید این حرف درست باشد اما تنها راه دست یافتن به چیزهایی که معترضین می‌خواهند، راه انقلابی است و قدرت تغییر جامعه بیش از هر چیز به مشارکت فعال طبقه‌ی کارگر بستگی دارد. نمی‌دانم آن دانشجو را راضی کردم یا نه اما حداقل او را به فکر واداشتم.

مردم ایران این روزها به خیلی چیزها فکر می‌کنند. متأسفانه ظاهراً بسیاری از روشنفکران غربی ما اصلاً قابلیت تفکر را از دست داده‌اند. یکی از ناراحت‌کننده‌ترین مقالاتی که پس از مدت‌ها خواندم مقاله‌ای از جیمز پتراس در وبسایت "تحقیقات جهانی" در روز دوشنبه ۲۲ ژوئن بود که "انتخابات ایران: حقه‌ی" انتخابات گمشده" نام داشت. این بخصوص ناراحت‌کننده است چرا که جیمز پتراس تحلیل‌گری ریزبین است که اغلب مقالات بسیار خوبی می‌نویسد. متأسفانه او به این دام افتاده که پدیده‌هایی را که هیچ ربطی با هم ندارند با یکدیگر مقایسه کند و از این قیاس اشتباه، لاجرم به نتایج غلط می‌رسد. در این مقاله می‌خوانیم:

"تقریباً تمام طیف تصمیم‌گیرندگان غربی، از جمله تمام رسانه‌های مهم چاپی و غیرچاپی، وبسایت‌های مهم

کارگری است. مارکسیست‌های انقلابی نقش دیگری به جز قرار گرفتن در کنار کارگران و زحمتکشان ندارند؛ کسانی که به هر بهانه و استدلالی خود را در کنار خائنین به طبقه کارگر - همانند موسوی ها - می‌یابند، شایستگی آن را ندارند که نام "کمونیست" بر روی خود بگذارند.

با توجه به وضعیت عینی ایران، تنها یک تبدیل برای حل مسایل جامعه وجود دارد و آن هم سرنگونی رژیم و آغاز انقلاب کارگری است. یک نیروی انقلابی بایستی بطور مشخص و متمرکز در صدد ارتباط‌گیری با کمیته‌های عمل مخفی کارگری در راستای هماهنگ کردن آن‌ها برای تدارک اعتصاب، باشد. ایجاد «هسته‌های کارگری سوسیالیستی» برای ارتباط‌گیری با کمیته‌های مخفی و ایجاد زمینه برای تشکیل یک «حزب پیش‌تاز انقلابی» (نه هر حزبی که نام خود را چنین می‌نهد، بلکه حزبی که به وسیله کارگران پیشرو شناخته شده و مورد اعتماد آنان قرار گیرد) یکی از وظایف عمده مارکسیست‌های انقلابی در دوره پیش‌روست. مارکسیست‌های انقلابی بایستی همراه و در کنار پیشروی کارگری، به ساختن و گسترش این کمیته‌های عمل مخفی برای تدارک اعتصاب عمومی اقدام کنند، وگرنه نقشی در انقلاب ایران، جز تبدیل شدن به آلت دست بورژوازی، نخواهند داشت.

چنان چه چشم انداز «واقعی»، یک چشم انداز انقلاب کارگری متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان باشد، وظیفه اساسی مارکسیست‌های انقلابی جهت گیری سیاسی به سوی قشر پیشروی کارگری در راستای تدارک انقلاب آتی خواهد بود. تدارک انقلابی نیز شامل فعالیت مشخص در درون و همراه با این قشر برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تسخیر قدرت و جایگزینی دولت بورژوازی با یک دولت کارگری است. در این میان، برنامه ریزی دقیق، موشکافانه و متمرکز، برای گذار از جامعه فعلی به جامعه و دولت انقلابی آتی، فاکتوری اساسی و از اهمیت حیاتی برخوردار است. ۶ تیر ۱۳۸۸

کارگری به توافق رسیده باشند، در آینده هم چنین خواهند کرد.

این نظریه در مورد میرحسین موسوی نیز صدق می‌کند. در حادترین برآوردها میان توده‌های میلیونی با سرکوبگران، ایشان غایب بود. سخنان کلی و محافظه کارانه او، توده‌های وسیعی را به راه مبارزه خود انگیخته و بدون رهبری سوق داده است. این رهبران اصلاح طلب همانند همتایان خود در بهمن ۱۳۵۷ مجدداً پشت توده‌ها را خالی کرده و برای "حفظ نظام"، با خامنه‌ای وارد معامله می‌گردند و یا چه بسا، خود آن‌ها به عنوان رهبران آتی، به موجودیت نظام ادامه دهند. اگر هم آنان دستگیر، زندان و اعدام هم گردند، سیاست آنان کماکان اشتباه بوده است.

تاریخ انقلاب‌ها و جنگ‌های معاصر نشان داده است که ترس و واکنش بورژوازی (و امپریالیزم) از طبقه کارگر و جنبش توده‌ای زحمتکشان، به مراتب بیشتر از مستبدان بورژواست. زیرا با بورژوازی مستبد نهایتاً کنار می‌آیند، اما با نیروی پیش‌رونده طبقه کارگر هرگز به آشتی نخواهند رسید (مادام که سرمایه داری پابرجاست، تضاد عمده و اصلی یعنی تضاد مابین نیروی کار و سرمایه - اجتناب ناپذیر خواهد بود) فراخوان موسوی به مقاومت مردم علیه نیروهای انتظامی، کل نظام را به مخاطره خواهد انداخت و موقعیت خود او را نیز کاهش خواهد داد، زیرا منطق این مقاومت منجر به سرنگونی کل نظام می‌گردد.

### تکالیف مارکسیست‌های انقلابی



وظیفه مارکسیست‌های انقلابی، تحت هر وضعیتی، تدارک برای مداخله در جنبش



لیبرال و رادیکال و لیبرتاریان و محافظه‌کار ادعای مخالفین در مورد تقلب گسترده‌ی انتخاباتی را تکرار کردند. نومحافظه‌کاران، محافظه‌کاران لیبرتاریان و تروتسکی‌چیان در کنار صهیونیست‌ها به هلهله برای معترضین مخالف به عنوان پیشگامان انقلابی دموکراتیک پرداختند.

پتراس اتهام مفتضحانه‌ی رژیم ایران که معترضین خیابان‌های ایران را امپریالیسم سازمان داده است، تکرار می‌کند. او یک ورق مدرک هم برای حمایت از این تهمت ارائه نمی‌کند. او در کمال آرامش ادعایش را طرح می‌کند و از شیوه‌ی قدیمی استالینیستی وصل کردن تروتسکیست‌ها به "سازمان سیا و صهیونیسم" استفاده می‌کند. این زبان ویشینسکی است و نه مارکس و لنین. این زبان فردی است که مشاعرش را تا جایی از دست داده که نمی‌داند چگونه انقلاب را از ضدانقلاب تمیز دهد.

این واقعیت که امپریالیسم آمریکا برنامه‌ی تغییر رژیم در تهران را دارد به این معنا نیست که آن‌طور که پتراس و بعضی "چپ‌ها"ی دیگر ادعا می‌کنند، جنبش تحت کنترل یا مخلوق سازمان سیا است. ذره‌ای شک نیست که آمریکا مخفیانه تلاش می‌کند بر تغییر رژیم در ایران اثر بگذارد و سه دهه است که مشغول این کار است. می‌دانیم که واشنگتن صندوق ویژه‌ی برای این کار کنار گذاشته است. ما می‌دانیم که امپریالیست‌ها تلاش کنند ایران را شیطانی جلوه دهند و آن را تهدیدی برای صلح جهانی و ثبات خاورمیانه اعلام کنند. اما نکته‌ی عجیب راجع به وضعیت کنونی، احتیاط آمریکایی‌ها است. آن‌ها در مورد انتخابات مثل اروپایی‌ها بسیار محتاط بوده‌اند. تنها رئیس دولت اروپایی که رژیم ایران را به تقلب در انتخابات محکوم کرد، رئیس جمهور فرانسه، سارکوزی، است.

بر خلاف آن‌چه پتراس می‌نویسد نومحافظه‌کاران راست‌گرا در آمریکا مدعی پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات هستند. این تناقض ظاهری را به سادگی می‌شود توضیح داد. این ارتجاعیون می‌خواهند نشان دهند که اصلاً نمی‌شود با ایران سر کرد مگر با بمباران از راه دور. پس آن صهیونیست‌هایی که پتراس

ادعا می‌کند پشت معترضین هستند چه؟ چنین نیست! صهیونیست‌ها هم مثل نومحافظه‌کاران آمریکا می‌گویند احمدی‌نژاد دقیق و عادلانه پیروز شده است! و چرا؟ چون مرتجعین اسرائیل می‌خواهند جنگ با ایران را تحریک کنند تا ظرفیت هسته‌ای آن را نابود کنند و از نظر نظامی تضعیفش کنند.

می‌بینید؟ پس این تروتسکیست‌ها نیستند که با مرتجعین آمریکا و صهیونیست‌های جنگ‌طلب جبهه‌ی متحد درست کرده‌اند. آن‌ها از صمیم قلب با تحلیل جیمز پتراس از انتخابات ایران موافقتند. به قول معروف، ضرورت، آدم‌های عجیبی را با هم به رختخواب می‌فرستد! اما ما از شیوه‌ی برجسب زدن استالینیستی استفاده نمی‌کنیم. دوست نداریم رفیق پتراس را متهم کنیم که عضو جبهه متحد با این ارتجاعیون در آمریکا و اسرائیل است. در عوض فرض می‌کنیم که او اشتباهی غم‌انگیز مرتکب شده است.

دلیل این اشتباه واضح است. پتراس و دیگران (به درستی) اشاره کرده‌اند که امپریالیسم آمریکا در مسائل داخلی کشورهای همچون ونزوئلا، بولیوی، گرجستان، اکراین، لبنان و غیره دخالت کرده است و از تشویق، سازماندهی و تامین مالی جنبش‌های مخالفین خودداری نکرده است. این جنبش‌ها به خیابان می‌آیند و با استفاده از بهانه‌ی تقلب در انتخابات (مشروع یا غیرمشروع) دولت‌هایی که مطلوب واشنگتن نیستند بی‌ثبات می‌سازند.

این کاملاً درست است. همین واقعیت تا حدودی واکنش بسیاری در ونزوئلا (و نه فقط چاوز) را توضیح می‌دهد که تشابهی بین جنبش‌های ارتجاعی اسکالیدوهای طبقه متوسط که می‌خواهند دولت بولیواری را بی‌ثبات کنند با اعتراض‌های ایران می‌بینند. همین قیاس با دار و دسته‌های نیمه‌فاشیستی که تظاهرات‌های خیابانی خشونت‌بار را علیه دولت اوو مورالس در بولیوی سازمان داده‌اند هم انجام شده است.

اما این نوع استدلال خطایی بنیادین دارد. دولت هوگو چاوز در ونزوئلا و اوو مورالس در بولیوی دولت‌هایی پیشرو هستند که در مقابل جنبش‌های مخالف اولیگارشی‌های ارتجاعی قرار گرفته‌اند

که نسل‌ها این کشورها را اداره می‌کردند و به دنبال تحمیل مجدد حکومت دیکتاتوری خود با حمایت علنی امپریالیسم آمریکا هستند. این‌ها واقعیاتی مشخص است و به همین علت مارکسیست‌ها همیشه تلاش‌های مخالفین ارتجاعی برای سرنگونی دولت‌های منتخب ونزوئلا و بولیوی توسط مخالفین راست‌گرا که پشت پرچم دروغین "دموکراسی" پنهان شده‌اند محکوم کرده‌اند.

این چه ربطی به اوضاع ایران دارد؟ دولت ایران نه دولت حامی کارگر و پیشرو که دیکتاتوری مذهبی ارتجاعی است که منظمًا جنبش کارگران را سرکوب کرده، حقوق اتحادیه‌ای را از کارگران سلب کرده، و دهه‌ها فعالین سندیکایی را دستگیر، شکنجه و اعدام کرده است. در ونزوئلا وقتی کارگران کارخانه‌ها را اشغال می‌کنند دولت اغلب آن‌ها را ملی‌سازی می‌کند و خواسته‌های کارگران را می‌پذیرد. در ایران اگر کارگران کارخانه‌ها را اشغال کنند با سرکوب وحشیانه و زندان (اگر نه بدتر) مواجه می‌شوند.

این‌ها واقعیات هستند و واقعیات، چیزهایی مستحکم. واقعیات نشان می‌دهد که حکومت آخوندها در ایران هیچ نکته‌ی پیشرویی ندارد و مقایسه آن با ونزوئلا و بولیوی هیچ پایه‌ای ندارد. رئیس‌جمهور چاوز با به رسمیت شناسی "پیروزی" احمدی‌نژاد به شدت تصویر جمهوری بولیواری در چشم مردم ایران را تخریب کرد. و در تحلیل نهایی، تنها دوستان واقعی جمهوری بولیواری، توده‌ها هستند. مارکسیست‌ها در هر کشوری همیشه در مبارزه‌ی توده‌ها علیه نابرابری و سرکوب در کنار آن‌ها خواهند بود. این در مورد ونزوئلا و بولیوی صدق می‌کند - و در مورد ایران نیز صدق می‌کند.

### انقلاب چیست؟

تروتسکی در شاهکار بزرگ خود، تاریخ انقلاب روسیه، انقلاب را اینگونه تعریف می‌کند:

"مسلط‌ترین ویژگی انقلاب، دخالت مستقیم توده‌ها در رویدادهای تاریخی است. در زمان‌های عادی، دولت، چه پادشاهی و



چه دموکراتیک، خود را بالای ملت می‌برد و تاریخ را متخصصین این کسب و کار می‌سازند - پادشاهان، وزرا، دیوان‌سالاران، نمایندگان مجلس، روزنامه‌نگاران. اما در آن لحظه‌های حیاتی که نظم کهن دیگر برای توده‌ها قابل تحمل نیست آن‌ها بندهایی که آن‌ها را از حیطة سیاسی بیرون گذاشته می‌کشند، نمایندگان سنتی خود را کنار می‌زنند و با دخالت خود زمینه‌ی آغازین برای نظامی جدید را ایجاد می‌کنند. این‌که این خوب است یا بد را ما به قضاوت اخلاق‌گرایان وامی‌گذاریم. ما خود واقعیات را آن‌طور که در مسیر عینی پیشرفت آمده‌اند درک می‌کنیم. تاریخ انقلاب برای ما پیش از هر چیز تاریخ ورود جبری توده‌ها به قلمروی حکومت بر سرنوشت خودشان است" (تاریخ انقلاب روسیه، جلد اول، مقدمه).

آیا این کلمات در مورد رویدادهای چشمگیری که درست جلوی چشمان در ایران صورت می‌گیرد صدق نمی‌کنند؟ در هفته‌ی گذشته‌ها صدها هزار مرد و زن شجاع به خیابان‌های تهران، شیراز، اصفهان و شهرهای دیگر ریخته‌اند. درست است که این جنبش توده‌ای فاقد رهبری است و مشخصه‌ی سردرگم دارد. اما مراحل اولیه‌ی انقلاب همیشه اوضاعی نامنجم و سردرگم دارند.

من در مقاله‌ی دوم خود راجع به ایران نگفتم "انقلاب شده است" بلکه گفتم **انقلاب ایران آغاز شده است**. توضیح دادم که انقلاب نه‌نماینده‌ی تک‌پرده‌ای که روندی پیچیده است که می‌تواند طولانی باشد و از همه جور فراز و نشیب گذر کند. من مشخصاً اوضاع ایران را با انقلاب اسپانیا مقایسه کردم که هفت سال از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ طول کشید و در آن گاهی شاهد دوره‌های خیزش عظیم انقلابی بودیم و گاهی شاهد دوره‌های شکست و حتی دو سال سیاه ارتجاع (۶-۱۹۳۴).

چیزی که در دو هفته گذشته شاهدش بوده‌ایم تنها اولین پرده از نمایش انقلاب است. این سناریو برای تمام دانشجویان تاریخ انقلابات بسیار آشنا است. در آغاز هر انقلابی، وقتی که طبقه کارگر نقش رهبری را ایفا نمی‌کند و در میان "توده‌ها" ادغام شده است، این توده‌ها هستند که تعصبات خود را به درون

جنبش می‌آورند و مرحله‌ای از "توهمات دموکراتیک" ایجاد می‌شود. این مرحله‌ای کاملاً غیرقابل اجتناب در انقلاب ایران است، مثل انقلاب فوریه در روسیه، آوریل ۱۹۳۱ در اسپانیا و حتی هجده ماه اول انقلاب کبیر فرانسه.

در دوره‌ی "توهمات دموکراتیک" نیروی قدرتمند جنبش توده‌ای این تفکر را ایجاد می‌کند که پیروزی نزدیک است. همه چیز به نظر ممکن و روندها به نظر بسیار ساده می‌آیند. طبیعتاً توهمات بسیاری به رهبران "دموکراتیک" هست. این را دوست جوان ایرانی من دیروز به روشنی ابراز کرد. لازم است که جنبش با گذشتن از دوره‌ای از دشواری‌ها، شکست‌ها و مصائب بسیار درس سختی در واقع‌گرایی سیاسی بگیرد تا بالاخره بتواند توهماتش را کنار بزند.

نشان آغاز انقلاب رستاخیز عمومی توده‌ها است که به دنبال راهی بیرون از بن بست هستند. طبیعتاً است که جنبش مشخصه‌ای سردرگم و نامنجم داشته باشد. اما توده‌ها در انقلاب به سرعت می‌آموزند. در مراحل اولیه که تفاوت‌های طبقاتی هنوز روشن نیست، دموکرات‌های بورژوا هستند که جلو می‌آیند. شکی نیست که پس از ۳۰ سال دیکتاتوری آخوندها میلی سوزان به تغییر موجود است و این میل مردم بسیار با منافع طبقاتی مختلف است. اما با پیش‌روی مبارزه هر روز روشن‌تر می‌شود که بعضی‌ها در مبارزه‌ی خود جدی‌تر هستند.

"اصلاح‌طلبان" علیرغم تمام سخنان شجاعانه‌شان آماده‌ی عقب‌نشینی می‌شوند. آن‌ها فی‌الحال تظاهرات‌های سوگواری که قرار بود امروز در تهران برگزار شود لغو کرده‌اند. موسوی، رفسنجانی و رضایی با مقامات کمیته امنیت ملی ایران جلسه گذاشته‌اند. اما خبری از مسائل مورد بحث و تصمیمات گرفته شده نیست. این گزارش‌ها خبر از چه می‌دهند؟ آن‌ها نشان می‌دهند که رژیم در حال توطئه با "اصلاح‌طلبان" است تا به سازشی کثیف پشت سر مردم برسد و جنبش اعتراضی را خاتمه بخشد. در عین حال رژیم بر سرکوب می‌افزاید.

### سرکوب

عروج اعتراض اثر قدرتمندی داشته است. میلیون‌ها نفر برخاسته‌اند و بحران نظام تعمیق شده است. اما (تظاهرات‌ها) هیچ کدام از مشکلاتی را که مطرح کرد حل نکرده است و دارد به سقف خود می‌رسد. در غیاب اعتصاب عمومی و قیام سراسری مثل سال ۵۷، جنبش فاقد نقطه عطف لازم برای سرنگونی رژیم است. معترضین در مقابل قدرت دولت، طرح و استراتژی روشنی ندارند. آخرین تاکتیک‌های مخالفین خبر از استیصال می‌دهد. فریادهای الله و اکبر در شب‌ها و به هوا فرستادن بادکنک‌های سبز اثر چندانی ندارد. رژیم دارد بر سرکوب می‌افزاید.

ما ساعاتی پیش این گزارش را از داخل ایران دریافت کردیم:

"خیابان‌ها خلوتند. هنوز بعضی جوان‌ها به خیابان می‌آیند اما به شیوه‌ای بدون سازمان. اطلاعاتی از فیس‌بوک و سایر رسانه‌ها می‌گیرند و به خیابان می‌آیند. پلیس به آن‌ها حمله می‌کند. پلیس اجازه تجمع‌ها بزرگ نمی‌دهد. بسیاری از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب دستگیر شده‌اند. گزارش شده است که در بسیاری از دفاتر دنبال کسانی که به موسوی رای داده‌اند افتاده‌اند. خیلی از حامیان او را اخراج کرده‌اند."

گزارش‌ها روی توئیتر وجود سرکوب و توحش وسیع در ایران را تایید می‌کنند. کاربری به نام گرین بریف (Green Brief) در توئیتر امروز گزارش کرد:

"معترضین امروز همچنان خیابان‌های تهران را پر کردند اما تعداد نیروهای امنیتی که برای جلوگیری از تجمع وسیع آن‌ها به کار گرفته شده بود، موثر از کار در آمد. قبلاً گزارش کرده بودیم که دولت موتورسیکلت‌های بسیاری به تهران آورده و به بسیجی‌ها و سایر نیروهای امنیتی داده. از آن‌ها برای بسیج نیروهای امنیتی استفاده بسیار کارآمدی می‌شود و هر جا که بیم حضور معترضین می‌رود به دنبالشان می‌افتند. در وسط این آشوب، بعضی‌ها که جز معترضین نیستند هم کتک خورده‌اند و کتک زدن‌ها به تعقیب تمام شهروندان ایران بدل شده است."

پیش از این همین کاربر گزارش کرده بود:

"شهر تهران به معنای کلمه مملو از بسیجی و پلیس بود. همه‌جا جاده‌ها را



بسته بودند و خیابان‌ها تحت کنترل سنگین نیروهای امنیتی قرار داشتند. بیشتر منابع معترض بودند که بیرون رفتن برای همه خطرناک است - حتی برای غیرمعترضین چون نیروهای امنیتی همچنان به هر که دستشان می‌رسید کتکش می‌زدند.

"این خبر تهوع‌آور هم بود که نیروهای امنیتی از خانواده‌های معترضین که کشته شده‌اند درخواست مبالغ بسیار (معمولا بین ۳ تا ۵ هزار دلار) کرده‌اند تا "هزینه گلوله" تامین شود و اجساد اقوام مردشان را تحویل بگیرند".

روز سه‌شنبه گزارش شد:

"۱. قرار بود برنامه‌ی امروز در اواخر بعدازظهر در میدان بهارستان باشد. تعداد دقیق را نمی‌توان کاملا دانست اما منابع من مدعی‌اند که حدود ۵ تا ۱۰ هزار نفر سعی کردند به تظاهرات بپیوندند. اوضاع وقتی به خشونت کشید که نیروهای امنیتی که ساعت‌ها منتظر بودند تا جمع کوچکی جمع می‌شد به آن حمله می‌کردند. از نیرو استفاده کردند تا به معترضین حمله کنند و پیش از این‌که امکان تجمع داشته باشند آن‌ها را پراکنده سازند. پلیس نیز در حال گشت در مناطق حول بهارستان بود و مردم حتی در حال فرار از بهارستان مورد حمله قرار گرفتند و به گوشه‌های بیرونی منطقه رفتند. این وضع دو ساعت به طول انجامید.

"۲. علیه همه از زور استفاده می‌شد؛ اما گزارش‌های رسانه‌ها راجع به قتل و عام تمام و عیار را منابع معتبرتر تأیید نکرده‌اند. من می‌توانم تأیید کنم که حداقل ۳ نفر کشته شدند؛ پلیس با توحش با باتون مردم را کتک می‌زد و چندین نفر را مجروح کرد. نه فقط در بهارستان بلکه در مناطق نزدیک بهارستان. گلوله هم شلیک شد و حداقل ۲ نفر از کشته شدگان با شلیک گلوله کشته شدند. برای پراکنده ساختن از گاز اشک‌آور هم استفاده شد. استفاده از تیر علیه معترضین را نمی‌توانیم تأیید کنیم. شاید به صورت موردی اتفاق افتاده. اما استفاده وسیع آن را نمی‌توانیم تأیید کنیم. از لاله‌زار هم خبر کشتار می‌آید. لاله‌زار پارکی در تهران است که نیروهای امنیتی آن را گرفته‌اند و از آن به عنوان شبه‌پایگاه عملی خود استفاده می‌کنند.

عکس‌ها اندکند و ویدئوها را هم فعال نمی‌شود تأیید کرد. پلیس در حال کنترل تلفن‌های موبایل در سراسر منطقه و در سایر بخش‌های شهر و پاک کردن تصاویر و ویدئوها یا مصادره کل تلفن‌ها بود.

"۳. دور منطقه را وانت‌ها و ماشین‌های متعلق به نیروهای امنیتی پر کرده بودند. معترضین مصدوم و آن معترضینی را که پلیس بهشان دست یافت توی این ماشین‌ها می‌انداختند و به مکان‌های نامعلوم بردند. گفته شده که از زندان اوین برای استقرار بیشتر زندانیان استفاده شده است اما شمار عظیم معترضین می‌تواند به راحتی به این معنا باشد که زندان‌های موقتی دور و بر تهران ساخته‌اند تا مردم را نگه دارند. بعضی منابع هم همین را گفتند اما نمی‌شود فوراً آن را تأیید کرد. بیشتر مغازه‌های نزدیک بهارستان تعطیل بودند و مردم جایی برای پنهان شدن نداشتند. خطوط موبایل هم مختل شده بود و به گیر افتاده‌ها نمی‌شد کمک کرد و کتک زدن‌ها و دستگیری‌های وحشیانه و وسیع ادامه یافت.

"۴. هلیکوپترها کمک زیادی به نیروهای امنیتی می‌کردند. آن‌ها روی تمام شهر پرواز می‌کردند و مکان تجمع مردم را به نیروهای امنیتی خبر می‌دادند. نیروهای امنیتی به سرعت از راه می‌رسیدند و جمعیت را متفرق می‌کردند. اما مردم به شدت پیگیر بودند. تجمعات و تظاهرات‌های کوچک در چند جا صورت گرفت و هر چه سریع‌تر پراکنده‌شان می‌کردند، سریع‌تر دوباره پیدا می‌شدند. این وضع تا شب ادامه داشت تا این‌که مردم خودشان پراکنده می‌شدند. ایستادگی عظیم معترضین دلگرمی‌بخش است و بسیاری از منابع تویتر گفته‌اند که هر اتفاقی بیافتد آن‌ها به خیابان می‌روند و اعتراض می‌کنند. حزب‌الله‌انصار هم اینجا و آنجا دیده شده‌اند. لباس شخصی‌ها هم با موتور در شهر چرخ می‌زدند و افرادی را دستگیر کرده‌اند.

"۵. در ایران دستگیری‌ها هم ادامه یافت. حداقل ۷۰ استاد دانشگاه و نخبگان دیگر امروز با موسوی جلسه داشتند و در انتهای آن تماشاگران دستگیر شدند و از جلسه بیرون رفتند. گزارش‌ها در ضمن تأیید می‌کند که مسئول حقوقی موسوی،

اردشیر امیر ارجمند، بازداشت شده است. خبری واقعی که آیا موسوی دستگیر شده یا آزاد است در دست نیست. اما نشانه‌هایی قوی هست و بعضی منابع مدعی‌اند که او در حصر خانگی است".

گزارش‌ها از تهران نشان می‌دهد که مقامات ۷۰ عضو انجمن اسلامی اساتید دانشگاه را پس از جلسه‌ای با یکی از رهبران مخالفین در روز چهارشنبه بعدازظهر دستگیر کرده‌اند. گرچه به نظر می‌رسد آن‌ها بعدا آزاد شده‌اند. عصر همانروز، پلیس ضدشورش و شبه‌نظامیون با باتون و گاز اشک‌آور معترضین را از نزدیکی مجلس در میدان بهارستان پراکنده کردند. تعداد معترضین به گفته‌ی شاهدین مختلف از چند صد تا بیش از هزار نفر گزارش شده است.

آخر هفته‌ی گذشته گزارشی از درگیری بین تظاهرکنندگان و نیروهای سرکوب شنیدیم. در بعضی موارد گفته شد که پلیس را مجبور به فرار کرده‌اند. منابع دولتی اکنون تأیید می‌کنند که هشت بسیجی تابحال در اعتراضات کشته شده‌اند گرچه تعداد را نمی‌توان تأیید کرد. تابحال حتی جانبدارترین منابع تویتر هم تأیید نکرده‌اند که معترضی توانسته باشد کسی از بسیجی‌ها را بکشد گرچه بسیاری در صورت وقوع چنین اتفاقی خیلی شاد می‌شدند.

توده‌ها از همدلی منفعلانه‌ی بسیاری از پلیس‌ها و سربازان معمولی برخوردارند. به نظر می‌رسد بیشتر سرکوب را اراذل و اوباش بسیجی انجام می‌دهند. بعضی گزارش‌ها نشان می‌دهد که به بسیجی‌ها مبالغ بسیاری داده‌اند تا وفاداری‌شان را تضمین کنند. ما شکی نداریم که این گزارش‌ها صحیح است. اما شجاعت تظاهرکنندگان بی‌سلاح را با هیچ گلوله و گاز اشک‌آور و باتونی از دستگاه سرکوب نمی‌توان پاسخ گفت. تنها راه به شورش کشاندن پلیس و سربازان مقابله‌ی آن‌ها نه فقط با تظاهرات‌های مخالفین که با قیام سراسری است. اما این قیام بدون شرکت فعال طبقه‌ی کارگر ممکن نیست.

### قدم بعد؟

رژیم تا حدودی قوای خود را باز یافته و با شدت بسیار وحشیانه تظاهرکنندگان را سرکوب می‌کند و این باعث می‌شود تعداد



کمتری به خیابان بیابند. این امری طبیعی است. مردم نمی‌توانند مدام به خیابان بیابند و سرشان را به باد دهند مگر این‌که امکان نتیجه‌ای قاطع را شاهد باشند. گرچه شاید شاهد موج‌های دیگر عصبانیت و اعتراض هم باشیم اما اگر جنبش به سطحی بالاتر نرود لاجرم حداقل تا مدتی زوال می‌کند.

"اصلاح‌طلبان" تنها تغییر ظاهری می‌خواهند و این یعنی تغییر بی‌تغییر. لیبرال‌های بورژوا تغییر می‌خواهند که قدرت را به آن‌ها می‌سپرد و مزایای‌شان را با شیوه‌های کارآمدتر کنترل از طریق رژیم دموکراسی رسمی بورژوازی حفاظت می‌کند. اما برای توده‌های مردم فقیر، دهقانان و جوانان بیکار، مبارزه برای حقوق دموکراتیک و صلی ناگسستی با مبارزه برای نان، شغل، زمین و مسکن دارد.

اغلب اتفاق می‌افتد که استراتژیست‌های باهوش سرمایه به همان نتایج مارکسیست‌ها می‌رسند. فایننشال تایمز چند روز پیش اوضاع ایران را اینگونه به قضاوت گذاشت: "تغییر برای فقرا به معنی غذا و شغل است نه آزادی بیشتر لباس یا تفریحات مختلط دخترها و پسرها... سیاست در ایران بیشتر به جنگ طبقاتی مربوط است تا مذهب" (سرمقاله‌ی فایننشال تایمز، ۱۵ ژوئن ۲۰۰۹). این گفته صد درصد درست است!

علیرغم همه این‌ها جنبش همچنان مقاومتی قابل توجه نشان می‌دهد. علاوه بر ادامه اعتراضات در تهران گزارش از اعتراضات در شیراز توسط دانشجویان و اعتصاب در تبریز هم شنیده می‌شود. تنها راه پیشروی جنبش اعتصاب عمومی است که در شرایط غالب مسئله قیام سراسری را روی میز می‌گذارد. موسوی اشاراتی مبهم به اعتصاب عمومی کرده اما پیشنهاد مشخصی داده نشده، روز مشخصی اسم برده نشده و چیزی آماده نشده. مردم به این دلیل ساده سرکار می‌روند که کسی از شان نخواست در خانه بمانند.

هیچ کس به اعتصاب فراخوان نداده است. اما همچنان می‌توانیم شاهد اعتصابات باشیم. یکی از گزارش‌ها می‌گوید: "اوضاع پرتنش است و محیط اعتصاب در واقع فراهم است. حرف آن

زیاد می‌شود. همه در مورد امکان اعتصابات گفتگو می‌کنند. اما هنوز کسی اعتصاب نکرده. بانک‌ها بازند و کارشان را می‌کنند. تمام مغازه‌ها بازار باز بودند". اینجاست که نقش حیاتی رهبری را می‌بینیم. به گفته‌ی گرین بریف در تونینتر: "گزارش‌های پراکنده از اعتصاب‌ها موفقی‌تر در مناطق کردنشین شمال غرب ایران شنیده می‌شد. می‌گویند در استان کردستان شهرهای سنندج و سقز نیمی از مغازه‌هایشان را بسته‌اند".

شبکه همبستگی با کارگران ایران گزارش داده که کارگران خط خدمات واحد فردوسی اداره ارتباطات سنندج روز ۲۲ ژوئن ۲۰۰۹ نزدیک این اداره اعتصاب کرده‌اند. کارگران وقتی دست به اعتصاب زدند که به آن‌ها گفته شد که قرار است اخراجشان کنند و نیروی کار جدیدی با دستمزدهای پایین‌تر جای‌شان را می‌گیرد. گزارش‌هایی مثل این نشان می‌دهد که کارگران ایران در حال ورود به مبارزه هستند و مطالبات طبقاتی‌شان را به صحنه می‌آورند. باید اعتصابات را وسعت بخشید و آن‌ها را به اعتصابی سراسری، به همراه تظاهرات‌های توده‌ای، متصل کرد.

مارکسیست‌های انقلابی ایران اعلامیه‌ای عالی منتشر کرده‌اند که رفیق «مازیار رازی» آن را امضا کرده است و تعدادی از مطالبات انتقالی به‌جا در آن مطرح شده‌اند: "ایجاد کمیته‌های مخفی اعتصاب برای هماهنگی سراسری ضروری است. این کمیته‌ها می‌توانند با هماهنگی با یکدیگر، روز و موعد اعتصابات کارخانه‌ها را سازمان داده و در نقاط مختلف ایران با هم دست از کار کشیده و مطالبات کارگران را طلب کنند. شما در گذشته، تجارب بسیار ارزنده‌ای از مبارزات خود بدست آورده‌اید. این تجارب باید مورد استفاده قرار گیرند. از تجربه کارخانه بارش اصفهان و کارخانه کشمیر و اعتراضات سال پیش کارگران کارخانه هفت تپه، کارخانه‌های نساجی کردستان و کارخانه ایران خودرو و همه

همه، می‌شود و باید درس گرفت. اعتصاب حق مسلم شما است. این شعار امروز می‌تواند مورد اجرا قرار گیرد تا تمامی مطالبات شما تحقق یابد. مطالبات

صنعی مانند: پرداخت حقوق‌های معوقه، حقوق بازنشستگی و غیره. مطالبات دموکراتیک مانند: آزادی تمام زندانیان سیاسی، آزادی بیان و تجمع، آزادی مطبوعات و حق اعتصاب و ایجاد تشکل مستقل کارگری و غیره. این مطالبات می‌تواند همراه با مطالبات انتقالی مانند، کنترل کارگری و افزایش دستمزدها متناسب با نرخ تورم و غیره ادغام گردند. چنانچه دولت مطالبات پایه‌ای را بی‌پاسخ گذارد، می‌توان کارخانه‌ها را اشغال کرده و تحت کنترل خود کارگران در آورد و مدیران بی‌لیاقت را اخراج نمود. کنترل بر تولید و توزیع می‌تواند به دست قدرتمند خود کارگران عملی گردد. تجربه انقلاب علیه استبداد شاهنشاهی، به کارگران اثبات کرد که در عرض چند هفته بدون تجربه پیشین قادر به ایجاد شورای کارگری و اعمال کنترل کارگری هستند. در وضعیت بحرانی کنونی که دولت سرمایه داری در انشقاق به سر برده و توده‌های وسیع مستقل از گرایش‌های هیئت حاکم در خیابان به شکل روزانه شرکت می‌کنند، کارگران شریف ایران می‌توانند به سرعت به خواست‌های خود برسند.

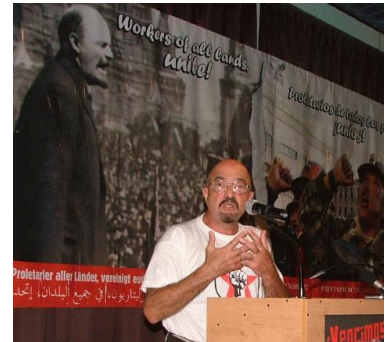
اقدامات شما، راه و روش مبارزات ضد دولتی را به جوانان نشان می‌دهد. در صورت وجود رهبری کارگری، جوانان به سرعت از اصلاح‌طلبان جدا شده و جلب مطالبات رادیکال‌تر می‌گردند. حرکت شما کارگران امروز می‌تواند آینده حرکت کنونی را به شکل دیگری رقم بزند. حضور فعال شما در سازماندهی اعتصاب سراسری در راستای دفاع از خود و حمایت از حقوق دموکراتیک میلیون‌ها تن از مردم ایران مهم‌ترین اقدامی است که امروز در دستور روز کارگران ایران قرار دارد." (سخنی کوتاه با کارگران ایران، ۲۹ خرداد ۱۳۸۸، وبلاگ میلیتانت)

این عناصر پایه‌ای برنامه‌ای است که اگر کارگران ایران آن را اتخاذ کنند، همین فرمول لازم پیروزی خواهد شد. در پایان انقلاب ایران یا به عنوان انقلاب کارگران و دهقانان پیروز می‌شود و یا اصلاً پیروز نمی‌شود.

لندن، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۹  
ترجمه‌ی بابک کسرابی



## خطاب به کارگران ونزولا در مورد حمایت هوگو چاوز از احمدی نژاد



کارگران شریف ونزولا

مارکسیست های انقلابی ایران، از دستاوردهای شما در "جنبش بولیواری" مطلع بوده و همواره از این جنبش در مقابل دروغ پردازی های وسیع و دخالت های آشکار و پنهان امپریالیزم حمایت کرده اند. فعالین کارگری و دانشجویی در ایران، برای حمایت از جنبش ارزشمند شما و مقابله با تهاجمات و مداخلات امپریالیزم آمریکا در ونزولا، کمپین "**دست ها از ونزولا کوتاه**" را ایجاد کرده و طی سال های گذشته، همراه با شما در صف مقابل تهاجمات امپریالیستی قرار داشته اند. بدیهی است که دستاوردهای شما تحت رهبری آقای هوگو چاوز به دست آمده و از این نظر نیز، شما برای او عمیقاً احترام قائلید.

اما آقای هوگو چاوز در سیاست خارجی خود دچار لغزش بزرگی شده و با پشتیبانی خود از احمدی نژاد، همبستگی کارگران و دانشجویان ایران با انقلاب شما را نادیده گرفته و به عبارتی بی ارزش نشان داده است. حتماً مطلع هستید که دو هفته پیش، احمدی نژاد با حمایت مستقیم خامنه ای بزرگترین تقلب را در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام داد و سپس تمام معترضان به این تقلب بزرگ را با سبعمت تمام به خاک و خون کشید. تنها کافیست به گزارشات رسانه های بین المللی توجه کنید تا عمق این فاجعه را دریابید. این حملات

وحشیانه مورد اعتراض میلیون ها نفر از کارگران و دانشجویان و هم چنین گرایش های مارکسیستی و انقلابی در سراسر جهان (که عمدتاً از طرفداران انقلاب بولیواری نیز می باشند) قرار گرفته است.

با این اوصاف، آقای چاوز یکی از نخستین افرادی بود که از احمدی نژاد حمایت کرد. او در سخنرانی تلویزیونی هفتگی خود گفت: "پیروزی احمدی نژاد یک پیروزی تمام عیار بود. آن ها می‌کوشند این پیروزی را لکه دار کرده و از این طریق دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند. من می‌دانم که آن ها موفق نخواهند شد." و این که "دنیا باید به ایران و پیروزی محمود احمدی نژاد احترام بگذارد". این سخنان نسنجیده و بی اساس از سوی رئیس جمهور شما، اهانت بزرگ و مستقیم به میلیون ها جوانی است که در روزهای اخیر در خیابان های ایران ضد استبداد برخاسته و حتی تعدادی از آنان، جان خود را هم از دست داده اند. بسیاری از این جوانان به شکل خودجوش و بدون آلوده شدن در "دعوای داخلی رژیم" و یا همسو شدن با خطی که هم اکنون امپریالیزم آمریکا برای مصادره جنبش دنبال می کند، به خیابان ها سرازیر شده بودند. به علاوه، سخنان رئیس جمهور شما توهینی بزرگ به میلیون ها کارگر ایران محسوب می شود. کارگرانی که بسیار از رهبران امروز در زندان های قرون وسطی ای دولت احمدی نژاد زیر شکنجه قرار دارند و حتی برای برخی از آنان حکم "شلاق" صادر می شود! کارگرانی که برای برگزاری مراسم اول ماه مه امسال در تهران شدیداً از سوی مزدوران دولت احمدی نژاد سرکوب شده و هنوز در زندان به سر می برند.

آقای هوگو چاوز تا کنون هفت بار به ایران سفر کرده و هر بار یکی از منفورترین افراد این کشور را به آغوش کشیده و از او به عنوان "برادر"ش نام برده است. او توجه نمی کند که وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزولا و ایران در دو مسیر کاملاً مخالف حرکت می کنند. اگر چه هر دو کشور شاهد

افزایش قابل ملاحظه ای در درآمدهای حاصل از نفت (و گاز) بوده اند، اما، مابین شیوه های استفاده از این درآمدهای مضاعف، تفاوت های فاحشی وجود دارد. در ونزولا، از این درآمد برای ساخت بیمارستان، مدارس و دانشگاه و سایر زیرساخت های اساسی کشور استفاده می شود، ولی در ایران برای پر کردن جیب عده معدودی سرمایه دار انگل صفت.

از یک سو در ونزولا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت ها و کارخانجات، خدمات رایگان بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش و آزادی های مدنی و غیره بوده ایم ( به عکس در ایران، "خصوصی سازی" حتی به قیمت زیر پا گذاشتن اصل ۴۴ قانون اساسی این کشور و به بهانه عدم کارایی و بهره وری پایین بنگاه ها و کارخانجات دولتی، در دستورکار روز دولت قرار گرفته است) تمامی این پیشرفت ها برای کارگران و اقشار محروم ونزولا، به معنای در دست گرفتن زندگی و سرنوشتشان می باشد؛ مهم تر از همه، سلب مالکیت از کارخانه ها و تشویق به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزولا را دگرگون کرده و چند گام به پیش برده است. جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در توازن نیروهای طبقاتی ونزولا به نفع طبقه کارگر انجام داده است. حکومت ونزولا نه تنها کارگران را به ساختن "اتحادیه ملی کارگران"، به عنوان بدیلی در مقابل "کنفدراسیون کارگری ونزولا"، تشویق کرده، بلکه کارگران را در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها دخالت داده است. تمام جهان می داند که دولت شما فهرست اسامی ۱۱۴۹ کارخانه تعطیل شده را بیرون داده و به صاحبان آن ها اخطار داده است که «آن ها را تحت کنترل کارگری قرار دهید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!»

اما در ایران، علاوه بر نبود ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک، کارگران از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه مستقل کارگری محروم هستند. امروز، کارگران





ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون مانند "کنفدراسیون کارگری ونزویلا" را هم ندارند! آن چه آن ها دارند در «خانه کارگر» و «شورای اسلامی کار» و نهادهای ضد کارگری وابسته به دولت خلاصه می شود؛ نهادهایی که اصولاً در تقابل با کارگران و برای خفه کردن هرگونه جنبش کارگری شکل گرفته اند.

اما در پیش چنین نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر تولید و توزیع نیز شد. اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد با سرکوب، تمام دستاوردهای کارگران را از آن ها باز پس گیرد. این رهبرانی که شما در آغوش می کشید، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود کردند و چندین دهه به عقب کشاندند. در جامعه ایران، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما - که در دوره شاه قابل تحمل بود - غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی یک فدراسیون اتحادیه های کارگری، مانند "کنفدراسیون کارگری ونزویلا" نیز در ایران غیرقانونی می باشد!

در ایران، نرخ رسمی بیکاری (که پایین تر از میزان واقعی برآورد شده است) ۱۰/۸۵٪ بوده و نرخ بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال) ۲۲٪/۳۵ است. حتی وقتی کارگران شاغل هستند، اغلب حقوقشان پرداخت نمی شود. در بسیاری از موارد بیش از یک سال. حتی آن هایی که دستمزد خود را دریافت می کنند به زحمت قادر به پرداخت هزینه نیازهای ابتدایی خود در زندگی هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف یک زندگی معمول و شرافتمندانه را نمی دهد. برای نمونه، اجازه ی آپارتمان دو اتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، درآمد یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است. جای تعجبی نیست که ۹۰٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می کنند.

کارگران شریف ونزویلا

دولت سرمایه داری ایران، هیچ اختلاف و تضاد بنیادین با امپریالیزم آمریکا ندارد. آن ها در حالت جنگ سرد با آمریکا قرار دارند و با دریافت امتیازات کافی، به زودی وارد معاملات سیاسی با ایالات متحده خواهند شد و پشت شما را خالی خواهند کرد. در حقیقت دولت سرمایه داری ایران به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «ملکی» به وسیله تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر - کمک کرده است. دولت سرمایه داری ایران با وجود اختلافات ظاهری امروزی، مشغول مذاکره نزدیک با دولت اوباما در مورد حل مسایل افغانستان است. این دولت علی رغم شعارهای به ظاهر "ضد امپریالیستی" اش، به سوی بازسازی پیوندهای سابق خود با ایالات متحده آمریکا پیش می رود. گزینش احمدی نژاد، نشانگر چرخش نهایی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیزم، و در رأس آن آمریکا است. بر خلاف تمام "دشمنی ها"، و ژست های "ضد امپریالیستی"، رژیم آماده حل کلیه اختلافات موجود با آمریکا است. دولت ایران می خواهد از ایران، جامعه ای مثل کلمبیا بسازد (در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده است تا شرکت های چند ملیتی بتوانند بدون هیچ گونه مانعی، کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را به یغما برند). بی جهت نیست که دولت ایران، سال هاست در جهت اجرای نسخه های نئولیبرالی ورشکسته بانک جهانی و صندوق بین المللی پول گام برداشته و برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی لحظه شماری می کند.

کارگران شریف ونزویلا

پیوند نزدیک و مرتب رهبر شما آقای هوگو چاوز با سران این رژیم، موجب شده است که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزویلا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن دست های واکنگتن از آمریکای لاتین است. نزدیکی رهبر شما

با دولت سرمایه داری ایران، دولتی که دستپايش به خون هزارها کارگر و جوان آغشته است، نشان می دهد که سیاست بین المللی ضد امپریالیستی رهبر شما دچار انحرافی اساسی است. ایشان با نزدیکی به رژیم های ارتجاعی، هرگز نخواهد توانست مبارزه ضد امپریالیستی را به فرجام رساند. تنها اتحاد نمایندگان واقعی کارگران و زحمتکشان می تواند در مقابل امپریالیزم ایستادگی کند.

کارگران شریف ونزویلا

در کنار کارگران ایران قرار بگیرید و سیاست خارجی رهبران خود را محکوم کنید. طرفداری از احمدی نژاد یعنی طرفداری از سرکوب کارگران و جوانان ایران. مواضع انحرافی آقای چاوز را به چالش کشیده و آن را طرد کنید. طرفداری از دولت احمدی نژاد، آن هم پس از وقایع اخیر، در بدترین حالت یک خیانت آشکار به زحمتکشان ایران و در بهترین حالت یک لغزش اساسی در سیاست خارجی است.

با احترام

مازیار رازی

سخنگوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۳ تیر ۱۳۸۸





## کارگران ونزویلا در کنار کارگران ایران هستند

قطعنامه ی پیش رو، در دومین  
گردهمایی کارگران کارخانه های اشغال  
شده آمریکای لاتین در کاراکاس، در  
تاریخ ۲۵ تا ۲۷ ژوئن، به تصویب  
رسیده است



دومین گردهمایی کارگران کارخانه های اشغال شده آمریکای لاتین مایل است تا حمایت خود را از جنبش انقلابی توده های ایرانی علیه جمهوری اسلامی، و به طور مشخص، جنبش کارگران ایران در راه دست یابی به حقوق دموکراتیک و خواسته های اقتصادی شان اعلام کند؛ این همایش، هم چنین هر گونه دخالت امپریالیستی در این مسائل را رد می کند.

مشاهده سرکوب بی رحمانه جوانان و کارگران ایران و علم به این که یک دانشجو یا کارگر، به اتهام سازماندهی یک اعتصاب، تشکیل یک اتحادیه صنفی و یا تظاهرات علیه دولت و رئیس و رؤساء، به زندان می افتد، خشم عظیمی نسبت به دولت ایران در میان کارگران و جوانان در سراسر جهان ایجاد کرده است. بسیاری از روشنفکران ضد انقلاب و رسانه هایی که در خدمت امپریالیزم هستند، با وجود آگاهی از این مسائل، - با بد بینی و عوامفریبی خاص خود - ونزویلا و ایران، و نیز یک رئیس جمهور انقلابی و ضد امپریالیست را با احمدی نژاد یکسان جلوه می دهند. همایش ما، این ادعاها را رد می کند.

گرچه دولت احمدی نژاد برای منحرف کردن ذهن توده ها از مشکلات داخلی شان، امپریالیزم آمریکا را مورد نقد قرار

می دهد، اما حتی به مبارزه با دشمنی که نقد می کند پایبند نیست. دخالت نظامی آمریکا در عراق از انفعال دولت ایران و طبقه حاکم این کشور سود می برد، زیرا ایران تضعیف دولت رقیب عراقی را فرصتی برای تقویت نیرو های خود در منطقه می دانست. رژیم ایران به جای طرفداری از یک مبارزه انقلابی متحدانه برای رهایی ملی در کشور همسایه، نقش مهمی در تضعیف این جنبش و انحراف آن به سوی چند صفت مذهبی ایفا کرد.

احمدی نژاد مثل پایه گذاران جمهوری اسلامی، از ادبیات ضد امپریالیستی و حامی فقرا استفاده می کند تا حمایت توده ها را جلب کند. اما بگذارید نگاهی به شرایط واقعی مردم ایران تحت دیکتاتوری او بیندازیم. پیش از هر چیز، انقلاب بولیواری در ونزویلا موجی از سازمان های صنفی و مبارزات جدی کارگران را به راه انداخته است. رئیس جمهور چاوز از کارگران ونزویلا خواسته است تا کارخانه های رها شده را اشغال کنند و آن ها را تحت کنترل کارگری خود در آورند. اما در ایران، کارگران حق سازماندهی خود یا برپایی یک اعتصاب را ندارند، و اگر از این قوانین تخطی کنند با بی رحمانه ترین سرکوب ها مواجه می شوند. در مورد رانندگان شرکت واحد، وقتی که ۳۰۰۰ نفر از آن ها اقدام به برپایی یک اتحادیه کردند، شرکت واحد این اقدام آنها را با اخراج های دسته جمعی پاسخ داد، و پلیس به رهبران اتحادیه، از جمله اوسالو، دبیر کل، حمله کرد، نیروهای پلیس در زمان حمله به اسالو تلاش داشتند تا زبان او را ببرند.

وقتی فعالین اتحادیه ای در سندج یک مراسم گرامی داشت روز جهانی کارگر را در سال ۲۰۰۷ سازمان دادند، پلیس با سرکوب وحشیانه به آن ها پاسخ داد. یازده تن از فعالین اصلی به ۱۰ ضربه شلاق و پرداخت جریمه نقدی محکوم شدند. وقتی دو هزار فعال کارگری امسال مراسم روز جهانی کارگر را اجرا کردند، باز هم پلیس به شکل وحشیانه به آن عکس العمل نشان داد و ۵۰ تن از آنها را دستگیر کرد (برخی از آنها هنوز

در زندان هستند). میلیون ها کارگر ایرانی چندین ماه است که دستمزد های معوقه خود را از کارخانه ها طلب دارند. و وقتی برای سازماندهی خود اقدام می کنند با سرکوب وحشیانه رو به رو می شوند.

در حالیکه در ونزویلا، انقلاب بولیواری روند خصوصی سازی کارخانه های دولتی را متوقف کرد و بسیاری از کارخانه های خصوصی شده را دوباره تحت مالکیت ملی در آورده است، احمدی نژاد در ایران بر سرعت خصوصی سازی شرکت و کارخانه های دولتی افزوده است (۱۶۷ مورد خصوصی سازی در سال های ۸/۲۰۰۷ و ۲۳۰ مورد خصوصی سازی در سال های ۹/۲۰۰۸). سیاست خصوصی سازی در سال های ایران برای مخابرات، فولاد مبارکه اصفهان، شرکت پتروشیمی اصفهان، شرکت بتون کردستان و غیره انجام شده است. لیست کارخانه هایی که قرار است خصوصی شوند، بزرگترین مجموعه پتروشیمی کل کشور، بانک های بزرگ، کمپانی های گاز و نفت و بخش بیمه را نیز شامل می شود.

به همین دلایل، ما از همه کارگران سراسر آمریکای لاتین در خواست می کنیم تا از اقدامات همبستگی با کارگران ایران و مردمی که علیه دولت سرمایه داری احمدی نژاد قیام کرده اند حمایت کنند و این توهم را از میان ببرند که گویا رسانه ها در تلاش هستند تا بذر این جنبش توده های تحت ستم را در ایران بیافشانند.

ترجمه : نسیم آزادی ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹

کاراکاس





اعلام همبستگی با جنبش توده ای  
مردم ایران:

### بیانیه "جریان مارکسیستی انقلابی" (ونزوئلا)



منبع: سایت "در دفاع از مارکسیسم"  
برگردان: و - آکوچکیان

توضیح سایت "در دفاع از مارکسیسم":  
در پاسخ به اظهارات اخیر هوگو چاوز،  
رئیس جمهور ونزوئلا، جریان  
مارکسیستی انقلابی (CMR) بیانیه زیر  
را منتشر ساخته است. جریان  
مارکسیستی انقلابی، حمایت خود را از  
جنبش توده های مردم ایران اعلام داشته  
و ضمناً به توضیح تفاوت ها و وجوه  
تمایز جنبش انقلابی ونزوئلا و رژیم ضد  
انقلابی در ایران می پردازد.

### انقلاب بولیواری و ایران

در ایران ما با شرایطی رو به رو هستیم  
که در آن، از یک سو اپوزسیون تقلب  
انتخاباتی را محکوم می کند و از سوی  
دیگر، تمام شکایات آن ها از حمایت  
نیروهای امپریالیستی برخوردار می  
گردد و تظاهرکنندگان مخالف نتایج  
انتخاباتی به خیابان ها می ریزند. کاملاً  
قابل فهم است که چرا انقلابیون ونزوئلا  
بین آن چه که در ایران رخ می دهد و  
دوره ای که ما در طی انقلاب بولیواری  
پشت سر گذاشته ایم شباهت هایی می  
بینند. در ونزوئلا، ضد انقلابی ارتجاعی  
و وابسته به اولیگارشی بیش از دو بار  
تلاش کرده است تا با حمایت امپریالیسم  
و به بهانه "تقلب انتخاباتی" وضعیتی از  
آشوب و هرج و مرج را در خیابان ها به  
وجود آورد و از این طریق، پیروزی  
های انتخاباتی انقلاب را غیرقانونی نشان  
دهند. (به عنوان مثال در رفراندوم عزل  
[چاوز در سال ۲۰۰۴]، انتخابات

ریاست جمهوری سال ۲۰۰۶، رفراندوم  
قانون اساسی در سال ۲۰۰۷ و غیره) اما  
این شباهت ها، حقیقت را [یعنی آن چه  
را که به واقع در ایران در حال رخ دادن  
است] نشان نمی دهد.

### جمهوری اسلامی: یک رژیم انقلابی؟

پیش از هر چیز، باید گفت که رژیم  
جمهوری اسلامی ایران، به هیچ رو  
رژیمی انقلابی نیست. انقلاب ایران، که  
در سال ۱۹۷۹ به پیروزی رسید، یک  
انقلاب توده ای واقعی با مشارکت فعال  
طبقه کارگر، جوانان، دهقانان، سربازان،  
زنان و سایر اقشار بود و در این بین،  
عامل تعیین کننده ای که نهایتاً رژیم  
منفور شاه را به زیر کشید، اعتصاب  
عمومی کارگران بخش نفت بود. میلیون  
ها نفر از کارگران به تشکیل "شورا" در  
کارخانه های خود پرداختند و کنترل و  
سازماندهی آن را به دست گرفتند؛  
درست مشابه همان اقداماتی که کارگران  
صنعت نفت ونزوئلا در دسامبر سال  
۲۰۰۲ و در شرایط سبابتاز  
(خرابکاری عمدی) در اقتصاد و تعطیلی  
کارخانجات از سوی کارفرمایان انجام  
دادند. میلیون ها نفر از دهقانان، زمین  
های زمینداران بزرگ را مصادره  
نمودند (همان کاری که امروز در  
ونزوئلا انجام می شود). محصلین و  
دانشجویان، مدارس و دانشگاه های خود  
را اشغال و با پایان بخشیدن به نخبه  
گرایی حاکم بر فضای آموزشی کشور،  
اقدام به دموکراتیزه کردن ساختار  
دانشگاه ها نمودند. سربازان نیز "شورا"  
های خود را تشکیل دادند و توانستند  
ارتش را از حضور افسران ارتجاعی  
پاک سازند. ملت های تحت ستم (اعم از  
کرد، عرب، آذری و غیره) به آزادی  
خود دست یافتند و بدین ترتیب مردم  
ایران، به مثابه یک کل واحد، توانستند از  
زیر یوغ امپریالیسم بیرون آیند.  
با این وجود، رژیم فعلی ایران، در  
فاصله بین سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳ و  
به خصوص با در هم کوبیدن انقلاب به  
وسیله روحانیون بنیادگرای اسلامی، قوام  
گرفت. با گذشت چند سال، تمامی  
پیروزی های انقلاب ۱۹۷۹ به دست  
نابودی سپرده شد. از یک سو، زمین از  
دست همان دهقانانی که آن را تصرف

کرده بودند، خارج و به زمینداران پیشین  
باز پس داده شد و از سوی دیگر،  
شوراهای کارخانجات نابود گشت و جای  
خود را به "شوراهای اسلامی" داد و به  
این ترتیب، حق تشکل یا اعتصاب از  
کارگران سلب شد. تفسیر خاصی از  
اسلام به تمامی مردم تحمیل گشت و به  
موازات آن، حقوق زنان به شدت پایمال  
و جوی از سرکوب ایدئولوژیک اکثریت  
مردم کشور، فراهم آمد.

مصادره و در هم شکستن انقلاب  
کارگران و توده های مردم در سال  
۱۹۷۹ از سوی روحانیون بنیادگرای  
اسلامی، فقط در نتیجه سیاست های  
اشتباه کل سازمان های چپ ممکن بود؛  
سازمان هایی که می پنداشتند قادر به  
تشکیل یک جبهه واحد با روحانیون و به  
رهبری آیت الله خمینی می باشند. در  
نهایت، همین سازمان ها بهای سنگین  
اشتباهات خود را پرداختند: در طی یک  
دوره چهار ساله، با تشدید حملات  
وحشیانه حاکمیت به چپ، جمهوری  
اسلامی با سوار شدن بر موج انقلاب  
کارگری و ضد امپریالیستی ایران،  
موقعیت خود را تحکیم و تثبیت نمود.

روحانیون ایران، برای رسیدن به این  
هدف، با سازماندهی اشغال سفارت  
آمریکا و بهره برداری ماهرانه از جنگ  
عراق، خود را در ردای ضد امپریالیستی  
پوشاندند. سال ۱۹۸۳، تمامی احزاب  
چپ (با وجود دفاع از تشکیل یک جبهه  
واحد با خمینی) ممنوع شدند و قریب به  
۳۰۰۰۰ مبارز با گرایشات مختلف  
رفرمیستی، ناسیونالیستی یا چپ انقلابی  
به قتل رسیدند. تمامی این ها، مبادی  
پیدایش رژیم کنونی جمهوری اسلامی  
است. رژیمی که نه انقلابی، بلکه مولود  
در هم شکستن یک انقلاب است.

### آیا تقلب انتخاباتی صورت گرفت؟

برخی ادعا می کنند که در انتخابات ۱۳  
ژوئیه ۲۰۰۹، تقلبی صورت نگرفته  
است؛ اما نمونه های زیادی وجود دارند  
که خلاف این مدعا را نشان می دهند.  
برای شروع باید گفت که هر کاندیدی  
شرکت در انتخابات، ناگزیر می باید به  
تأیید شورای نگهبان، هیئتی غیر  
دموکراتیک متشکل از ۱۲ نفر، برسد.



در مورد شیادی در انتخابات، اجازه دهید به ذکر یک نمونه به اثبات رسیده اشاره کنیم. محسن رضایی، کاندید اصولگرا که نه فراخوان جمععی داده و نه در هیچ یک از اعتراضات هفته گذشته شرکت داشته است، ادعا کرد که در ۸۰ تا ۱۷۰ شهرستان، تعداد افراد رأی دهنده از جمعیت سرشماری شده واجد شرایط شرکت در انتخابات، بیشتر بوده است. یعنی تعداد آرای اخذ شده بیش از واجدان شرایط بوده است! در تمامی این شهرستان ها، احمدی نژاد با اکثریت آرا- در برخی موارد، ۸۰ یا ۹۰ درصد آرا- پیروز شد. روز ۲۱ ژوئیه، پس از یک هفته تظاهرات با مشارکت میلیون ها نفر از مردم و مرگ دست کم ۱۲ نفر در درگیری های روز شنبه ۲۰ ژوئیه، شورای نگهبان مجبور گشت تا در مورد شکایات مطرح شده توضیحاتی بدهد. عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان، در شبکه دو صد و سیما جمهوری اسلامی ایران (IRIB) صحبت کرد و گفت که "آمارهای ارائه شده از سوی کاندیداهایی که ادعا می کنند در ۸۰ تا ۱۷۰ شهر، بیش از ۱۰۰٪ افراد واجد شرایط رأی داده اند، درست نیست. این آمار مربوط ۵۰ شهر است!" او در ادامه توضیحات خود گفت که این مورد، یعنی شرکت بیش از ۱۰۰ درصد واجدین شرایط در انتخابات، " امری طبیعی است؛ چرا که برای مردم هیچ گونه منع قانونی جهت رأی دادن در شهر یا استان های دیگر، که اغلب در حال رفت و آمد به آن جا هستند، وجود ندارد" در آخر هم اضافه کرد که "مجموع آرای [آن ۵۰ شهر] قریب به سه میلیون رأی است" که این موضوع نمی توانسته تأثیر چندانی روی نتایج نهایی انتخابات گذاشته باشد.

### احمدی نژاد: یک انقلابی؟

احمدی نژاد، درست مانند روحانیون در سال ۱۹۷۹، برای جلب حمایت توده های مردم به شعارهای ضد امپریالیستی و حامی مستضعفین رو آورده است. اما بگذارید اجمالاً نگاهی به اوضاع و احوال واقعی مردم در طی دوران ریاست جمهوری او ببینیم [و مقایسه ای با ونزوئلا داشته باشیم]: در ونزوئلا،

انقلاب بولیواری به موجی از تشکیل اتحادیه های کارگری و مبارزات از سوی کارگران دامن زده است. پریزیدنت چاوز، کارگران را برای اشغال کارخانه های متروکه و راه اندازی آن ها تحت کنترل کارگری فراخوانده است. در ایران اما، کارگران از حق تشکل یا اعتصاب برخوردار نیستند و چنان چه این قوانین را زیر پا بگذارند، با وحشیانه ترین سرکوب ها مواجه خواهند شد. مورد رانندگان اتوبوس در تهران را نگاه کنید؛ هنگامی که ۳۰۰۰ نفر از آنان برای تشکیل یک سندیکا اقدام کردند، شرکت واحد با اخراج های توده ای به آن ها پاسخ داد و نیروی انتظامی به رهبران اتحادیه، من جمله اوسالو دبیر کل اتحادیه، یورش برد و آدمکشان نیروی انتظامی حتی قصد داشتند تا زبان اوسالو را قطع کنند.

هنگامی که فعالین اتحادیه های کارگری (تزیید یونیونیزست) سنجند اقدام به برگزاری مراسم اول ماه مه در سال ۲۰۰۷ نمودند، پلیس با یک سرکوب وحشیانه واکنش نشان داد. یازده تن از فعالین کارگری سرشناس پیش از آزادی، به هر یک ۱۰ ضربه شلاق و پرداخت جریمه محکوم شدند. زمانی که ۲۰۰۰ نفر از فعالین کارگری، امسال اقدام به برگزاری مراسم اول ماه مه در تهران نمودند، نیروی انتظامی با سرکوب گسترده وارد صحنه شد و ۱۵۰ نفر از آنان را بازداشت نمود (هم اکنون تعدادی از آنان هم چنان در زندان به سر می برند) میلیون ها کارگر ایرانی در انتظار پرداخت حقوق معوقه چندین ماهه خود هستند و درست هنگامی که سعی می کنند متشکل شوند، با سرکوب وحشیانه از سوی پلیس رو به رو می گردند.

در حالی که انقلاب بولیواری در ونزوئلا، روند خصوصی سازی شرکت های دولتی را متوقف نموده و بسیاری از شرکت های خصوصی شده را مجدداً ملی کرده است، در ایران، احمدی نژاد روند خصوصی سازی شرکت های دولتی، من جمله مخابرات، فولاد مبارکه اصفهان، پتروشیمی اصفهان، سیما کردستان و بسیاری دیگر را شتاب بخشیده است (۱۶۷ مورد خصوصی سازی در بین سال های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ و ۲۳۰ مورد دیگر در خلال سال های

۲۰۰۸-۲۰۰۹) در فهرست شرکت هایی که قرار است خصوصی شوند، نام بزرگترین صنایع پتروشیمی کشور، بزرگترین بانک ها، صنایع نفت و گاز، بخش بیمه و غیره، به چشم می خورد. هر چند دولت احمدی نژاد برای منحرف ساختن توده های مردم از مسائل داخلی کشور، به انتقاد از امپریالیسم آمریکا رو می آورد، اما این به معنای مبارزه با دشمنی که آن را به باد انتقاد می گیرند، نیست. ایالات متحده توانست برای مداخله نظامی در عراق روی موضع پاسیفیستی و منفعلانه دولت ایران و طبقه حاکم آن، که به تضعیف رژیم عراقی رقیب خود به عنوان فرصتی برای تثبیت نیروی خود در منطقه نگاه می کردند، حساب کند. دولت ایران به جای پشتیبانی از یک مبارزه متحد انقلابی در کشور همسایه برای آزادی ملی، نقشی اساسی در ایجاد شکاف و تقسیم کردن مبارزه به چند

صف و جبهه مذهبی ایفا کرد. موسوی، کاندیدای "اصلاح طلب"، گزینه بهتر نیست. او در دهه ۱۹۸۰، یعنی دوران قتل عام ۳۰ هزار نفر از فعالین چپ گرا، نخست وزیر کشور بود. اما حالا به ناگهان "کشف" کرده است که بدون ضدیت با چارچوب های کلی جمهوری اسلامی، نیاز به "اصلاحات" وجود دارد؛ یعنی یک سری اصلاحات ظاهری از بالا به طوری که همه چیز هم چون گذشته باقی بماند و او و هم قطارانش بتوانند در قدرت حضور داشته باشند. شکاف بین احمدی نژاد و موسوی، شکاف مابین دو جناح رژیم ارتجاعی است: یک جناح خواهان "اصلاحات از بالا" به منظور جلوگیری از انقلاب از پایین است و دیگری، خواهان حفظ "کنترل از بالا" برای جلوگیری از انقلاب از پایین.

اگر چه شکاف در بالای رژیم فضا را برای یک جنبش توده ای واقعی، جنبشی که در طول یک هفته گذشته رژیم را به چالش کشیده، باز کرده است؛ اگر شکی در مورد خصلت انقلابی و مردمی جنبش توده های ایران وجود دارد، بیابید به موضع فعالین طبقه کارگر در این بین نگاه کنیم. اکثریت کارگران و اتحادیه های کارگری (که در دوره احمدی نژاد غیر قانونی بوده اند) پیش از انتخابات به درستی اعلام کردند که هیچ یک از



## در ایران جنبش چگونه می‌تواند پیش‌روی کند؟

آلن وودز

در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ نیرویی متشکل از حدود ۱۰۰۰ پارسی به زندان باستیل، زندانی قرون وسطایی که در آن زمان زندانیان سیاسی در آن محبوس بودند، حمله کرد. شاه لوئی شانزدهم که راجع به این حمله شنید، پرسید: "شورش شده است". یکی از اشراف که در آن نزدیک بود گفت: "خیر عالیجناب. انقلاب شده است".

واقعیت به آرامی اما با اطمینان برای ناظرین غربی روشن می‌شود که آنچه در ایران شاهدش هستیم نه فقط شورش که جنبشی اعتراضی است. این انقلاب مردمی تمام و کمال است. همین اندیشه‌ی ترسناک به ذهن حتی ابله‌ترین مرتجعین در رژیم تهران هم وارد می‌شود.

آنان که بیش از همه از فکر انقلاب می‌ترسند همان مردانی هستند که روی کاغذ رهبر آن هستند. موسوی دیروز به مردم فراخوان داد که تظاهرات نکنید "تا جان‌تان را نجات دهید". نتیجه روزی دیگر سرشار از اعتراضات خیابانی بود. امروز او از تظاهرکنندگان خواست به مساجد بروند "تا برای کسانی که در روز جمعه کشته شدند عزاداری کنند". این تلاشی واضح برای بیرون کردن مردم از خیابان‌ها و گرفتن نیروی جنبش توده‌ای است. اما جنبش در حال حاضر نشانی از خستگی نمی‌دهد.

در حال حاضر رهبر صوری جنبش، میرحسین موسوی است اما این تنها حادثه‌ای تاریخی است و دیری نمی‌پاید. عصبانیت و نارضایتی توده‌ها که در طول دهه‌ها انباشته شده است به نقطه عطفی نیاز داشت و این نقطه همین اعتراضات حول نامزد اصلی مخالفین است که توده‌ها او را به سمتی کشانده‌اند که در مخالفتش با دولت بیش از قصد خود پیش‌روی کند. بحران کنونی از خشم عمومی بر سر انتخابات کشوری ناشی شد اما به چیزی بسیار فرای آن رسیده است و می‌تواند با طرح مسئله‌ی قدرت خاتمه یابد.

ونزوئلا را با ایران و یک رئیس جمهور ضد امپریالیست و انقلابی هم چون چاوز را با احمدی نژاد یکسان جلوه دهند. نمونه آن، مقاله اخیر روزنامه "ال پانیس" اسپانیاست که از آخرین برنامه چاوز در برنامه "سلام پرزیدنت" نقل قول هایی می آورد.

با یک چنین مقایسه ای آن‌ها می خواهند در میان کارگران سراسر جهان سردرگمی ایجاد کنند، همدردی با و حمایت از انقلاب ونزوئلا را، به عنوان وجه اشتراک میلیون‌ها نفر از مردم در سراسر جهان، تضعیف نمایند.

دقیقاً به همین دلیل است که کارگران و جوانان انقلابی ونزوئلا تنها می‌توانند با آغاز بحث‌های جدی پیرامون ماهیت رژیم ایران، مطالعه تاریخ و وضعیت فعلی آن، نشان دادن همبستگی ما با برادران و خواهران ایرانیمان در مبارزاتشان برای پیروزی از طریق یک اقدام توده‌ای و رسیدن به همان حقوقی که کارگران ونزوئلا امروز دارند، با کارزاری که به راه افتاده است مقابله کنند. در عین حال ما می‌باید هم با سرکوب برادران و خواهرانمان به وسیله دولت مبارزه و آن را محکوم کنیم و هم با عوام فریبی و مانورهای امپریالیسم.

جریان مارکسیستی انقلابی از جنبش انقلابی توده‌های مردم ایران علیه جمهوری اسلامی و به خصوص جنبش کارگران ایران برای حقوق دموکراتیک و مطالبات اقتصادی خود حمایت می‌کند و در عین حال، در مقابل هرگونه مداخله امپریالیستی می‌ایستد.

ونزوئلا، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۹



کандیدها نماینده منافع کارگران نیستند و در نتیجه آن‌ها از دادن رأی به هیچ یک از طرفین حمایت نکردند. با این وجود، هم سندیکای شرکت واحد و هم کارگران ایران خودرو- بزرگترین کارخانه ساخت اتومبیل در خاورمیانه- در شرایطی که با تظاهرات مردم در هفته گذشته رو به رو شدند، حمایت خود را از جنبش اعلام داشتند و حتی ایران خودرو، در هر شیفته، نیم ساعت وارد اعتصاب شد. اکنون، فعالین انقلابی در ایران مشغول بحث برای فراخوان یک اعتصاب عمومی علیه رژیم و برای آزادی‌های دموکراتیک هستند.

به وضوح ما، به عنوان افرادی انقلابی، می‌باید مخالفت خود را با هر گونه مداخله امپریالیستی در ایران نشان دهیم. پرزیدنت چاوز، در چند سال گذشته به درستی در فروم‌های بین‌المللی از ایران در مقابل زورگویی‌های امپریالیسم به سرکردگی ایالات متحده دفاع کرده است. اشتباه گرفتن انقلاب با ضد انقلاب، اشتباهی مهلک خواهد بود. انقلاب بولیواری باید در جبهه مردم، کارگران، جوانان و زنانی باشد که اکنون در خیابان‌های تهران و سایر شهرستان‌ها حضور دارند و "کاراکاسو" یا "۱۳ آوریل" خود را علیه رژیم منفور و ضد انقلابی جمهوری اسلامی به پیش می‌برند.

روز ۱۸ ژوئیه، پرزیدنت چاوز باری دیگر به احمدی نژاد به مناسبت انتخاب مجدد او به سمت ریاست جمهوری تبریک گفت و از "همبستگی ونزوئلا در صورت حمله جهان سرمایه داری علیه مردم آن کشور [ایران]" صحبت به میان آورد. جریان مارکسیستی انقلابی در ونزوئلا با این موضع‌گیری مخالف است؛ ما مایلیم تا در بحث پیرامون اظهارات فوق شرکت داشته باشیم.

تصاویر سرکوب وحشیانه جوانان و کارگران ایران و دیدن این موضوع که یک دانشجوی جوان با یک کارگر فقط به صرف سازماندهی اعتصاب، ایجاد اتحادیه کاری یا تظاهرات علیه دولت و کارفرمایان حبس می‌شود، خشم تمامی کارگران و جوانان سراسر دنیا را علیه دولت برانگیخته است. تعدادی روشنفکر ضد انقلابی و رسانه‌های در خدمت امپریالیسم، آگاهانه - و به شکلی سالوسانه و عوام فریبی- سعی دارند تا



جنبش انقلابی دارد قدرت می‌گیرد. هر روز مقامات به مردم هشدار می‌دهند که از خیابان‌ها بیرون بروند و هر روز مردم به خیابان‌ها می‌آیند. هر روز موسوی تظاهرات را لغو می‌کند و هر روز تظاهرات صورت می‌گیرد. این تظاهرات‌های توده‌ای، که در سکوت برگزار می‌شود، آهنربایی قدرتمند هستند که هر روز حمایت بیشتری جلب می‌کند. جنبش با مبارزترین و شجاع‌ترین عناصر، با دانشجویان قهرمان ایران در مرکز، شروع شد. اما هر چقدر که شهروندان می‌بینند که تظاهرات‌ها ادامه دارد و مقاماتی که این همه از شان می‌ترسیدند قدرتی برای توقف آن‌ها ندارند، شمار بسیار مردان و زنان عادی شجاعت پیوستن را پیدا می‌کنند. آن‌ها که به خیابان می‌آیند به قدرت خودشان پی می‌برند. ترس‌شان را تا حدود زیادی از دست می‌دهند. جایگاه خود را بالاتر حس می‌کنند. دیگر سرشان رو به زمین نیست. توده‌ها از دل این تظاهرات‌های صامت صدای خود را پیدا می‌کنند و اعتراضات خاموش به نعره‌ای کرکننده بدل شده است.

به همین خاطر است که موسوی، که دو بار در خلع سلاح جنبش توده‌ای ناکام مانده است، دست به تاکتیک اعلام "روز عزاداری" زده است. اما تاریخ انقلابات نشان می‌دهد که حتی روزهای عزاداری هم می‌توانند خطرناک باشند. وقتی از شمار بسیار مردم، حتی وقتی در مساجد گرد آمده‌اند، دعوت کنند که بر سر سرنوشت رفقای‌شان که در نبرد با استبدادی بی‌رحم جان سپرده‌اند، کوتاه بیایند، آن‌ها بسیار عصبانی خواهند شد. شاید آن‌ها به حرف موسوی گوش کنند و به مساجد بروند. اما وقتی بیرون بیایند چه می‌شود؟

دولت ایران تنها چند روز خیزش‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۳ به رهبری دانشجویان را تحمل کرد و سپس به سرکوب هراسناک روی آورد و بسیجی‌ها را به دانشگاه‌ها ریخت و آن‌ها دانشجویانی را از پنجره بیرون پرت کردند، با آجر و زنجیر و باتوم به سرها کوبیدند و بسیاری را زندانی کردند. بلافاصله پس از انتخابات جمعه آن‌ها از همین تاکتیک‌های ارباب استفاده کردند اما به

نتیجه چندان نرسیدند. این دفعه اوضاع فرق می‌کند.

گزارش‌های خبری دولت ایران از قتل هفت نفر در شهرهای مختلف به این علت مخابره شد که از تظاهرات بزرگ ضدحکومتی دیگری در روز سه‌شنبه جلوگیری کند. نتیجه بر عکس شد و تظاهرات‌های روز سه‌شنبه پیشامد اعتراضات بیشتر در روز چهارشنبه شد. دولت برای تحمیل پایانی سریع به تظاهرات‌ها مثل دفعات قبل کار بسیار سختی پیش رو دارد. این دفعه اوضاع خیلی فرق می‌کند. ما گفته‌ایم آن اشرفزاده‌ی فرانسوی به شاه را تکرار می‌کنیم: "عالیجناب، شورش نشده. انقلاب شده!"

### شکاکان چپ

عجیب آنجاست که بعضی از چپ‌ها، حتی بعضی که اسم خودشان را مارکسیست گذاشته‌اند، این را نمی‌فهمند. پس از این همه سال که ظاهراً اتفاقی در ایران نمی‌افتاد، بسیاری از این چپ‌ها، که در جوانی‌شان خیلی رادیکال بودند اما در میان‌سال‌ها به شکاک‌ها راحت‌طلبانه افتادند، تمام امیدشان به تحول انقلابی جامعه را از دست داده‌اند. آن‌ها انتظار خیزش کنونی را نداشتند چرا که هیچ اعتمادی به توان بالقوه‌ی انقلابی توده‌ها ندارند. و حالا، حتی وقتی که جنبش جلوی چشم‌شان دارد اتفاق می‌افتد، حاضر به باور آن نیستند.

از این جور آدم‌ها همیشه پیدا می‌شود. در سال ۱۹۱۷ هم در روسیه بودند. تروتسکی منشویک‌های روس را به معلم پیر و خسته‌ای تشبیه می‌کرد که سال‌ها برای شاگردانش از بهار گفته است. اما یک روز صبح این استاد پیر پنجره را باز کرد تا کمی هوای تازه به کلاس گرد و خاک گرفته‌اش بیاورد. ناگهان آسمانی آبی را دید و درخشش خورشید و خواندن پرنده‌ها را حس کرد و شنید و ناگهان پنجره را بست و بهار را انحرافی هیولوار از طبیعت اعلام کرد.

شکاکان "چپ" ما هم درست مثل همان استاد پیر ز هوار درفته هستند. آن‌ها دوست دارند کلی از انقلاب صحبت کنند و ما را به یاد وقتی بیاندازند که در پاریس ۱۹۶۸ یا تهران ۱۹۷۹ جوان

بودند اما در واقعیت یک اتم روحیه انقلابی و یک گرم درک مارکسیستی در خود ندارند. چنین کسانی مانع راه انقلابند و جوانان را با شکاکیت زهرآلود خود مسموم می‌کنند. خوشبختانه آن‌ها نفوذی در نسل جدید ایران ندارند. این نسل نیازی به این "استادان" باهوش ندارد تا درس مبارزه بگیرد.

علیرغم این شکایات حقیر شکاکان که موقع دیدن انقلاب آن را نمی‌فهمند، جنبش واقعی روز به روز بیشتر پیشرفت می‌کند. دیروز حتی تلویزیون دولتی ایران فیلم کوتاهی از اعتراض‌های توده‌ای پخش کرد. این خبر جزئی بسیار مهم است و اثباتی بر اختلافات بیشتر درون رژیم است. حتی مهم‌تر آن‌که دیروز شش فوتبالیستی که برای تیم ملی ایران بازی می‌کنند (از جمله کاپیتان) در مسابقات راهبایی به جام جهانی در سوئول کره جنوبی با دست‌بندهای سبز (که با اعتراضات شناخته می‌شود) ظاهر شدند. ایران هم از کشورهای عاشق فوتبال است و تصاویر اعضای تیم ایران با دست‌بندهایی که به دست داشتند در تلویزیون ایران پخش شد و میلیون‌ها نفر آن را دیدند.

این‌ها رویدادهایی الهام‌بخش است که باید قلب هر کارگر آگاه طبقاتی و هر جوان انقلابی را با شادی پر کند. و در مورد شکاکان... بگذار آن‌ها همچنان جای گیاهی بخورند و گریه و زاری کنند و در گذشته‌های زندگی کنند که در آن هنوز حس گنگی از عقاید انقلابی در خود داشتند. "بگذار مردگان، مردگان را به خاک بسپردند". ما کارهای مهم‌تری داریم!

### محدودیت تظاهرات‌ها

کارزار کنونی تظاهرات‌ها نقشی بسیار ارزشمند در به پا خواستن توده‌ها و دادن نقطه عطفی برای عمل به آن‌ها بازی کرده است. اما این تظاهرات‌ها محدودیت‌هایی هم دارند و خطر اینجاست که کسانی که اعتراضات را به پیش می‌برند این را نفهمند. علیرغم انرژی و شجاعت عظیمی که تظاهرکنندگان نشان داده‌اند آن‌ها نمی‌توانند تا ابد سطح کنونی فعالیت را حفظ کنند. اگر مبارزه به سطحی بالاتر برده نشود، مردم از



تظاهرات‌های بی‌پایان خسته می‌شوند و جنبش نیرویش را از دست می‌دهد. در این صورت خطر سرکوب انتخاباتی افزایش می‌یابد و دولت فعال‌ترین عناصر را دست‌چین می‌کند.

در قلب جنبش تناقضی هست. این تناقض به زبان ساده چنین است: موسوی می‌خواهد با رژیم به سازش برسد اما تظاهرکنندگان می‌خواهند نظام را سرنگون کنند. در واقع موسوی و سایر رهبران سعی کرده‌اند شعارها را معطوف به نتایج انتخابات کنند تا جنبش را به مجراهای "امن" بکشانند.

علامت سوال اینجاست که رهبران ایران چقدر تظاهرات‌ها را تحمل می‌کنند و در ضمن اعتراضات در صورت فقدان چشم‌انداز نتیجه‌ی قاطع چه قدر در خیابان‌ها می‌ماند. بعضی تحلیل‌گران از "سناریوی تیان‌آن‌من" صحبت می‌کنند. آن‌ها نگران تکرار تانک‌هایی هستند که دولت چین در سال ۱۹۸۹ برای سرکوب بی‌رحمانه‌ی تظاهرات‌های خواهان دموکراسی به خیابان آورد.

یکی از تحلیل‌گران گفت: "من انتظار دارم موقعیت بیشتر قطبی شود و با توجه به مشخصه‌ی رژیم فکر می‌کنم طولی نکشد که تانک‌ها را بیرون بیاورند." بعضی واقعیات در نگاه اول این دیدگاه را تایید می‌کنند. دار و دسته‌های احمدی‌نژاد به حملات خود بر دانشجویان، که محرکان اصلی اعتراضات به حساب می‌آیند، ادامه می‌دهند. این کار برای ایجاد فضایی از رعب و وحشت است. طبق گزارش‌ها، اعضای شبه‌نظامیان داوطلب ایران (بسیج) شبانه به خوابگاه‌های دانشگاه‌ها در چندین شهر ایران حمله کردند. بسیجی‌ها به دانشگاه‌ها ریختند، خوابگاه‌ها را غارت کردند و بعضی دانشجویان را کتک زدند. به گفته‌ی خبرنگار ما، چندین دستگیری انجام شد و رئیس دانشگاه در شهر شیراز استعفا داده است.

اما این حرکات نتوانسته روحیه‌ی اعتراض را پایین بکشد. بر عکس روی شعله‌ها نفت ریخته است. علیرغم تمام تلاش‌های مقامات و موسوی برای لغو اعتراض پنجشنبه، می‌توانیم با اطمینان پیش‌بینی کنیم که امروز نیز تظاهرات‌های بیشتری شاهد خواهیم بود.

این دیدگاه که خیزش به زودی سرکوب می‌شود، ابعاد این جنبش و تأثیرش بر دولت را نادیده می‌گیرد. اگر آخرین گزارش‌ها را باور کنیم (و ما دلیلی نمی‌بینیم که نکنیم) تسلط رژیم بر دستگاه سرکوبش رو به تضعیف گذاشته است. جوآن کول، استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه میشیگان، که خیزش را در وبلاگ خود به نام "نظر مطلع" (Informed Comment) دنبال می‌کند، می‌نویسد: "عظمت کنونی متفاوت از تظاهرات‌های قبلی است. در تظاهرات‌های دانشجویی قبلی مردم می‌گفتند افراتیون دارند کارهای غلطی انجام می‌دهند. اما تظاهرکنندگان امروز می‌گویند رژیم به قدری فاسد و دیکتاتوری شده که تا مغز استخوان گندیده است."

در اعتراضات قبلی، طبقه‌ی متوسط از درون ماشین، حمایت می‌کرد. سوار بر ماشین بوقی می‌زد یا چراغی روشن و خاموش می‌کرد و از کنار دانشجویانی که شعار می‌دادند می‌گذشت. آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر معظم ایران، همچون پدرسالاری آزرده‌خاطر گفت که از مرگ چند دانشجو ناراحت است و کسانی که از او انتقاد کردند نباید مجازات شوند. و پس از اولین بروز خشونت، محمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت، که از خونریزی بیشتر می‌ترسید حاضر به فراخواندن هوادارانش برای حمایت نشد.

به گفته‌ی ارواند آبراهامیان، متخصص جنبش‌های مخالفین در ایران در کالج باروخ، احساس کلی این بود که همه باید به خانه بروند و سعی کنند از طریق صندوق رای مشکلات را حل کنند. اما امکان آن نوع سازش با این احساس که انتخابات جمعه دزدیده شده از بین رفته است.

آقای آبراهامیان می‌گوید: "آن استدلالات دیگر جواب نمی‌دهند چون انتخابات، بن‌بست از کار درآمده است."

#### راه پیش‌روی

مارکسیست‌های واقعی، بر خلاف گنده‌گوهای خودنما، همیشه در طرف توده‌های انقلابی هستند. وظیفه ما این است که شانه به شانه در کنارشان راه برویم، با آن‌ها رابطه بسازیم و سطح

کنونی آگاهی‌شان را نقطه شروع خود بدانیم و سعی کنیم جنبش را با شعارهای روشن سوسیالیستی انقلابی بارور کنیم. در مورد ایران این بدین معناست که ما جسورانه‌ترین و پیگیرترین شعارهای دموکراتیک انقلابی را مطرح کنیم و آن‌ها را با خواسته‌های انتقالی که مسئله‌ی تحول تمام و کمال انقلابی جامعه را مطرح می‌کنند پیوند زنیم.

هدف ما برپایی جمهوری کارگران و دهقانان ایران است. اما جنبش انقلابی در وضعیت کنونی مشخصه‌ی بسیار مخلوطی دارد. طبقه‌ی کارگر شروع به حرکت کرده است اما هنوز نتوانسته صدای خود را پیدا کند. طبقه‌ی کارگر برای گذاشتن مهر خود بر روی جنبش باید در خط مقدم شرکت کند. پرولتاریا برای این‌که خود را در صدر ملت قرار دهد باید به کل جنبش انقلابی ثابت کند که با انرژی برای شعارهای دموکراتیک با شیوه‌های انقلابی می‌جنگد.

چگونه می‌توان جنبش را به سطحی بالاتر برد، از تظاهرات‌ها فراتر رفت و به سمت راه‌حلی قاطع حرکت کرد؟ طبقه‌ی کارگر قدرتی دارد که می‌تواند جامعه و دولت را فلج کند. بدون مجوز این طبقه چراغی روشن نمی‌شود، چرخ نمی‌چرخد و تلفی زنگ نمی‌زند. ما از اعتصاب عمومی صحبت می‌کنیم. ایده‌ی اعتصاب عمومی مطرح شده اما اجرا نشده است. این مسئله‌ی کلیدی است!

کارگران ایران مشکلات بسیاری دارند: دستمزدهای پایین، شرایط بد، تورم، فقدان حقوق اتحادیه‌ای. این خواسته‌های طبقه‌ی باید با خواسته‌های عام دموکراتیک پیوند زده شوند تا کارزار وسیعی برای اعتصاب عمومی انقلابی به راه انداخته شود. با توجه به محدودیت‌های شدید فعالیت اتحادیه‌های کارگری، چنین کارزاری را تنها شوراهای می‌توانند پیش ببرند - یعنی کمیته‌های عملی که در محل کار انتخاب می‌شوند.

چنین کمیته‌های عملی را دانشجویان، دهقانان، زنان و تمام سایر بخش‌های جامعه که می‌خواهند شکایات و خواسته‌های مشخصی مطرح کنند، می‌توانند برپا سازند. این کمیته‌ها باید در سطح محلی، شهری، استانی و کشوری با هم مرتبط شوند.



## ایران: انقلاب آغاز شده است!

آئن وودز



وقایعی چشمگیر در ایران در حال اتفاق است. روز دوشنبه صدها هزار نفر در سکوت در مرکز تهران تظاهرات کردند تا به نتایج مورد اختلاف انتخابات ریاست جمهوری اعتراض کنند. این نمایشی فوق العاده از مقاومت و بزرگترین تظاهرات ضد دولتی در ایران از زمان انقلاب ۱۹۷۹ بود.

حامیان نامزد ریاست جمهوری شکست خورده‌ی ایران، میرحسین موسوی، به خیابان‌های تهران و سایر شهرها ریخته‌اند تا به نتایج انتخابات سختی که در آن محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور افراطی، به قدرت آورده شد اعتراض کنند.

تظاهرات چند ساعت پس از این آغاز شد که ولی فقیه ایران، آیت‌الله علی خامنه‌ای، فراخوان به تحقیق در ادعاهای اپوزیسیون داد که می‌گوید انتخابات به نفع رئیس‌جمهور محمود احمدی‌نژاد جعل شده است. جنبش توده‌ای رهبری را شوک‌زده کرده و تناقضات درونی رژیم را افزایش داده است. تلویزیون دولتی علی خامنه‌ای، که از نتایج انتخابات دفاع کرده است، به شورای نگهبان ۱۲ نفره دستور داد که "با دقت اعتراضات را بررسی کنند". این نمایشی واضح از بحران رژیم است.

فراخوان آیت‌الله (که هر ۱۵ دقیقه یکبار در تمام روز از رادیوی دولتی ایران پخش می‌شود) اولین نشانه بود که رهبری بالای ایران به فکر تجدید موضعش در مورد انتخابات است. آقای

برود و قدرت را فتح کند، نامناسب بود. اما برای ایران کاملاً مناسب است. توده‌ها در اینجا در حال مبارزه برای سرنگونی رژیمی ضددموکراتیک هستند. مثل روسیه‌ی نزاری، مبارزه علیه اتوکراسی اولسین وظیفه‌ی انقلاب سوسیالیستی است. اما باز هم مثل روسیه، آخرین وظیفه این نیست. در واقع وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک در هر دو مورد ارتباطی ناگسستگی با وظایف انقلاب سوسیالیستی دارد. در ایران هم مثل روسیه بورژوازی فاسد و ارتجاعی است. لیبرال‌های بورژوا نشان داده‌اند که قادر به جنگیدن جدی علیه نیروهای ارتجاع نیستند. هر قدمی که پیش می‌گذارند تنها بخاطر این است که جنبش توده‌ها مجبورشان می‌کند. و به محض این‌که جنبش پایین بیاید با عجله دنبال سازشی فاسد با آیت‌الله‌ها می‌روند. به این آقایان هیچ اعتمادی نمی‌شود کرد! پرولتاریای ایران بسیار بزرگتر و قوی‌تر از طبقه کارگر روسیه در سال ۱۹۱۷ است. این پرولتاریا متحدان قدرتمندی در میان دهقانان، فقرای شهری، زنان سرکوب‌شده، دانشجویان انقلابی و روشنفکران دارد. این‌ها نیروهای زنده و پویای انقلاب ایرانند! در مراحل اول انقلاب، که وظایف دموکراتیک مطرح است، پرولتاریا باید خود را با پرشورترین دفاع از شعارهای دموکراتیک، بخصوص مجمع موسسان، در صدر ملت قرار دهد.

اما پرولتاریا نباید منافع طبقاتی خود را تسلیم خواسته‌های دموکرات‌های خرده‌بورژوا کند بلکه باید با خواسته‌های طبقاتی خود به پیش رود. بورژوازی بزدل و ارتجاعی ایران به عنوان مانعی بر سر راه خواسته‌های دموکراتیک مردم افشا می‌شود. تنها طبقه‌ی کارگر می‌تواند نبرد برای دموکراسی را فتح کند و این از محصولات مبارزه انقلابی برای سوسیالیسم و جمهوری کارگران و دهقانان ایران خواهد بود. جنبش به درجه‌ای پیروز می‌شود که طبقه‌ی کارگر قادر به رهبری آن باشد.

لندن، ۱۸ ژوئن ۲۰۰۹

ترجمه‌ی بابک کسرای

بعضی می‌گویند: اما این کار سختی است! بله زندگی پر از دشواری است و ما مشکلات را دست کم نمی‌گیریم. اما باید نوعی چشم‌انداز به جنبش داد، نوعی سیاست و تاکتیک منسجم که بتواند راه پیشروی را نشان دهد. و کی گفته که این پیشنهاد پایه‌ای عینی ندارد؟ وسعت عظیم تظاهرات نشان می‌دهد که مردم تشنه‌ی تغییر و دنبال راه نجاتند.

باضافه تظاهرات‌ها محدود به دانشجویان نمانده و مردم را از تمام نسل‌ها، و به طور روزافزونی از طبقه‌ی کارگر، جلب کرده است. شاید بگویید که جنبش انقلابی هنوز گیج و مبهم است و فاقد رهبری مناسب است. بله درست است. اما این چیزها در ابتدای هر انقلابی غیر قابل اجتنابند. می‌توانیم بگوییم توده‌ها نمی‌دانند دقیقاً چه می‌خواهند. اما آن‌ها دقیقاً می‌دانند چه نمی‌خواهند. آن‌ها دیگر حاضر به تحمل وضع حاضر نیستند و دارند علیه آن می‌جنگند. همین برای شروع کار کافی است!

و اما رهبری... رهبری از آسمان فرود نمی‌آید. مارکسیست‌های ایران عقاید درستی دارند اما اقلیتی کوچک هستند. برای فتح اکثریت به دو چیز نیاز است: تجربه‌ی توده‌ها که همیشه در مسیر انقلاب خیلی سریع یاد می‌گیرند و قابلیت ما برای پیش گذاشتن شعارهای به‌موقع و صحیح که با جنبش واقعی مرتبطند.

خواسته‌ای که نیازهای کنونی را بیان می‌کند، خواست مجمع موسسان انقلابی است. مسئله بازشماری آرای تقلبی نیست. مسئله حتی بر سر انتخابات جدید نیست - چه کسی می‌خواهد تضمین کند که انتخابات جدید عادلانه‌تر از انتخابات‌های قبلی خواهد بود؟ الان دیگر مسئله بر سر تغییر کامل است. هیچ چیز دیگری کفایت نمی‌کند. مرگ بر رژیم کهن، سیاستمداران فاسدش و قانون اساسی ارتجاعی‌اش! ما خواهان تحول کامل صحنه سیاسی بر اساس قانون اساسی جدید و کاملاً دموکراتیک هستیم. من همیشه مخالف سواستفاده از این شعار بوده‌ام چرا که بعضی‌ها ابلهانه آن را دوی تمام دردهای جامعه می‌دانند. این شعار برای کشوری مثل آرژانتین، که نوعی دموکراسی بورژوازی مدتی در آن بر پا بود، نامناسب بود. برای بولیوی در زمانی که پرولتاریا می‌توانست پیش‌تر





خامنه‌ای روز شنبه اعلام کرد که نتایج انتخابات که خبر از پیروزی چشمگیر آقای احمدی‌نژاد می‌دهد عادلانه هستند اما او روز یکشنبه با میرحسین موسوی، نخست‌وزیر سابق و سیاستمدار معتدلی که نامزد اصلی مخالفین بود، دیدار کرد تا به نگرانی‌هایش گوش کند.

سخنگوی شورا، که تایید رسمی‌اش برای رسمیت نتایج انتخابات ضروری است، گفته روز سه‌شنبه با آقای موسوی دیدار می‌کند. انتظار می‌رود آن‌ها تا هفته‌ی آینده در این مورد تصمیم بگیرند. اما خیزش انقلابی به جایی رسیده که حتی اگر تصمیم بگیرند نتایج را باطل اعلام کنند و انتخابات جدید فرا بخوانند، روشن نیست که این برای توقف جنبش کافی باشد.

#### تلاش رژیم برای سرکوب

با فرا رسیدن شب، تلویزیون دولتی ایران گزارش داد که به معترضین شلیک شده است و آسوشینت پرس گزارش داد که تیراندازی ظاهراً از سوی گروهی از تظاهرکنندگان آمده که با بنزین سعی به آتش زدن مقر شبه‌نظامیان داوطلب داشته‌اند که متصل به سپاه پاسداران قدرتمند هستند. مرگ حداقل یک نفر گزارش شده است.

تایید مستقل این گزارش‌ها غیرممکن بوده است. این گزارش‌ها پس از روزی اتفاق می‌افتد که در آن نیروهای امنیتی دولت در گوشه خیابان ایستادند و به تظاهرکنندگان اجازه‌ی عبور دادند.

تظاهرات خاموش اختلافی روشن با آشوب چند روز گذشته داشت که در آن پلیس ضد شورش گاز اشک‌آور می‌زد و با باتوم سعی در پراکنده ساختن گروه گروه جوانان خشمگین و هراسان داشت. در اصفهان، در جنوب پایتخت، روز دوشنبه خشونت بیشتری در گرفت و پلیس با باتوم و گاز اشک‌آور به چند هزار معترض مخالف حمله کرد و شورشیان بخش‌هایی از شهر را آتش زدند.

آن سوی پایتخت، تظاهرات طبق گزارش‌ها به حداقل هفت شهرستان کشیده شده است. اعتراضات جدی‌ترین مخالفت با جمهوری اسلامی پس از سال‌ها بوده است. وسعت جنبش توده‌ای بی‌سابقه است. این خیزشی ناگهانی از تمام خشم و

غضب انباشته‌شده‌ای است که در ۳۰ سال گذشته انباشته شده است.

مقامات ایران طبق گزارش‌ها جلوی مخالفین رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد را برای فرستادن ایمیل و دسترسی به بعضی وبسایت‌ها گرفته‌اند اما فعلاً تویتر وسیله‌ی اعتراض است. معترضین ظاهراً از تویتر برای رساندن صدای اعتراضشان به نتایج رسمی انتخابات هفته‌ی گذشته استفاده می‌کنند که احمدی‌نژاد را بر رقیبش میرحسین موسوی پیروز اعلام کرد.

رژیم سعی دارد با استفاده از سرکوب جنبش توده‌ای را متوقف کند. به گزارش رویترز "شبه‌نظامیان افراطی اسلامی، بسیج، روز دوشنبه حداقل یک نفر را کشتند و تعداد بیشتری را زخمی کردند. این اتفاق پس از این صورت گرفت که تظاهرکنندگان به ساختمان آن‌ها حمله کردند تا به انتخاباتی اعتراض کنند که می‌گویند توسط رئیس‌جمهور محمود احمدی‌نژاد به یغما رفته است."

هر جا که پلیس ضدشورش حمله می‌کند و باتوم تکان می‌دهد و سپر جلو می‌آورد، مردم در خیابان‌ها فرار می‌کنند. لینزی هیلسام، گزارشگر تلویزیون کانال فور (انگلستان-م) می‌گوید: "جوخه‌های ضدشورش سپاهپوش گروه گروه سوار بر موتورسیکلت روی پیاده‌روها حرکت می‌کنند و عابرین را کتک می‌زنند. لازم نیست جز معترضین باشی تا کتک بخوری!"

او ادامه می‌دهد: "یکشنبه صبح ما با جمعیت دویدم و زیر پله‌ها قایم شدیم. مردی جوان ما را به دفترش دعوت کرد. او هم مثل بسیاری ایرانی‌ها که در چند روز گذشته دیده‌ام جانش از نظم کهن به سر آمده و به میرحسین موسوی، نامزد آلترناتیو، رای داده است. اما او از جوانان که در خیابان که به پلیس سنگ می‌انداختند نبود چرا که امیدی نداشت که تغییری حاصل شود.

او می‌گفت: "ر هیبری نداریم. آقای موسوی رهبر ما نخواهد شد چون کسانی که کشور را کنترل می‌کنند از او قدرتمندترند. همه چیز در دست ولی فقیه است." اما دیگر چنین نیست. اوضاع نه در دست ولی فقیه است و نه در دست موسوی. قدرت از دستان لرزان رهبران می‌غزد و به خیابان‌ها می‌ریزد.

رهبران اصلاح‌طلبان که تا همین اواخر بخشی از حکومت بودند بدون شک از نیروهایی که آزاد شده است هراسانند. موسوی مجبور شده خود را در صدر جنبش قرار دهد تا آن را به مجراهای امن بکشاند. اما وقایع حتی در کنترل او هم نیست. در واقع این اوست که در کنترل وقایع است.

در خیابان‌ها حال و هوا عوض شده. گزارش‌ها حاکی از افزایش اعتماد به نفس و رزمندگی معترضین است. بعضی گزارش‌ها می‌گویند که تظاهرکنندگان به دفاتر سپاه پاسداران منفور حمله برده‌اند. این اتفاقی فوق‌العاده و بی‌سابقه است. این نشان می‌دهد که وقتی مردم بایستند و "نه" بگویند هیچ نیرویی روی کره‌ی زمین نمی‌تواند آن‌ها را متوقف کند.

جنبش اکنون به طبقه‌ی کارگر می‌گردد. گزارش‌هایی هست که تظاهرات توده‌ای دیگری و اعتصابی سراسری برای فردا برنامهریزی شده است. اعتصاب از اوایل دیروز در جریان بوده است اما اکنون خبر از تظاهرات مهم دیگری برای فردا می‌رسد. "به گفته‌ی منابع فردا ساعت ۵ بعدازظهر در میدان ولی عصر تظاهرات خواهد شد و اعتصابی سراسری توسط تمام حامیان موسوی صورت می‌گیرد."

اوضاع در حال تغییر است. نه هر روز که هر ساعت کودتای احمدی‌نژاد مثل صخره‌ای سنگین که به دریاچه‌ای راکد افتاده است جامعه‌ی ایران را تا اعماق آن تکان داده است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید وقایع به کجا ختم می‌شود. اما یک چیز قطعی است. ایران هرگز به گذشته باز نمی‌گردد. توده‌ها آغاز به حرکت کرده‌اند و جنبش به این آسانی متوقف نمی‌شود. ما حق داریم که با اطمینان بگوییم: انقلاب ایران آغاز شده است.

#### ۱۵ ژوئن

#### ترجمه‌ی بابک کسرای



## لیبرالیزم یا سوسیالیزم بحث آزاد در وبلاگ میلیتانت

لیبرال رادیکال:

سلام دوستان کمونیست  
من به شخصه از حضور مارکسیست ها در سیاست استقبال می کنم حتی از نوع مارکسیست هایی که بر پایه این تز که "بورژوازی دیگر مترقی نیست و انقلاب دموکراتیک را می باید طبقه کارگر به سر انجام برساند" به انقلاب فوری معتقدند. زیرا که اگر واقعا خودم رو لیبرال بدونم باید به این هم در عمل وفادار باشم که ممکن است کسی رهایی بشر رو در لغو مالکیت خصوصی ببیند و من در اینجا ایدا سعی نمی کنم که لیبرالیسم را به طور ابلهانه ای به سرمایه داری پیوند بزنم. با این وجود من از شما سوالهایی اساسی دارم که اتفاقا به دلیل متقاعد نشدن در این مسائل است که خودم را لیبرال می دانم و نمیتوانم مارکسیسم را بپذیرم.

من تعداد قابل توجهی از آثار کلاسیک مارکسیستی را خوندم و تقریبا با مواضع اکثر اپوزوسیون چپ ایران آشنایی دارم. هر آنچه که مربوط به نقد جامعه موجود از زبان مارکسیسم است پذیرفتنی است ولی آنچه موجب می شه من مارکسیست نباشم مربوط به آن چیزی است که در مارکسیسم اجباری است. به طور مشخص من از شما می پرسم که بعد از شکست الگوی شوروی شما چگونه بدون ارائه راهکاری جدید و جایگزین به دنبال برپایی جامعه ای همچون جامعه شوروی سابق هستید. از این نظر می گویم که مارکسیست-لنینیستها و تروتسکیست ها انقلاب اکتبر را همچنان یک الگوی عالی برای انقلابات امروز می بینند. اگر انقلاب اکتبر الگوی همیشگی انقلاب سوسیالیستی است پس چرا به توتالیتاریسم ختم شد؟ چرا استالینیسم از درونش زاده شد؟ چرا شما به اینجا که می رسید تحلیل طبقاتی را رها می کنید؟ از نظر من با توجه به اینکه مجموعه آثار لنین را خونده ام انقلاب اکتبر اکثرا حاصل خلاقیت و هوش بالای سیاسی لنین بود و همین متکی به شخص بودن موجب شد که پس از مرگ لنین و آمدن

شخصی دیگر همچون استالین -که توانایی سیاسی و اخلاقی لنین رو نداشت و انقلاب هم حاصل یک عمل کاملا آگاهانه کارگری نبود( در واقع بر طبقه متکی نبود)- مسیر انقلاب به راحتی عوض شود و حتی مخالفت های تروتسکی و فراکسیونش چندان اثر گذار نباشد( جدال اشخاص و نه طبقات).

یا مسئله دیگر اشتراکی شدن ابزار تولید است که به خوبی می دانید چه نتایج وحشتناکی داشت(برنامه ریزی متمرکز) و منجر به ایجاد طبقه جدیدی از مدیران رانتخوار گردید و نتایج بد دیگر که خود به خوبی از آن آگاهیید. مسئله دیگر دیکتاتوری پرولتاریاست که فعالیت دیگر احزاب را بر نمی تابد و فقط حزب کمونیست در مصدر امور است.

سوویت ها که به حق ارگانهایی کاملا دموکراتیک بودند به ابزاری حزبی تبدیل گشتند و هیچ نقشی در اداره آن جامعه نیافتند. لطفا به من بگویید که شما برای اینکه به آن سرنوشت دچار نشوید چه برنامه دارید و اصلا آیا مخالفتی با آنچه که ذکر شد دارید؟ اگر آری لطفا کاملا تشریح کنید که من مطلع شوم.

لطفا همه دوستان کمونیست به فراخور توان و از زاویه دید سیاسی خود به من جواب دهند.

امید:

لیبرال رادیکال گرامی

منی دانم در شرایط امروز که سیاست به معنای واقعی آن در خیابان جریان دارد و تا آنجا که به توده محروم از قدرت، ثروت و لذت بر می گردد به رنگ قرمز به سنگ فرش کف خیابان ها پاشیده شده است زمان مناسبی برای بحث های تئوریک هست یا نه؟ تردید دارم. با این حال سعی می کنم به بحث های شما بپردازم. البته لازم است بگویم من نه از طرف رفقای میلیتانت بلکه مستقل می نویسم.

نظرگاههای روش شناختی که هر فرد به واسطه آن به جامعه و تاریخ نگاه می کند عمیقا متأثر از پایگاه طبقاتی است که فرد البته نه همیشه آگاهانه خود را متعلق به آن می داند. بنابراین سیاست عرصه جدال بین حق و باطل نیست. سیاست عرصه جدال طبقات اجتماعی است. و به این اعتبار در سیاست ما با "حقیقت"

مارکسیستی در مقابل "باطل" لیبرالی یا برعکس "حقیقت" لیبرالی در مقابل "باطل" کمونیستی روبرو نیستیم. اساسا دو گانه حق/باطل مربوط به تفکر متافیزیکی است. بنابراین تفاوت دیدگاه مارکسیسم با لیبرالیسم تفاوت دیدگاه دو طبقه اجتماعی است. دیدگاه پرولتاریا در مقابل دیدگاه بورژوازی. بنابراین مادامی که این مساله حل و پذیرفته نشده باشد پرداختن به مساله شوروی به هیچ وجه به نتیجه نخواهد رسید. این را به این اعتبار می گویم که نقد کمونیست ها به جامعه شوروی یک نقد درون گفتمانی و از دیدگاه منافع بلافصل یا آتی طبقه کارگر است و مسلما دیدگاه طبقه بورژوا این نوع نقد را نخواهد پذیرفت. و به ساده ترین شکل ممکن خواهد گفت که کمونیست ها هم می گویند: کمونیسم به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از کمونیسم بودن ماست!

کاملا طبیعی است که بورژوازی چنین درکی را از نقد مارکسیستی به مساله شوروی داشته باشد. چون احیای مارکسیسم مستقیما منافع این طبقه را به خطر خواهد انداخت بنابراین بورژوازی هیچ نقد مارکسیستی به تجربه شوروی را نخواهد پذیرفت

به این اعتبار من معتقدم بحث کردن با لیبرال ها از زاویه نقد مارکسیستی به دلیل ماهیت پرولتاری آن و تضاد این ماهیت پرولتاری با ماهیت بورژوازی لیبرالیسم هیچ گاه آنها را قانع نخواهد کرد بنابراین فکر می کنم بهتر است اتفاقا برعکس از زاویه نقد لیبرالی به مساله بپردازیم.

ذات فلسفه لیبرالیسم اعتقاد به پیشینه قدرت، ثروت و لذت برای پیشینه افراد است.

سوال اینجاست که آیا چهارچوب سرمایه داری امکان تحقق این ارمان را ایجاد می کند؟ آیا انحصار ثروت در جامعه سرمایه داری در دست اقلیت بورژوا، ارمان پیشینه ثروت برای پیشینه افراد را مختل نمی کند؟

قدرت سیاسی همیشه بازتابی از قدرت اقتصادی است. در جامعه سرمایه داری قدرت سیاسی همواره در انحصار طبقه بورژوا قرار دارد در دموکراسی بورژوازی قدرت بین بخش های مختلف



طبقه بورژوا دست به دست می شود اما در دیکتاتوری بورژوایی یک بخش از طبقه بورژوا قدرت را می گیرد و حتی حاضر نیست آن را با بخش های دیگر بورژوازی سهیم شود (مانند ایران و بورژوازی مسلط بر شرکت های سپاه پاسداران (به هر حال هر دو حالت آن در تضاد کامل با آرمان پیشینه قدرت برای پیشینه افراطی قرار دارد. درباره لذت نیز مساله روشن است. هنگامی که در اثر حاکمیت سرمایه داری اکثریت جامعه از ثروت و قدرت محروم است آیا امکان بهره مندی از لذت را خواهد داشت؟ طبیعتاً منظور متفکران لیبرال از لذت، لذت عرفانی نیست.

با این اوصاف اگر چه غالب متفکران لیبرال جامعه سرمایه داری را صرف تحقق آرمان لیبرالی دانسته اند اما به روشنی می بینیم که سرمایه داری در تضاد عمیق با این آرمان ها قرار دارد و عجیب نخواهد بود اگر بگویم سوسیالیسم معنای واقعی پیشینه ثروت، قدرت و لذت برای پیشینه افراد خواهد بود. در این جا همیشه یک سوال در مقابل سوسیالیست ها قرار می گیرد. پس چرا در شوروی و بلوک شرق و کره شمالی این گونه نشد؟ پاسخ این است که سوسیالیسم مبنای پراتیکی خود را از جنبش اجتماعی طبقه کارگر و مبنای تئوریکی خود را از اندیشه های کارل مارکس می گیرد. اما تئوری و پراتیک جوامع به اصطلاح سوسیالیستی ابتدا متکی بر این دو پایه نبود. رانه دیالکتیک جوامع اروپای شرقی نه طبقه کارگر بلکه بورژوازی ملی بود که به دنبال مجد و عظمت "میهن" از راه صنعتی کردن بود و این طبقه نظرگاههای تئوریک خود را نه از مارکس بلکه از پلخانف، استالین و مائو می گرفت. آنچه که در این کشورها سوسیالیسم نام گرفت نه جنبش رهایی طبقه کارگر و کابیت جامعه از پروسه تولید ارزش اضافه بلکه جنبش بورژوازی ملی برای صنعتی کردن بود که اتفاقاً از رهگذر تشدید تولید ارزش اضافه می گذشت. بنابراین ساده بگویم اگر بورژوازی بروکراتیک روسیه و اروپای شرقی تلاش هایشان برای صنعتی کردن با اعمال شاقه را زیر پرچم داس و چکش و مجسمه مارکس انجام دادند این تقصیر ما نیست!

آرمان سوسیالیسم نه صنعتی کردن کشور، نه رهایی میهن از شر امپریالیسم، بلکه کل آزادی یعنی بازگرداندن جهان انسان و مناسبات انسان به خود انسان است. مارکسیسم چه در هدف و چه در راههای رسیدن به هدف تلاشی برای آزادی است. ایده مارکسیسم الغای مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن (ونه دولتی کردن) ابزار تولید به منظور بهرمندی همه جامعه از ثروت اجتماعی. و برقراری حاکمیت دموکراتیک شوراها برای مردم به منظور بهره مندی همه مردم از قدرت سیاسی است.

مارکسیست انقلابی:

خطاب به دوست گرامی امید

من با نظرات کلی شما در پاسخ به نکات دوست گرامی لیبرال دموکرات توافق دارم. اما اعتقاد ندارم که بین مارکسیست ها و "لیبرال دموکرات" ها نمی تواند بحثی صورت گیرد و یا اینکه بحث بی فایده است. درست برعکس، در وضعیت کنونی که نتایج عملی سیاست های لیبرالیسم یا بورژوا دموکراسی در شیوهی مقابله با استبداد، عریان می شود، گرایش هایی از درون این طیف سئوالاتی برایشان طرح می گردد که ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باید صبورانه به آنها پاسخ دهیم و این طیف را به مواضع خود متقاعد کنیم. هیچ نظری از پیش تمام شده نمی توان اعلام شود مگر اینکه بحث و تبادل نظر مفصل حول آن صورت گیرد و آن نظرات در بوته عملی آزمایش گردد. رهبران لیبرال را با جوانانی که به آنها سمپاتی پیدا کردند را نباید یکی قلمداد کرد. به اعتقاد من امروز بسیاری از جوانانی که تحت تاثیر گرایشات اصلاح طلب و یا لیبرال دموکراسی افرادی مانند خاتمی و موسوی به خیابان ها ریختند و "سکوت" خود را شکاندند و عملاً در خلاف سیاست رهبران خود عمل کردند، در واقع همه شان "لیبرال دموکرات" نبوده و در مقام گسست نظری از لیبرال دموکراتیسم می توانند قرار می گیرند. اگر ما آنان را متقاعد کنیم چه بسا می توانند به گرایش مارکسیسم انقلابی گرایش یابند.

خطاب به دوست گرامی رادیکال لیبرال شما سوال مهمی را مطرح کرده و می نویسد: "به طور مشخص من از شما می پرسم که بعد از شکست الگوی شوروی شما چگونه بدون ارائه راهکاری جدید و جایگزین به دنبال برپایی جامعه ای همچون جامعه شوروی سابق هستید". من به سهم خود می خواهم به سوال شما پاسخ دهم:

اول، الگوی مارکسیست های انقلابی ساختن جامعه ای مانند شوروی بهیچوجه نیست. درست برعکس ما همواره به ویژه از سالهای به قدرت رسیدن استالین یکی از مقنن اصلی جامعه شوروی بوده ایم (انتقاداتی نیز به خود لنین و تروتسکی هم در ۱۹۲۰ طرح کرده ایم). بسیاری از مارکسیست های انقلابی در شوروی و سایر نقاط جهان به سبب نقد به این نظام منحن توسط ابزار سرکوب استالین به قتل رسیدند. به اعتقاد ما استالینزم در اتحاد جماهیر شوروی، بیان انحطاط بروکراتیک اولین دولت کارگری است. کشوری که در آن اعمال قدرت سیاسی و اجتماعی توسط یک قشر ممتاز اجتماعی غصب گردیده است. اشکال خشن (از قبیل ارعاب پلیس، تصفیه های توده ای دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، کشتار تقریباً تمام کادرهای قدیمی حزب کمونیست اتحاد شوروی؛ محاکمات مسکو و غیره) و نیز اشکال ملایم این قدرت بروکراتیک، متنوع اند. لیکن وجوه مشخصه اساسی انحطاط بروکراتیک در دوران پس از استالین همچون در دوران حیات او، کماکان برجا ماند. تا اینکه در دوره گرباچف به جامعه به سرمایه داری برگشت که اوضاع اقتصادی وخیم تر از پیش شد!

در آن دوره قدرت توسط شوراها که آزادانه توسط تمام کارگران انتخاب شده باشند، اعمال نمی شد. اداره و مدیریت کارخانه ها در دست کارگران نبود. نه طبقه کارگر و نه اعضای حزب کمونیست از آزادی های دموکراتیک لازم برای تصمیم گیری مستقل در باره مسائل مهم اقتصادی و فرهنگی و سیاست های داخلی و بین المللی برخوردار نبودند. استالینزم بمعنی تابع کردن منافع انقلاب سوسیالیستی در این کشورها به منافع دیپلماسی شوروی، توسط احزاب دنباله



رو کرملین است. نظریه مارکسیستی که باید در خدمت تحلیل تکامل تضادهای سرمایه داری، رابطه نیروهای طبقاتی، واقعیت عینی دوره انتقالی از سرمایه داری به سوسیالیسم و به منظور کمک به مبارزه رهنانی بخش پرولتاریا بکار گرفته شود، در عوض به وسیله ای برای توجیه "چرخش های تاکتیکی" کرملین و احزاب استالینیستی تنزل داده شده است. استالینیزم سعی داشت که این مانورها را به عنوان اقداماتی ضروری برای دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، این "پایگاه اصلی انقلاب جهانی" قبل از جنگ جهانی دوم و "مرکز اردگاه سوسیالیستی جهان" پس از آن، توجیه نماید. لیکن مانورهای تاکتیکی استالینیستی که در شکست بسیاری از انقلابات جهان سهم بزرگی داشته است؛ راه را برای به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان در سال ۱۹۳۳ هموار ساخت؛ انقلاب اسپانیا در سال ۱۹۳۶ را به شکست محکوم کرد، توده های کمونیست ایتالیایی و فرانسوی را در سال های ۱۹۴۶-۱۹۴۴ به بازسازی دولت بورژوازی و اقتصاد سرمایه داری و ادار کرد؛ سرکوب خونین جنبش های انقلابی در عراق، اندونزی، برزیل، شیلی؛ ایران و بسیاری کشورهای دیگر را تاکنون موجب گردید؛ باری، به دشواری می توان این مانورها را منطبق با منافع اتحاد شوروی به مثابه یک دولت دانست. این شکست ها منطبق با منابع تنگ نظرانه دفاع از امتیازات بوروکراسی شوروی در تمام این موارد و خلاف جهت منافع واقعی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوده است. ما مصرانه در سطح بین المللی با این نظام مقابله کرده و تلفات و هزینه بسیاری برای حفظ سنن مارکسیزم داده ایم. دوست گرامی اما ما در عین حال به نظام سرمایه داری تسلیم نشدیم. راه دور نرویم تنها به آمار و ارقام بحران اقتصادی جامعه سرمایه داری توجه کنید که ابعاد این نظام ورشکسته را در صحنه جهانی ملاحظه کنید:

<http://www.kaargar.net/capitalism.pdf>  
ما خواهان یک جامعه آزاد و بدون اعمال فشار سیاسی و اقتصادی هستیم. چنین جامعه ای را ما جامعه سوسیالیستی می نامیم که کوچکترین ارتباطی به نظام های منحط در شوروی سابق و چین و

کره شمالی و کوبا ندارد. ما خواهان جامعه هستیم که تمام افراد آزاد بیاندهند و آزاده نظرات خود را بیان کنند حتی اگر آن نظرات تبلیغ سرمایه داری و لیبرالیسم باشد. در جامعه آتی هیچ فردی برای اعتقاد به نظری زندان ارعاب نمی گردد. در جامعه آتی آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی حاکم خواهد بود. هرج و مرج کور سرمایه داری که بر اساس رقابت بی رحمانه و تخریب رقبا صورت می گیرد از میان می رود. در مقابل آن اقتصاد با برنامه که برای نیاز تمام جامعه برنامه ریزی درازمدت می کند، حاکم می گردد.

دوست گرامی بحث های فراوانی هست که در ادامه این بحث با هم در میان خواهیم گذاشت.

سیران:

به "لیبرال رادیکال" عزیز،

در ابتدا لازم است بگویم اینکه آثار کلاسیک مارکسیستی را مطالعه کرده ای و آشنایی هایی با مسائل و تئوری های مارکسیستی داری، شاید بتواند کمکی باشد در بحث تو با من یا هر مارکسیست دیگری مانند من که معتقد است "در کشور هایی مانند ایران، که رشدی ناموزون و مرکب داشته اند، سرمایه داری پیش از آنکه به طور کامل برسد، گنبدیده است و توانایی انجام تحولاتی که هم طبقه ای های آن در اروپا و آمریکای شمالی انجام داده اند را ندارد، بنابراین این طبقه کارگر است، که سکان رهبری انقلاب اجتماعی را در دست می گیرد، تا بلافاصله پس از تسخیر قدرت سیاسی در سطح ملی، از حل مسائل بورژوازی دموکراتیک کار خود را آغاز کرده، و نهایتاً دامنه اقدامات خود را به فاز سوسیالیستی رسانده و سپس «در مقیاسی جهانی» انسان را به آنچه شما نیز آزادی و رهایی می خوانید برساند، و نوع بشر را از بربریت و هرج و مرج نجات دهد" شاید همین آشنایی تو با مسائل مارکسیستی باعث بشود زبان هم را بهتر بفهمیم. به هر حال، یکی از مسائل اصلی که مطرح کرده ای به نوعی در یک کلام "موضوع سوسیالیسم در شوروی و بنا بر گفته شما و بسیاری دیگر «شکست سوسیالیسم» در این کشور" است که فعلاً در این بخش به آن می پردازم تا اگر

موافق بودی مرحله به مرحله پیش برویم و برای روشن و واضح بودن بحث ها به جای بحث هم زمان بر سر چند موضوع یکی یکی موضوعات را به بحث بگذاریم.

لیبرال رادیکال عزیز اینطور می گویی که "به طور مشخص من از شما می پرسم که بعد از شکست الگوی شوروی شما چگونه بدون ارائه راهکاری جدید و جایگزین به دنبال برپایی جامعه ای همچون جامعه شوروی سابق هستید. از این نظر می گویم که مارکسیست-لنینیستها و تروتسکیست ها انقلاب اکتبر را همچنان یک الگوی عالی برای انقلابات امروز می بینند."

برای روشن شدن موضع خودم در قبال مسئله ی شوروی که یکی از مسائل حساس و مورد بحث چه در میان مارکسیست ها و چه در جدل با لیبرال ها بوده است، لازم می دانم کمی به عقب تر بروم و این موضوع را روشن تر بکنم. همانطور که خود تو نیز اشاره کردی، آثار کلاسیک را پیش از این خوانده و با آنها آشنایی داری، برای روشن تر شدن بحث مان مجبور هستم تا اشاراتی به مسائل تئوری مارکسیستی داشته باشم.

«تسخیر قدرت»

طبقه کارگر، بر خلاف بورژوازی، نمی تواند دست به اصلاح و دگرگونی اقتصادی بزند، در حالی که قدرت سیاسی را در دست ندارد، در واقع طبقه کارگر هیچ یک از ابزار تولید را دارا نیست، نه کارخانه ای دارد، نه ماشین آلات بزرگ و مواد اولیه، در چنین شرایطی مسلماً هیچ اقدام متری در راستای رهایی بخشی جامعه نمی تواند انجام دهد. این دقیقاً بر خلاف بورژوازی است، که حتی اگر قدرت سیاسی را در دست نداشته باشد می تواند قدرت اقتصادی را همچنان حفظ کند و حتی به واسطه آن دوباره به قدرت برگردد، بورژوازی می تواند برای مدتی قدرت سیاسی را از دست بدهد، اما پایه های اقتصادی خود را حفظ کند. طبقه کارگر برای اینکه بتواند به تغییر ساختارهای اقتصادی جامعه، و در کل به تغییر ساختارهای جامعه دست بزند، باید قدرت سیاسی را به دست آورد. تمام برنامه ریزی های احزاب پیشتاز انقلابی و کارگران پیشتاز، برای همین تسخیر



قدرت سیاسی است. "این همان کاری است که در اکتبر سال ۱۹۱۷ به بهترین شکل ممکن توسط بولشویک ها و کارگران روسیه انجام گرفت، یعنی تسخیر قدرت" کمونیست ها، چه در ایران چه در دیگر نقاط جهان، به این دلیل این انقلاب را یک الگوی عالی می بینند، که توانست برای به خوبی قدرت سیاسی را قبضه کند، و "اولین قدم در راه انقلاب سوسیالیستی را بردارد" این تسخیر قدرت را از این جهت اولین قدم می نامند که در واقع تازه شروع کار است.

در واقع آنچه در روسیه در سال ۱۹۱۷ انجام شده بود، نه بر پای سوسیالیسم بود و نه از میان بردن کامل مناسبات بورژوازی، اکتبر ۱۹۱۷ تنها نمونه ای موفق از سازماندهی طبقه ی کارگر به عنوانی طبقه ی برای خود و تسخیر قدرت سیاست است، تا از فردای آن، اقدامات مترقی دیگر خود را آغاز کند. طبقه کارگر برای این تسخیر قدرت، نیاز به سازمانی داشت که بتواند چنین کار بزرگی را سازماندهی کند، به فعالینی نیاز داشت که سال ها در مبارزه طبقاتی آب دیده شده بودند، از لحاظ تئوریک و عملی قوی باشند و بتوانند با پلیس سیاسی مبارزه کنند، در مخفی کاری حرفه ای شده باشند، چنین سازمانی که در روسیه بولشویک ها نام داشت، می بایست بتواند حمایت اکثریت پیشروان کارگری و توده های کارگر را با صبر و حوصله و کار مداوم به دست آورد، رفورمیست ها را پیش روی آنها افشا کند و سوسیالیسم را به عنوان تنها راه رهایی به کارگران بشناساند، برای چنین کاری، این سازمان سیاسی، می بایست در برابر دستگاه بزرگ و قدرتمند تبلیغات بورژوازی بیاستد، تبلیغاتی که از کودکستانها و مدرسه ها آغاز می شود و تا پای گور شستشوی مغزی توده ها انجام می دهد تا ایدئولوژی خود را به عنوان ایدئولوژی غالب در جامعه حفظ کند.

«مرحله گذار»

دولت وسیله سرکوب و دیکتاتوری است، در این شکی نیست، وجود دولت یعنی وجود سرکوب، یعنی خدمت دولت به یکی از طبقات متخاصم برای سرکوب رقیب و استحکام پایه امنیتی خود. در دموکراسی بورژوازی (دیکتاتوری

بورژوازی بر طبقه کارگر) دولت چنین وظیفه ای ایفا می کند، در خدمت طبقه ی حاکم است تا از قیام و طغیان طبقه تحت حاکمیت جلوگیری کند. دولت یک وسیله است، که هر یک از طبقات متخاصم اجتماع، از آن در راستای اهداف خود استفاده می کنند. طبقه کارگر نیز چنین می کند. طبقه کارگر به محض تسخیر قدرت سیاسی، دولتی از جنس خود، و هماهنگ با خواسته ها و اقداماتش خواهد ساخت، که همان دولت شورا هاست. مسلماً هدف چنین دولتی، مانند هدف دولت بورژوازی، سرکوب رقیب است، کارگر نیز با استفاده از دولت خود، تلاش می کند تا باقیمانده ی مقاومت بورژوازی را در هم شکند.

هیچ کس مدعی نیست که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، نهایت دموکراسی و آزادی است. در این دوران، یا همان دوران گذار، دولت وجود دارد، پس سرکوب هست، پس دیکتاتوری هست، اما اینبار این دیکتاتوری به جای آنکه از جانب اقلیتی بر اکثریت اعمال شود و بخواهد مقاومت آنها را بشکند، از سوی اکثریت بر اقلیت وارد می شود و هدفش شکستن مقاومت آن اقلیت است. در تمام این دوران گذار طبقات وجود دارند، نیرو های مسلح وجود دارد، دولت وجود دارد و اینها همه به این معنیست که هنوز به سوسیالیسم نرسیده ایم. اینطور می توان گفت که در این دوره، تسخیر قدرت به خوبی انجام شده است، دولت شوراها به خوبی استقرار یافته است، و جامعه در حال حرکت به سوی سوسیالیسم است، در این دوران هر چه جامعه بیشتر به سوی سوسیالیسم حرکت کند، دولت کوچکتر و ضعیفتر می شود، زیرا دیگر نیازی به آن نیست، تخصصات طبقاتی کم رنگ تر می شود، و پلیس و نیروی نظامی کم کم از میان می رود. هیچ کس نمی تواند بگوید شوروی را در این دوران گذار خود به سوسیالیسم رسیده بوده است.

زمانی می توان ادعا کرد به سوسیالیسم رسیده ایم که دیگر نه دولتی وجود دارد، نه مرزی، نه طبقه ای، نه پلیسی و نه ارتشی. در واقع می توان اینطور گفت که با از میان رفتن طبقات و غیر طبقاتی شدن جامعه و عده سوسیالیسم محقق شده است. در چنین زمانی دیگر کشوری وجود ندارد! و دولتی هم موجود نیست.

ادعای عجیبی است اگر بگوییم شوروی (با مشخص کردن محدوده جغرافیایی آن) به سوسیالیسم رسیده و فلان فرد هم در حال حاضر رهبر آن است! وجود دولت و مرز های کشوری خود نشان دهنده وجود طبقات اجتماعی است و ادعای رسیدن به سوسیالیسم را رد می کند.

«انحطاط»

آنچه در اکتبر سال ۱۹۱۷ روی داد، تسخیر قدرت سیاسی، به بهترین شکل ممکن توسط طبقه کارگر بود، نه برقراری سوسیالیسم، از فردای آن روز، دوران گذاری آغاز شد که می توانست در نهایت در مقیاسی جهانی به سوسیالیسم برسد، اما در میانه ها راه، به جای سوسیالیسم، مسیر انحطاط را در پیش گرفت. تنها دو گروه اصرار دارند که دوران انحطاط دولت کارگری در شوروی را "سوسیالیسم" معرفی کنند، یکی استالینیست هایی از گرده انقلاب به اوج قدرت خود رسیده بودند و بر سر جنازه آن جشن و پایکوبی می کردند، و دیگر طرفداران متعصب سرمایه داری که سعی دارند با سوسیالیسم جلوه دادن روز های تاریک شوروی و انحطاط آن، تصویری اشتباه و بر خلاف واقعیت از سوسیالیسم و آرمان ها آن به جوانان و توده ها ارائه دهند. نمونه امروزی آن هم اینکه دولت های امریکا و اروپایی و خبرگزاری هایشان خیلی تاکید دارند که چین را "کمونیستی" بخوانند و در ذهن مخاطب چنین القا کنند که اگر هوای سوسیالیسم به سرت بزند نهایتاً به چنین چیزی خواهی رسید.

اگر نگاهی به آثار رهبران انقلاب ۱۹۱۷، حتی سال ها پیش از این انقلاب بیاندازی، خواهی دید که هیچ یک از این رهبران انقلاب روسیه را پایان کار نمی دانستند، این انقلاب در نگاه آنها می توانست جرعه ای برای انقلاب جهانی باشد. لنین بطور مشخص، حیات انقلاب روسیه را منوط به انقلاب آتی آلمان می دانست، بر اساس تصورات رهبران انقلاب ۱۹۱۷، اروپا وارد دوران قیام می شد و انقلاب روسیه را به اروپا و جهان گسترش می داد

پیش بینی آنها درست بود، اندکی پس از انقلاب روسیه قیام ها و اعتراضات در اروپا نیز آغاز شد و اوج آن را در آلمان ۱۹۱۹ شاهد بودیم. اما به دلایلی مانند



مشکلات رهبری و خیانت رهبری منحن جنبش‌های کارگری، انقلاب‌های اروپا به پیروزی نرسید، و این زمینه انزوای شدید روسیه را فراهم آورد. کادرهای حرفه‌ای و باسابقه در طول جنگ داخلی کشته شدند، نیروی بسیج عمومی کاهش یافت، و بوروکراسی نیز استالین را برای تصاحب قدرت انتخاب کرد، همانطور که لنین و تروتسکی را انقلاب انتخاب کرده بود. بوروکراسی موجب شکست‌های پیاپی پرولتاریا در غرب می‌شد و این شکست‌ها بوروکراسی را تقویت می‌کرد. شوروی مسیر خود را عوض شده می‌دید، از اواخر دهه سوم قرن بیستم به بعد شوروی نه به سوی سوسیالیزم، بلکه یک راست به سمت انحطاط می‌تاخت. (مطالعه کتاب "انقلاب که به آن خیانت شد" اثر لنون تروتسکی را شدیداً توصیه می‌کنم تا دقیقاً و مفصل‌تر با دلایل روی کار آمدن بوروکراسی و ضرباتی که این جریان به شوروی وارد آورد آشنا شوی) شاید هر کس به طور کلی بگوید "تجربه شوروی شکست خورد" و کل قضیه را تمام شده فرض کند، در حالی که تجربه شوروی درس‌های پیروزمندانه بسیاری نیز برای پرولتاریا داشته است که در آینده از آنان استفاده خواهد کرد، ایجاد شوراهای کارگری که برای نخستین بار در همین روسیه بر پا شدند، تجربه جنگ داخلی قهرمانانه و بسیج بی‌مانند نیروها، تسخیر قدرت، همه و همه تجربیات پیروزمندانه این انقلاب هستند، از سوی دیگر این انقلاب تجربیات تلخ دیگری هم به همراه داشته است، جلوگیری از انزوای انقلاب در یک کشور و مبارزه با بوروکراسی. در واقع تسخیر قدرت و برپایی دولت‌شوراها در شوروی با موفقیت انجام شد، اما پیش از آنکه به سوسیالیزم برسد، و در مرحله گذار، به دلایلی که به طور مختصر ذکر کردم، دچار انحطاط شد و در این مرحله به شکست کشانده شد. این دلیل شکست سوسیالیزم نیست، یعنی "هیچ کس نمی‌تواند بگوید سوسیالیزم در شوروی شکست خورد، زیرا اصلاً سوسیالیزم در این کشور برپا نشد که بخواد شکست بخورد، بوروکراسی و انزوا در همان دوران گذار انقلاب را به یغما برد"

اما آیا این تجربه شوروی در کل انقلاب پرولتاری، سوسیالیزم و مارکسیزم را رد می‌کند؟ معمولاً برای مخالفین سوسیالیزم که چنین است، طرفداران سرمایه‌داری و بازار آزاد با مثال زدن نمونه شوروی، چنین می‌گویند که دیگر کار سوسیالیزم ساخته است، این نمونه در روسیه شکست خورده و کارش تمام شده است. اما آیا می‌توان با همین اعتماد به نفس ادعا کرد که سرمایه‌داری تجربه و نمونه‌ای موفق بوده است؟ می‌توان وضعیت وحشتناک بیماری‌های همه گیر، تن فروشی، فقر، بی‌آب و سوء تغذیه در آفریقا را دید و سرمایه‌داری را موفق خواند؟ آیا می‌تواند این همه جنگ‌های وحشیانه در دو قرن گذشته را دید و آنها را دلیلی بر نا کار آمدی سرمایه‌داری ندانست؟ آیا جهان سرمایه‌داری تنها به خیابان‌های شیک و برج‌های سر به فلک کشیده شهرهای بزرگ آمریکایی و اروپای غربی است؟ همین دو کشور همسایه شرقی و غربی جنگ زده ما در جهان سرمایه‌داری نیستند؟ این بحران اقتصادی که برای چندمین بار دو دستی گسلی سرمایه‌داری را فشار می‌دهد نمی‌تواند خود گواش بر اشکالات و تناقضات اساسی این سیستم باشد؟ وقتی از جهان سرمایه‌داری و برتری آن نسبت به سوسیالیزم خیالی که گویا روزگاری در روسیه وجود داشته است حرف می‌زنیم، نمی‌توانیم تنها به جهان رنگارنگ و پر زرق و برق آمریکای شمالی و اروپا بسنده کنیم، باید سری هم به وضعیت وخیم زندگی در امریکای جنوبی، آفریقا و جنوب آسیا زد. جنگ‌های دو قرن اخیر را باید ریشه‌یابی کرد، و دید که هر کدام نتیجه وجود همین سیستم سرمایه‌داریست. وضعیت بیکاری در همین دوران بحران، حالا دامن شهرهایی رویایی اروپا و آمریکا را نیز گرفته است، رفیق عزیزی آخرین آمارهای بیکاری و وضعیت اقتصادی جهان را در جزوه‌ای تنظیم کرد که بد نیست نیم‌نگاهی به آن بیندازی. رد سوسیالیزم، و با تجربه شوروی، باید با پیشنهاد یک آلترناتیو یا بدیل در برابر آن باشد دوست عزیز. من اگر با نظام سرمایه‌داری مخالفم، بدیلی برای آن ارائه می‌کنم: سوسیالیزم. روش رسیدن به آنرا معرفی می‌کنم، ابزارش را

معرفی می‌کنیم و برای ساختنش تلاش می‌کنم. کمونیست‌ها در راهی قدم می‌گذارند که پیش از این کسی نپیموده، همین نمونه‌های روسیه، حداقل در مورد تسخیر قدرت بهترین نمونه‌ها هستند، اما اشکالات هم وجود دارد، شاید ما هم اشتباه کنیم، اما هر اشتباه کمونیست‌ها، تجربه‌ای خواهد بود برای کمونیست‌ها بعدی، تا این راه را برای نخستین بار تا به انتها بپیمایند. اما اگر کسی سوسیالیزم را رد می‌کند باید از سرمایه‌داری دفاع کند، (نمی‌توان بین دو صندلی نشست و از سوسیالیزم انتقاد کرد ولی سرمایه‌داری را نپذیرفت، یا سرمایه‌داری را رد کرد اما سوسیالیزم را هم نپذیرفت)، اما دفاع از سرمایه‌داری تنها دفاع از ظاهر زیبای آن، و جهان رنگارنگ نیست، دفاع از آن، بر حق دانستن وضعیت جهان سوم امروز، قتل و جنگ‌ها و همینطور وضعیت اقتصادی وخیم جهان غـرب است

از اینکه بحث تا به اینجا خیلی طولانی شد عذر می‌خواهم، لازم بود تا مفصل‌تر از چند کلمه در این مورد صحبت شود. از بحثی که آغاز کرده‌ای استقبال می‌کنم، البته به موارد دیگری هم اشاره کرده بودی که بهتر دیدم یکی یکی در مورد هر یک بحث کنیم. منتظر ادامه بحث از جانب تو هستم.

لیبرال رادیکال:

به امید

البته از نظر من پرداختن به بحث‌های تئوریک‌نایست در محدوده زمان و مکان قرار گیرد. چون آنچه ما به موجب آن دنیا را تفسیر می‌کنیم یا تغییر می‌دهیم همین تئوری است همچنانکه لنین در اهمیت تئوری می‌گوید: "بدون نظریه انقلابی هیچ عمل انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد." خود من هم مدت زیادی ست درگیر مطالعه آثار مارکسیستی‌ام و این بحث می‌تواند به نتیجه‌گیری نهایی بسیار کمک کند. من با نظریات مارکسیست‌ها آشنا هستم و می‌دانم که مارکسیست‌ها خود را حامل حقیقت نمی‌پندارند و بر پیگیری منفعت پرولتاریا که به زعم آنها همان اکثریت جامعه است تاکید می‌کنند. من می‌خواهم تا حد ممکن به یک بحث شناختی بپردازم. قبول دارم که خیلی



وقتها نقدهای بورژوازی بر مارکسیسم کاملاً رنگ طبقه‌ای دارد و من سعی می‌کنم که بحث ما یک بحث شناختی باشد. کما اینکه انگلس یکی از رهبران کمونیسم کارخانه دار بود ولی از نظرگاه شناختی به برپایی جامعه سوسیالیستی معتقد بود.

من نه کارخانه دارم و نه بچه بورژوا. من بر طبق تقسیم بندی طبقاتی مارکسیست ها یک خورده بورژوا هستم. تاکید کردم که آنچه باعث می‌شود که مارکسیسم را نپذیریم مربوط به جنبه ایجابی آن است و نه جنبه سلبی آن. متأسفانه دوستان آنچه را که من مطالعه کرده ام را دوباره اینجا تکرار کردند. من انتظار دارم که جامعه سوسیالیستی بر طبق نظرات کارل مارکس بسیار از ادتر و مترقی تر از جامعه کاپیتالیستی باشد و اگر اینگونه نباشد و چنین چشم اندازی وجود نداشته باشد من نمی‌توانم ریسک کنم و بنایی را خراب کنم بدون آنکه برنامه مترقی ای برای ساختن جامعه ای مترقی تر داشته باشم. تجربه شوروی از نظر من خیلی مهم است و اگر شما دوباره به پرسش های من توجه کنید می‌بینید که من به مسائلی اشاره کرده ام که می‌باید مباحث بین خود مارکسیست ها باشد و نه بحث ایدئولوژیک (به تعبیر مارکسیستی) میان یک لیبرال و یک سوسیالیست.

دوباره تاکید می‌کنم: اولاً من از همه دوستان مارکسیست -لنینیست و تروتسکیست میخواهم که این مسئله را - که به نظر من یک تناقض است - پاسخ دهند که چگونه انقلاب اکتبر را یک الگوی عالی و همیشگی برای انقلابات آینده می‌بینید در حالیکه همین انقلاب در ادامه خود و ظرف مدتی کوتاه -لنین در ۱۹۱۸ شوراهای کارگری را مطیع حزب کرد(برخلاف آرمان های دولت و انقلاب و برخلاف الگوی کمون پاريس) - به سمت دیکتاتوری حزب کمونیست حرکت کرد و نه دیکتاتوری پرولتاریای مورد نظر کارل مارکس و حتی پس از مرگ لنین به دیکتاتوری شخص استالین مبدل گردید. من هیچ گاه جواب درست و حسابی ای در این مورد از مارکسیست ها ندیده ام. اگر واقعا انقلاب اکتبر یک الگوی کامل انقلاب کارگری است پس چرا به انحراف می

رود؟ چرا طبقه کارگر ابتدا توسط حزب کنار زده می‌شود و سپس خود حزب توسط یک دیکتاتور کنار زده می‌شود؟ آیا قابل تصور است که یک طبقه - که آن هم طبقه اکثریت است - انقلاب کند و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کند و سپس به راحتی توسط یک حزب کنار زده شود؟ آیا شما اینجا ایرادی نمی‌بینید؟ من انتظار دارم که مارکسیست ها این مسئله را هم پاسخ دهند( دلایلش را بگویند) و هم برنامه ای داشته باشند که بار دوم این مسئله تکرار نشود. اومدیم فردا شما در ایران انقلاب کمونیستی انجام دادید، چکار می‌کنید که سوویت ها دوباره به همان سرنوشت دچار نشوند و در واقع پس از شکست کمونیسم در ایران نگویند که بوروکرات ها به قدرت رسیدند و به شدت به استثمار ارزش اضافه پرداختند و در واقع پروسه صنعتی کردن کشور را در پیش گرفتند و نه حرکت به سمت سوسیالیسم و در نهایت امحای دولت.

و در نهایت به امید می‌گویم که من تاکنون نقد خوبی از تجربه شوروی در میان مارکسیست ها ندیده ام. پس یا واقعا جواب قانع کننده ای برای من از جانب آنها وجود ندارد یا اینکه من تاکنون به چنین نقد خوب و سازنده ای برخورد نکرده ام و شما حتماً به من خواهید گفت و من روشن خواهید کرد. یکبار دیگر تاکید می‌کنم که اگر من بپذیرم که مارکسیسم بازسازی شده و درس گرفته از تجربه شوروی همان تکمیل پروژه روشنگری ست و جامعه سوسیالیستی به قول لنین میلیون ها بار از جامعه کاپیتالیستی آزاد تر و دموکراتیک تر است - من به سه چهار بار هم راضی ام - قطعاً مارکسیست خواهم بود. من حالم از لیبرال های ابله ایران به هم می‌خورد. من واقعا می‌فهمم وقتی که شما می‌گویید بورژوازی ایران مترقی نیست و نمی‌تواند دموکراسی رو در ایران برقرار کند. با این وجود مارکسیسم را به دلایل پیش گفته یک ریسک میدانم که نمی‌دانم به کجا منتهی خواهد شد و مجبورم دماغم را بگیرم و با لیبرالها باشم.

به مارکسیست انقلابی دوست عزیز شما می‌گویند که اشخاص انتقاد کرده ایم(لنین و تروتسکی). ضمن

اینکه مایلم بدانم چه انتقاداتی داشته اید و در جای خود قابل توجه است ولی چرا اشخاص؟ مگر شما هنگامی که به نقد جامعه موجود می‌پردازید نقد اشخاص رو در اولویت قرار می‌دهید؟ می‌دانیم که شما همیشه تحلیل طبقاتی از جامعه موجود می‌کنید ولی به تجربه شوروی که می‌رسید دچار تناقض گویی می‌شوید. از طرفی انقلاب اکتبر رو می‌ستایید و از طرفی قبول می‌کنید که از دل این انقلاب استالینیزم زاده شد. (به پرسش های من در بالا دقت کنید)

می‌گویید: "به اعتقاد ما استالینزم در اتحاد جماهیر شوروی، بیان انحطاط بوروکراتیک اولین دولت کارگری است" من می‌پرسم چرا انحطاط؟ مگر یک انقلاب کارگری و الگویی عالی حتی برای انقلابات امروزی نیست؟ (بخشید که این سوال رو دارم بارها و به شیوه های مختلف در حد خسته کننده ای می‌پرسم و تکرار می‌کنم گر چه به این دلیل است که شما در پاسخ قبلی تان از پرسش های اصلی طفره رفتید). اگر مرا متقاعد کردید که انقلاب و واقعا یک انقلاب کارگری و نمونه بود. آن وقت جواب دهید که انحطاط از کجا و کی آغاز شد. لطفاً به شیوه همیشگی تحلیل طبقاتی کنید)

در ادامه هم که حکومت شوروی رو صرفاً توصیف کرده اید که از آن مطلع تا می‌رسید به اینجا که می‌نویسید: "در آن دوره قدرت توسط شوراهائی که آزادانه توسط تمام کارگران انتخاب شده باشند، اعمال نمی‌شد. اداره و مدیریت کارخانه ها در دست کارگران نبود. نه طبقه کارگر و نه اعضای حزب کمونیست از آزادی های دموکراتیک لازم برای تصمیم گیری مستقل در باره مسائل مهم اقتصادی و فرهنگی و سیاست های داخلی و بین المللی برخوردار نبودند."

باز من باید سوالی تکراری ولی اساسی را بپرسم. چرا؟ مگر انقلاب یک انقلاب پرولتری نبود؟ چرا نبود؟ چرا برخوردار نبودند؟ پس می‌بینیم که به وضوح این تناقض وجود دارد که نمی‌شود هم انقلاب اکتبر را الگویی برای انقلابات آینده دانست و هم تصدیق کرد که این انقلاب منجر به فلان بدبختی و فلان خونریزی و فلان.. شد. گر هگاه بحث



اینجاست. لطفا به اینجا پردازید. (حتما متوجه شده اید که من نمی خواهم لچ کنم و صرفا دارم بحث رو روشن می کنم که سوال اصلی بحث پاسخ داده شود) در ادامه باز یک سری توصیف دارید تا می رسید به اینجا که میگوید: "ما مصرانه در سطح بین المللی با این نظام (شوروی) مقابله کرده و تلفات و هزینه بسیاری برای حفظ سنن مارکسیزم داده ایم". من هم به شما می گویم دستتان درد نکند و از این مسئله آگام. ولی چرا نگاهها به سمت شما جلب نمی شود؟ چرا توده های پرولتاریا نمی گویند: اینها را می بینید اینها کمونیستهایی هستند که جامعه سوسیالیستی مورد نظر مارکس رو مطرح می کنند. بیایید پشت سر اینها قرار بگیریم.

من فکر می کنم عمده مسئله به خاطر ترس مردم از تکرار تجربه شوروی است و اینکه کمونیست ها تاکنون پاسخ درستی به این مسئله نداده اند. امکان ندارد شما وعده بهشت بدهید و مردم با کله به سمت بهشت نروند مگر اینکه حرف شما رو باور نداشته باشند. خود من! مگر من بدم می آید که دنیایی بهتر داشته باشم؟ مگر من با نقد های مارکسیسم از جامعه موجود مخالفم؟ مسئله این است که وعده بهشت تان برایم دلچسب تر از بهشت استالین نبوده است. در آخر نوشته اید: "ما خواهان یک جامعه آزاد و بدون اعمال فشار سیاسی و اقتصادی هستیم. چنین جامعه ای را ما جامعه سوسیالیستی می نامیم که کوچکترین ارتباطی به نظام های منحن در شوروی سابق و چین و کره شمالی و کوبا ندارد."

سوال من این است که مگر کشورهای نامبرده خواهان جامعه ای با توصیفات شما نبودند؟ مگر آنها به این نیت که در وضعیت موجود قرار گیرند دست به انقلاب زدند؟

ادامه داده اید: "ما خواهان جامعه هستیم که تمام افراد آزاد بیاندیشند و آزادانه نظرات خود را بیان کنند حتی اگر آن نظرات تبلیغ سرمایه داری و لیبرالیزم باشد. در جامعه آتی هیچ فردی برای اعتقاد به نظری زندان ارعاب نمی گردد. در جامعه آتی آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی حاکم خواهد بود."

میشود گفت که شما به دیکتاتوری پرولتاریای مورد نظر لنین معتقد نیستید؟ صادق باشید. مگر اموال سرمایه داران مصادره نمی شود؟ مگر مالکیت بر ابزار تولید اجتماعی نمی شود؟ مگر احزاب معتقد به سرمایه داری میتوانند در قدرت قرار گیرند؟ یعنی دستاوردهای انقلاب به راحتی و طی یک شب از بین برود و دوباره مالکیت خصوصی حاکم شود؟ لطفا صداقت داشته باشید. آزادی سیاسی رو می شه تصور کرد ولی آیا آزادی اقتصادی که می گوید تناقض گویی نیست؟ مگر مالیت بر ابزار تولید اجتماعی نشده؟

ادامه داده اید: "هرج و مرج کور سرمایه داری که بر اساس رقابت بی رحمانه و تخریب رقبا صورت می گیرد از میان می رود. در مقابل آن اقتصاد با برنامه که برای نیاز تمام جامعه برنامه ریزی درازمدت می کند، حاکم می گردد." یکی از ابهامات اصلی من همین برنامه ریزی متمرکز است. حتما می دانید که این برنامه ریزی متمرکز چه عوارض و نتایج بدی در شوروی داشت. مانند شکل گیری طبقه مدیران رانتخوار، مشکلات تولید به مصرف (فاصله زیاد تقاضا و مصرف و...) اگر باور دارید که این شیوه ایرادات اساسی داشته در جامعه سوسیالیستی آینده چگونه اجرا می شود و ایراداتش چگونه قابل رفع است؟ در پایان از شما و دیگر دوستان عزیز می خواهم که توجه داشته باشند که من مجموعه آثار لنین را خوانده ام و تقریبا کتابهای مهم مارکس و انگلس از جمله آنتی دورینگ و خلاصه کاپیتال را مطالعه کرده ام. پس لطفا تکرار مکررات نکنید و سطح بحث رو بالا ببرید.

به سیران گرامی نوشته ای: "کمونیست ها، چه در ایران چه در دیگر نقاط جهان، به این دلیل این انقلاب را یک الگوی عالی می بینند، که توانست به خوبی قدرت سیاسی را قبضه کند، و اولین قدم در راه انقلاب سوسیالیستی را بردارد" این تسخیر قدرت را از این جهت اولین قدم می نامم که در واقع تازه شروع کار است. در واقع آنچه در روسیه در سال ۱۹۱۷ انجام شده بود، نه بر پای سوسیالیسم بود و نه از میان بردن کامل مناسبات بورژوازی،

اکتبر ۱۹۱۷ تنها نمونه ای موفق از سازماندهی طبقه ی کارگر به عنوانی طبقه ی برای خود و تسخیر قدرت سیاست است، تا از فردای آن، اقدامات مترقی دیگر خود را آغاز کند."

در اینجا من پاسخ متفاوتی نسبت به دوستان دیگر که کامنت داده بودند می بینم. اکتبر الگوست زیرا طبقه کارگر به عنوان یک طبقه برای خود سازماندهی می شود و این تنها اولین قدم است.

ادامه داده اید: "طبقه کارگر به محض تسخیر قدرت سیاسی، دولتی از جنس خود، و هماهنگ با خواسته ها و اقداماتش خواهد ساخت، که همان دولت شورا هاست. مسلما هدف چنین دولتی، مانند هدف دولت بورژوازی، سرکوب رقیب است، کارگر نیز با استفاده از دولت خود، تلاش می کند تا باقیمانده ی مقاومت بورژوازی را در هم شکند."

من می پرسم: آیا این بار هم این حزب نیست که خود را پرولتاریا می خواند و دیکتاتوری پرولتاریا همان دیکتاتوری یک حزب نیست؟ (در این پرسش من طعنه ای هست که به شما می گوید دارید در قدم دوم مبهم صحبت می کنید و رابطه حزب و طبقه رو در تجربه انقلاب آینده مشخص نکرده اید) و باز می پرسم قبول. مقاومت بورژوازی رو در هم می شکنید ولی آیا فقط اقتصادی یا سیاسی هم؟ که البته در پاسخ به این مورد فقط می توانید وعده دهید و ما هم قول می دهیم که حرف شما رو بپذیریم ولی در پاسخ به پرسش قبلی نمی توانید وعده دهید و بایستی به طور دقیق و نوینی این رابطه رو روشن کنید.

ادامه داده اید: "در تمام این دوران گذار طبقات وجود دارند، نیرو های مسلح وجود دارد، دولت وجود دارد و اینها همه به این معنیست که هنوز به سوسیالیسم نرسیده ایم. اینطور می توان گفت که در این دوره، تسخیر قدرت به خوبی انجام شده است، دولت شوراها به خوبی استقرار یافته است، و جامعه در حال حرکت به سوی سوسیالیسم است، در این دوران هرچه جامعه بیشتر به سوی سوسیالیسم حرکت کند، دولت کوچکتر و ضعیفتر می شود، زیرا دیگر نیازی به آن نیست، تخصصات طبقاتی کم رنگ تر می شود، و پلیس و نیزوی نظامی کم کم از میان می رود. هیچ کس نمی تواند





بگوید شوروی را در این دوران گذار خود به سوسیالیسم رسیده بوده است." من می پرسم: قبول این هم از دوره گذار. ولی چند سال؟ چه مدت؟ مگر مارکس نمی گوید که دیکتاتوری پرولتاریا موقتی و کوتاه مدت است؟ فرض می گیریم که این دیکتاتوری پرولتاریاست و نه دیکتاتوری حزب کمونیست (هرچند که شما نباید فرض بگیرید بلکه در پاسخ باید ثابت کنید که این بار به این دلیل دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود). آیا در کشوری عقب مانده نهایتاً بهانه خوبی برای سرکوب مخالفان نمی شود و آیا مثل قضیه "دشمن" در جمهوری اسلامی نمی شود؟ آیا همین مشکلات نبود که جای شوراها در انقلاب اکتبر در ۱۹۱۸ با حزب عوض شد؟

ادامه داده اید: "زمانی می توان ادعا کرد به سوسیالیسم رسیده ایم که دیگر نه دولتی وجود دارد، نه مرزی، نه طبقه ای، نه پلیسی و نه ارتشی. در واقع می توان اینطور گفت که با از میان رفتن طبقات و غیر طبقاتی شدن جامعه وعده سوسیالیسم محقق شده است. در چنین زمانی دیگر کشور وجود ندارد! و دولتی هم موجود نیست. ادعای عجیبی است اگر بگوییم شوروی (با مشخص کردن محدوده جغرافیایی آن) به سوسیالیسم رسیده و فلان فرد هم در حال حاضر رهبر آن است! وجود دولت و مرز های کشوری خود نشان دهنده وجود طبقات اجتماعی است و ادعای رسیدن به سوسیالیسم را رد می کند."

احساس می کنم داره خیلی امام زمانی میشه! یعنی شما به وعده لنین مبنی بر یک میلیون بار دموکراتیک تر بودن دیکتاتوری پرولتاریا باور ندارید؟ وقتی شما دارید از یک انقلاب جهانی دم می زنید به شدت نومید کننده است. چون حداقل به قول لنین حلقه های ضعیف وجود دارد که در آنها می تواند انقلاب صورت گیرد و امپریالیست هایی هست که به آسانی از پای در نمی آیند. آیا قرار است برای دهه های متمادی ما در زیر ضرب دیکتاتوری پرولتاریا که به قول شما در آن ازادی و دموکراسی خبری نیست زندگی کنیم؟

ادامه داده اید: "آنچه در اکتبر سال ۱۹۱۷ روی داد، تسخیر قدرت سیاسی، به بهترین شکل ممکن توسط طبقه کارگر

بود، نه برقراری سوسیالیسم، از فردای آن روز، دوران گذاری آغاز شد که می توانست در نهایت در مقیاسی جهانی به سوسیالیسم برسد، اما در میانه ها راه، به جای سوسیالیسم، مسیر انحطاط را در پیش گرفت."

می توانست به سوسیالیسم برسد اما به انحطاط رسید! چگونه می توانست به سوسیالیسم برسد و چگونه جلوی انحطاطش گرفته می شد؟

ادامه داده اید: "هیچ یک از این رهبران انقلاب روسیه را پایان کار نمی دانستند، این انقلاب در نگاه آنها می توانست جرقه ای برای انقلاب جهانی باشد. لنین بطور مشخص، حیات انقلاب روسیه را منوط به انقلاب آتی آلمان می دانست، بر اساس تصورات رهبران انقلاب ۱۹۱۷، اروپا وارد دوران قیام می شد و انقلاب روسیه را به اروپا و جهان گسترش می داد."

قبول. اروپا وارد بحران انقلابی هم شد. ولی آیا این یک ریسک از جانب لنین نبود که سرنوشت روسیه رو با سرنوشت اروپا پیوند زد و در نهایت هم به دلیل انجام نگرفتن آنچه انتظارش رو داشت کل پروسه تعطیل بماند و به شکل اسفناکی به انحراف برود؟ باز من کوتاه می ایم و می پرسم حتی در آن شرایط چه چیز غیر از آن چه شد می توانست انجام گیرد؟

ادامه داده اید: "به دلایلی مانند مشکلات رهبری و خیانت رهبری منحنی جنبش های کارگری، انقلاب های اروپا به پیروزی نرسید، و این زمینه انزوای شدید روسیه را فراهم آورد. کادر های حرفه ای و باسابقه در طول جنگ داخلی کشته شدند، نیروی بسیج عمومی کاهش یافت، و بوروکراسی نیز استالین را برای تصاحب قدرت انتخاب کرد،"

از نظر من این شرایط نتیجه همان ریسک یا بهتر بگوییم قمار است.

ادامه داده اید: "همانطور که لنین و تروتسکی را انقلاب انتخاب کرده بود. بوروکراسی موجب شکست های پیاپی پرولتاریا در غرب می شد و این شکست ها بوروکراسی را تقویت می کرد. شوروی مسیر خود را عوض شده می دید، از اواخر دهه سوم قرن بیستم به بعد شوروی نه به سوی سوسیالیسم، بلکه یک راست به سمت انحطاط می تاخت."

نمی توانم قبول کنم که انقلاب لنین و تروتسکی رو انتخاب کرده بود. این جسارت و هوش لنین بود که انقلاب رو انتخاب کرد. می شه گفت در نهایت شما وجود لنین و تروتسکی رو نتیجه شرایط انقلابی آن مقطع می بینید و وجود کائوتسکی و استالین رو نتیجه شرایط حاکم شدن بوروکراسی. ولی جواب خوبی نداده اید. اتفاقاً کائوتسکی در همان مقطع انقلابی، بوروکرات بود و تروتسکی در مقطع حاکم شدن بوروکراسی، انقلابی ماند!

در نهایت باز هم می گویم که با نظرات سلبی مارکسیست ها نمی توان مخالف بود و من هم انقدر احمق نیستم که جهان گند گرفته امروز رو گلستان بدوم. من می فهمم هنگامی که مارکس از ارزش اضافه می گوید و می فهمم چگونگی استعمار طبقه کارگر رو تحت این قانون و در لوای مالکیت خصوصی. ولی همان گونه که مارکسیست ها سعی می کنند از تخیل دوری کنند و در بسیاری مواقع با شجاعت خود را از مثلاً حامل حقیقت بودن مبری می دانند و یا اینکه به روشنی می گویند انقلاب توسط سرنیزه و نوپ و تفنگ انجام می گیرد و یا اینکه دیکتاتوری پرولتاریا ابزار در هم شکستن مقاومت بورژوازی ست، من هم فکر می کنم تا زمانیکه نتوانید دیگران رو به تحلیل خود از چگونگی انقلاب آینده و تفاوت آن نسبت به تجربه قبلی متقاعد کنید ضرورتاً همین سرنوشت در انتظار طبقه کارگر خواهد بود. (از ترس جامعه ای بدتر جامعه گندزده کنونی را ترجیح خواهد داد.) از معرفی کتاب سیاسگذارم. در ایران چاپ شده؟ اگر آره چه انتشاراتی و مترجمش کیه؟

مارکسیست انقلابی:

رادیکال لیبرال گرامی

در پاسخ به امید می نویسید: "از همه دوستان مارکسیست-لنینیست و تروتسکیست میخواهم که این مسئله را که به نظر من یک تناقض است پاسخ دهند که چگونه انقلاب اکتبر را یک الگوی عالی و همیشگی برای انقلابات آینده می بینید در حالیکه همین انقلاب در ادامه خود و ظرف مدتی کوتاه لنین در ۱۹۱۸ شوراها را کارگری را مطیع



حزب کرد (برخلاف ارمان های دولت و انقلاب و برخلاف الگوی کمون پاريس) به سمت دیکتاتوری حزب کمونیست حرکت کرد و نه دیکتاتوری پرولتاریای مورد نظر کارل مارکس و حتی پس از مرگ لنین به دیکتاتوری شخص استالین مبدل گردید. در پاسخ باید با سؤالی آغاز کنم: چنانچه طبیبی با ارتکاب به خطایی (یا سهوا یا عمداً) منجر به مرگ بیمار خود گردد، آیا ما باید کل «علم طب» را برای همیشه مردود اعلام کرده و به نوع دیگری از به شفا بیماران بپردازیم؟ بدهی است اگر کسی خرافاتی نباشد و مزایا علم طب را خوب درک کرده باشد و آشنایی کافی به بیمارها داشته باشد چنین نتیجه گیری ای نخواهد کرد.

مارکسیزم هم از نقطه نظر ما یک علم است. علم شناخت جامعه و یافتن علاج و درمان برای کاستی ها و بیمارهای مزمن ناشی از لطمات سرمایه داری بر روان و پیکر تک تک اعضای جامعه و بلاخص فقرای جامعه. این علم همانند علم طب ادعایی و با تضمینی «صد در صد» برای معالجه تمامی بیماران در هر موقعیتی ندارد. این علم همانند سایر علوم خود هنوز کامل و بدون اشکال نیست. زیرا تنها با استفاده این علم در آزمایشگاه جامعه است که به تدریج این علم تکامل یافته و تکمیل می گردد. دوست گرامی رادیکال لیبرال، می گوید مارکسیزم را مطالعه کرده و به قول خودتان از جهان گند گرفته امروز گلستان نیز نمی خواهید بسازید. اگر چنین است پس چرا با مشاهده مرگ یک بیمار به یک نتیجه جهانشمول و ابدی در رد مارکسیزم می رسید؟ چرا با مشاهده مرگ یک بیمار کل علم طب را محکوم و مردود اعلام می کنید؟ در صورتی برای فردی که از گندیدگی نظام سرمایه داری رنج می برد، به جای رد علم طب باید به اشتباهات آن طبیب خاص و سپس موقعیت خاصی که آن بیمار به هلاکت رسیده و ارزیابی آن داروی خاصی که به بیمار تزریق شده، آغاز کند. با روش شما یعنی با رد علم طب، چه بسا بیماران بسیاری به علت استفاده از ابزار غیر علمی به هلاکت خواهند رسید. در مورد شوروی هم باید به دنبال ریشه های انحطاط جامعه شوروی و اشتباهات

رهبران آن و اشکالات در شیوه پیاده کردن تئوری مارکسیستی در آن جامعه پرداخت. در غیر اینصورت یک برخورد سطحی و ساده گرایی به یک مسئله پیچیده انجام می گیرد. در شوروی، پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری به رهبری حزب بلشویک، جامعه در مرحله ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم به سر می برد. از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، هم گام با یک دیگر طی می شوند. اما، این روند شاید به طور ایده آل پیش نرود و جامعه به طور اجتناب ناپذیر - با برخی از ناهنجاری های معین بوروکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه ی سرمایه داری، چنان چه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می گرفت که می توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه ی امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری های بوروکراتیک اجتناب ناپذیر نمی بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه داری کارگران را در کلیه ی سطوح زندگی بیگانه می سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی - که آنان را قادر به عهده گیری فوری اداره جامعه می سازد - محروم می کند. کارگرانی که پس از ساعت ها کار طاقت فرسا به محل مسکونی خود باز می گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نخواهد کرد. بنابر این، شکلی از نیابت قدرت - که به نوبه ی خود می تواند به ناهنجاری های بوروکراتیک منجر شود - اجتناب ناپذیر است.

اما، قدرت به حکومت رسیده که به نیابت جامعه - در این مرحله - برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام های مؤثر بر می دارد - می باید شکل ویژه ای داشته باشد. چنین قدرتی می باید دموکراتیک ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دموکراسی ای بسیار عالی تر از "دموکراسی بورژوائی" حاکم بر

کشورهای سرمایه داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه ی قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند. این قدرت، "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" نامیده می شود (مفهومی که دوست گرامی رادیکال لیبرال از "دیکتاتوری پرولتاریا" با این درک مغایرت دارد). این دیکتاتوری قدرتی است که به نمایندگی از طرف کارگران و زحمت کشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه) - بر اساس تضمین دموکراسی کارگری (قدرت شورایی) - روند عبور از سرمایه داری به سوسیالیزم را تسهیل و عملی می کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت ("دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشن فکر")، که خواهان جای گزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی شود، محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیزم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه داری هموار می کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه ی کارگر و زحمت کشان و ملیت ها و سرکوب دموکراسی کارگری، مرحله ی انتقال به سوسیالیزم را متوقف کرد و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه داری) باز گرداند. در جامعه ی شوروی، رهبری حزب بلشویک - به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان - قدرت سیاسی را به دست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیزم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیش روی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری های بوروکراتیک غالب شد. با وجود خطاهایی که در ۱۹۲۱-۱۹۲۳ توسط رهبران حزب رخ داد، روند دموکراتیک می توانست اصلاح و ادامه یابد. لنین در اواخر عمر ۱۹۲۳ به این خطر پی برد. او نوشت: "از این که پیش تر از این ها و با توان لازم و شدت بیشتر دخالت نکردم، خود را در برابر کارگران شدیداً مقصر می دانم". اما مبارزه ی لنین علیه



بوروکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه‌ی اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دارودسته اش به نمایندگی از فشر بوروکرات (و بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه‌ی کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکتبر، قدرت را از طبقه‌ی کارگر غصب کردند و جامعه را عاقبت "در مارپیچ بوروکراسی" به عقب (سرمایه داری) برگرداند.

آن چه را که باید توجه کرد این واقعیت است که اصولاً دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باید بر بستر دموکراسی کارگری به اهداف خود به رسد. هر حرکتی هر چند موقت توسط حزب که این امر را متوقف می‌کند، بهای سنگینی به دنبال می‌آورد. این بهاء نه تنها در درون آن جامعه بلکه در سراسر جهان انعکاس می‌یابد و روند انقلابات سوسیالیستی را به تعویق می‌اندازد و نسل‌های متعددی را به دامن سرمایه داری می‌اندازد. امروز بیش از ۸۶ سال پس از شکست انقلاب روسیه جنبش کارگری بین‌المللی و کمونیست‌ها هنوز هزینة ی مسدود شدن دموکراسی کارگری در روسیه را پرداخت می‌کنند. این ناهنجاری‌ها ناشی از شرایط عینی و اشتباهات رهبری را نمی‌تواند به پای مارکسیزم نوشت. این یک برخورد علمی نیست.

امید:

به لیبرال رادیکال

تصور می‌کنم نقد مسیح گونه شما بر مارکسیسم را فهمیده باشم. همان طور که آدم گناه نخستین را انجام داد و به خاطر آن نسل بشر باید هزاران سال در زمین رنج بکشد تا آن گناه پاک شود. کارگران هم به این علت که روس ها گناه نخستین را انجام دادند باید هزارها سال را در جهنم سرمایه داری رنج بکشند تا این گناه پاک شود و سرانجام، آری سرانجام زمان بخشش پرولتاریا از گناه ناکرده فرابرسد. این نقدی مسیح گونه است همان مسیحی که تمدن یونان را به انحطاط کشید و با آن ذوق یونانی به جدل گرایید. اما از دیدگاه من مساله شوروی اگر چه مهم و تحلیل آن ضروری است اما سرنوشت و آینده سوسیالیزم ابداء وابسته به آن نیست. اینکه چرا تجربه شوروی به انحطاط

گرایید یک امر کنکرت تاریخی است و در همین حد باید با آن برخورد کرد و حتی حل مساله شوروی آنگونه که شما انتظار دارید امکان تکرار آن را منتفی نمی‌کند. تاریخ تابع هیچ قانونی نیست. این درک را که مارکسیسم قوانین تاریخ را کشف کرده است داروینیست ها کشف کردند نه مارکسیست ها! اساساً "قانون" با "دیالکتیک" نا سازگار است. تاریخ را قوانین نمی‌سازند تاریخ را همین مردم می‌سازند مردمی که یک روز قهرمان هستند یک روز سازش می‌کنند سی سال سکوت می‌کنند ولی در دو هفته اسطوره می‌شوند. تاریخ همین است تاریخ شرکت بیمه نیست. شما می‌گویید اول باید مساله شوروی کاملاً حل شود. اما شرایط کنکرت امروز ایران شباهت زیادی با شرایط کنکرت شوروی ندارد شوروی هفتاد درصد دهقانی بود ایران دارای یک پرولتاریای عمیقاً شهری است. ما محدودیت های تئوریک و پراتیک جامعه سرمایه داری را می‌دانیم و آگاه هستیم که شکوفایی ذات انسان و آزادی او در گرو رفع این محدودیت هاست به همین خاطر برای رفع انقلابی سرمایه داری مبارزه می‌کنیم ولی ایبا تضمین می‌کنیم که جامعه آتی حقیقتاً سوسیالیزم و چیزی شبیه شوروی نباشد؟ به هیچ وجه! ما تمام سعی مان را می‌کنیم که این گونه نشود اما هیچ تضمینی وجود ندارد. زندگی همین است. زندگی راه رفتن یک بند باز روی طناب است شاید بیفتی اما اگر نیفتی اسطوره می‌شوی! البته میتوانی کنار بنشینی و نگاه کنی یعنی سقراط باشی اما سقراط ترحم برانگیز است چون تمام زندگی او ارزوی مرگ بود. این هم شد زندگی؟! لیبرال رادیکال:

لازم است در ابتدا از دوستان میلیتانت تشکر کنم که به این مباحث اهمیت دادند و یک پست را به این امر اختصاص دادند. ولی عنوان پست از نظر من ایراد دارد چون بحث میان سوسیالیسم و لیبرالیسم مطرح نیست. در واقع من دارم شما رو خطاب قرار میدهم که درباره جنبه ایجابی مارکسیسم که همان برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و شیوه رسیدن به سوسیالیسم و تجربه عملی اولین انقلاب کارگری است، مواضعتان را تشریح کنید و در این ضمن من

سوالاتم را مطرح میکنم. همانگونه که تا کنون دیده اید من توافقم را با نقد مارکسیسم از جامعه موجود اعلام کرده ام و تاکید کرده ام که آنچه که موجب می شود که من نتوانم مارکسیسم را بپذیرم همان جنبه ایجابی آن است که انتقاداتم را به آن در اینجا مطرح کرده ام و در ادامه هم ضمن مباحث دوستان بیشتر به آن خواهم پرداخت. اگر من بنا به گفته دوست عزیز مارکسیست انقلابی پیشاپیش مارکسیسم را رد کرده بودم به این شکل جدی به بحث با شما نمی پرداختم و فووش میادم و چند تا شرو و ر بی معنی می‌گفتم و می‌رفتم.

اتفاقاً بحث من با شما شبیه یک بحث درون-مارکسیستی شده ولی متأسفانه دوستان دقت نمی‌کنند (سیران تا حد زیادی دقت کرده و پاسخ های به مراتب بهتر و مرتبط تری داده که البته منتظر جواب ایراداتم بر نظراتش هستم) و به سرسری نویسی می‌پردازند و استنتاجات ذهنی از گفته های من میکنند.

پس می‌بینید که رم کردن من و بسیاری دیگر که به پروژه روشنگری و آرمان های انقلاب فرانسو وفادارند از مارکسیسم بر سر امکان ادامه آن آرمانها یا امکان انحراف از آنها در سوسیالیسم است که مرد اخیر بر دیگری در نزد من چربیده است ولی ادامه بحث از جانب من به معنای جدیت در رسیدن به این نتیجه(انحراف یا ادامه) است. با این اوصاف به نظر من عنوان پست رسا نیست و بهتر است بر اساس شیوه تاکتونی ادامه بحث عنوان بهتری برای آن انتخاب کنید.

در پایان از دوستان عزیز می‌خواهم که به سهم خود به مباحث بپردازند و من فردا غروب شروع به پاسخ به کامنت های منتشر شده خواهم کرد. (لطفاً به تاکیداتم در ضمن مباحث دقت کنید و از پرسشهای اصلی طفره نروید) تا آن هنگام بحث را تعطیل نکنید.

امید:

به لیبرال رادیکال

برای اینکه از کامنت بالایی من رو به شما "طفره رفتن از پرسش های اصلی" تعبیر نشود سعی می‌کنم دوباره به مساله کانونی شما یعنی تجربه شوروی بپردازم.



به نظر من شکست تجربه شوروی ریشه در واقعیتی داشت که باید آن را "مارکسیسم روسی" نامید. مارکسیسم که در سه دهه آخر قرن نوزدهم وارد روسیه شد به نحو عجیبی هم پرولتاریا و هم بورژوازی روسیه را به خود جلب کرد و تبدیل به ایدئولوژی هر دو طبقه شد. جذب مارکسیسم به وسیله پرولتاریا طبیعی بود زیرا پرولتاریای نحیف روسیه و نمایندگان فکری این طبقه در مارکسیسم آرمان‌رهایی از استثمار را می‌دیدند. اما همزمان درکی از مارکسیسم هم که به وسیله پلخانف وارد روسیه شد بورژوازی این کشور را نیز به خود جلب کرد. پلخانف مارکسیسمی را عرضه کرد که هسته آن مرحله بندی تاریخ و گذار ضروری همه جوامع از این مراحل بود. مارکسیسم پلخانف نشان می‌داد که جامعه ضرورتاً از فنودالیسم به سرمایه‌داری و پس از آن به سوسیالیسم حرکت خواهد کرد این درک از مارکسیسم به وسیله بورژوازی روسیه که با استبداد فنودالی تزار روبرو بود جذب شد زیرا بیان مفهومی گذار ضروری جامعه روسیه به سرمایه‌داری بود. به این ترتیب بورژوازی روسیه در مارکسیسم بیان گذار ضروری به سرمایه‌داری و صنعت و طبقه کارگر روسیه در مارکسیسم بیان مفهومی رهایی از استثمار و گذار به سوسیالیسم را می‌دید. اما مساله اینجاست که مرزهای این دو درک از مارکسیسم ابداع مشخص نبود و حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه که فکر کنم در سال‌های آخر قرن بیستم تشکیل شد تجمعی از هر دو مارکسیسم بود. اما وحدت بین این دو مارکسیسم ابدی نبود و با اولین تند پیچ‌های سیاسی شقاق ایجاد شد و مارکسیسم بورژوایی تحت عنوان منشویسم از مارکسیسم پرولتری تحت عنوان بلشویسم جدا شد. اما این جدایی ابداع حزب بلشویک را از ایده‌های منشویکی پاک نکرد و بسیار اندک بودند مارکسیست‌های روشن بینی مانند لنین که تفاوت مارکسیسم رهایی بخش پرولتاریا با مارکسیسم ضد فنودالی و هوادار سرمایه‌داری منشویسم را درک کنند. انقلاب ۱۹۱۷ تحت پرچم چنین مارکسیسم "روسی" پیروز شد. و طبیعی بود که پس از انقلاب نیز در زمینه سیاست‌های مشخص تضاد بین

این دو افق خود را نشان دهد. به لحاظ سیاسی در اوایل انقلاب لنین نماینده مارکسیسم پرولتری و تروتسکی و استالین نماینده درک ضد فنودالی و صنعتی از مارکسیسم بودند. این واقعیت خود را در برخورد به مساله شوراهای کارگری نشان داد جایی که لنین بر استقلال عمل آنها تاکید می‌کرد در حالی که تروتسکی معتقد بود که شوراها باید زیر مجموعه مدیریت برای کمک به افزایش تولید باشند. اگر چه تروتسکی شاخص‌ترین نماینده درک صنعتی و نه رهایی بخش از سوسیالیسم بود اما در نهایت این استالین بود که پس از مرگ لنین این خطر را پراتیک کرد و تروتسکی نیز که به خطای خود پی برده بود اگر چه در مقابل او مقاومت کرد اما کاری از پیش نبرد. به این ترتیب با هژمونی استالین، مارکسیسم نوع منشویکی یعنی مارکسیسمی که ارتباطی با اندیشه مارکس نداشت و بازتاب تلاش بورژوازی روسیه برای رهایی از تزار و اشراف فنودال به منظور صنعتی کردن روسیه و گذار به سرمایه‌داری ملی بود پیروز شد و از آن پس هر چه در روسیه و پس از آن اقمار روسیه به وقوع پیوست صرفاً پراتیک کردن مارکسیسم نوع ضد فنودالی و طرفدار صنعتی بود که البته به دلایل کاملاً قابل درک هنوز خود را مارکسیسم می‌نامید. در باره اینکه چرا این تغییر اتفاق افتاد و چرا اندیشه مارکسی در برابر مارکسیسم بورژوایی به عقب رانده شد نمی‌توان بحث اصولی و قابل تعمیم کرد زیرا این ناشی از شرایط خاص روسیه بود. بدنه اجتماعی مارکسیسم رهایی بخش یعنی طبقه کارگر در آن سال‌ها بسیار نحیف بود در عوض آرمان مارکسیسم بورژوایی یعنی فنودالیسم تزاری کاملاً در دسترس بود شاید این یکی از علت‌ها باشد به هر حال این‌ها قابل تعمیم نیستند. درسی که ما از تجربه شوروی می‌گیریم این است که مارکسیسم می‌تواند تبدیل به ایدئولوژی طبقه‌ای غیر از طبقه کارگر شود بنابراین همواره باید نسبت به کارگری بودن مارکسیسمی که آن را نمایندگی می‌کنیم حساس باشیم

آرمان پویان:  
دوست عزیز "لیبرال رادیکال" پرسش‌های زیادی را به شکل پراکنده مطرح کرده‌اند که پاسخ دادن به هر یک از آن‌ها خود بحث مجزایی را می‌طلبد. در این جا سعی می‌کنم چند مساله را مطرح کنم. "لیبرال رادیکال" در ابتدای مباحثات خود می‌گوید "هر آنچه که مربوط به نقد جامعه موجود از زبان مارکسیسم است پذیرفتنی است" و پس از آن پرسش‌ها و اما و اگرهایی طرح می‌کند. حقیقتش را بخواهید این جمله بیشتر حکم یک "تعارف" را دارد تا هر چیز دیگری. ما از منظری کاملاً متفاوت و با تکیه بر اصولی به قضایا نگاه می‌کنیم که در دو قطب مخالف جای دارند. این را مختصراً بگویم و بگذرم که آن چه که امروز وجود دارد لیبرالیسم نو یا نئولیبرالیسم است. جریانی که حتی با اندیشه‌های ولتر، روسو، منتسکیو و سایرین (یعنی افرادی که به عنوان زبان‌گوی عصر خود، لیبرالیسم را فرموله کرده بودند) در تناقض قرار می‌گیرد. به هر حال، لیبرالیسم در کنار اصل اصالت فرد، معتقد است که منفعت شخصی در نهایت در راستای منفعت جامعه خواهد بود. نیازی به نظارت یا مداخله‌های هم چون دولت در امور من جمله در امور اقتصادی نیست. (سیاست عدم مداخله دولت یا همان لسه فر) مکانیسم بازار (یا به عبارتی "دست نامرئی" آدام اسمیت) خود به بهترین شکل به تعادل بازار، تخصیص بهینه منابع، کارایی، رفاه و "عدالت" منجر می‌شود. افراد هم به طور کلی به دنبال حداکثر کردن سود یا مطلوبیت خود هستند و این، از فرض رفتارهای عقلایی آن‌ها منتج می‌شود. البته این دیگر بنیادگرایانه‌ترین (رادیکال‌ترین) شکل ممکن است (مثل مکتب اقتصادی اتریش) اما در عمل هیچ‌گاه چنین چیزی رخ نداده و لاجرم تعدیل‌های بسیاری در اندیشه لیبرالیسم از آغاز تاکنون به وجود آمده است که به آن‌ها نمی‌پردازم. ولی به هر رو، جان کلام لیبرالیسم در همین‌ها خلاصه می‌شود. پس دوست عزیزمان "لیبرال رادیکال" ناگزیر می‌باید به بازار آزاد معتقد باشد و پیش از هر چیز باید نشان دهد که اصولاً چه ارتباطی بین عدالت، دموکراسی و بازار وجود دارد؟ و بعد هم



به سراغ آن چه که به واقع در دنیای امروز وجود دارد (بحران فعلی) برود و از منظر خود آن را حلای کند. ایشان نمی تواند از یک سو نقد ما به جامعه موجود را قبول کند و از سوی دیگر خود را لیبرال بداند. همان طور که گفتیم ما از دو منظر کاملاً مختلف با اصول کاملاً متفاوتی به مسائل نگاه می کنیم.

فی المثل ایشان انقلاب اکتبر را عمدتاً به هوش سیاسی لنین ارتباط می دهند. این یک درک تماماً ایده آلیستی از تاریخ است. گویا "یک شخص" که از "زمان خود" جلوتر است از راه می رسد و موجب تغییر در بنیان های جامعه خود می شود. با این دیدگاه تمامی علل و عواملی مادی که لازمه یک تغییر در اجتماع است به کناری گذاشته می شود و تمامی توجه تنها به یک یا چند نفر به عنوان "علت" حوادث و رویدادها معطوف می شود؛ یعنی ایده آلیسم، اشخاص را به حائلی تبدیلی می کند تا تمامی مناسبات و عواملی را که منجر به شکل گیری یه رویداد اجتماعی - فنی المثل انقلاب - می گردد، پشت آن پنهان سازد. به این ترتیب انقلاب فرانسه، انقلاب اکتبر، مشروطیت و همه همه - بدون توجه به بستر اجتماعی آن ها - به یک یا چند "متفکر" و "روشنفکر" ارتباط داده می شود. شکی نیست که نقش لنین با مثلاً یک کارگر ساده روس در انقلاب ۱۹۱۷ در یک سطح نیست، اما آیا بدون وجود شرایط اجتماعی لازم و حضور میلیون ها نفر از توده های مردم، انقلاب اکتبر صورت می گرفت؟ در ضمن وقتی از نبوغ سیاسی لنین صحبت می شود، باید توضیح داد که خود شخص لنین، معلول چه شرایط تاریخی بوده است.

دوست عزیز ما از همان ابتدا چند فرض نادرست مطرح می کند: این که ما می خواهیم جامعه ای هم چون شوروی را مجدداً احیا کنیم، انقلاب اکتبر را "الگویی عالی و همیشگی برای انقلابات امروز" می دانیم، انقلاب اکتبر عمدتاً حاصل خلاقیت و هوش بالای سیاسی لنین بوده است و دیکتاتوری پرولتاریا آزادی سایر احزاب را بر نمی تابد و غیره. واقعیت این است که بنده به هیچ از یک از این ها اعتقادی ندارم و بنابراین نیازی به پاسخ نمی بینم. دوست ما باید نشان دهد که بر

مبنای کدام نوشته یا گفته، ما چنین اظهاراتی کرده ایم.

در مورد استالینسم - بدون آن که بخواهم به ریشه هایش بپردازم - باید بگویم که به هیچ وجه پدیده ای خاص جنبش چپ نیست. استالینسم، که در درجه اول از نیرو های چپ قربانی گرفت، پدیده ای است که در هر "جنبش اجتماعی" مترقی می تواند به وجود آید. "چرایی" آن را با توجه به خود آن جنبش می توان تبیین کرد. به این ترتیب، دوست ما نمی تواند در هیچ جنبش اجتماعی حضور داشته باشد چرا که به دلایلی بی شمار امکان انحطاط و کج روی و توتالیتر شدن و... در آن جنبش هست. صرف وجود بالقوه انحرافات در دل یک جنبش، نفی آن جنبش را نتیجه نمی دهد. در همین مورد، یکی از رفقا مثال جالبی از علم طب می آورد که بی شباهت به مثال ارنست مندل در یکی از مقالاتش نیست. مارکسیسم (که در آن واحد هم دکتترین و هم علم اجتماع را در کنار خود دارد) از غنای نظری و عملی بسیاری برخوردار است. خصیصه مهم آن "پویا" بودن است. این پویا بودن با "نقد سرمایه داری" توأم با "انتقاد از خود" شکل می گیرد. (چه اگر این گونه نباشد به قول روزا لوکزامبورگ، "مرده" است) البته این موضوع را هم بگویم که بسیاری از رفقا، وقتی از مدل سوسیالیسم صحبت می کنند، تجربه چین، کوبا و غیره را یک سره نفی می نمایند. من به شخصه با چنین برخوردی کاملاً مخالفم. مسأله سوسیالیسم بازار (مدل چینی) خود بحث بسیار مفصلی را می طلبد. در ضمن، بین تمامی این کشورها تفاوت هایی وجود دارد که ناگزیر می باید جدا از هم بررسی شوند.

به علاوه دوست عزیز "لیبرال رادیکال" توجه نمی کند که آزادی، از نظر ما، امری طبقاتی است. در جامعه کنونی ایران هم "آزادی" وجود دارد، ولی باید پرسید برای "چه کسی" یا "چه طبقه ای"؟ مسلماً آقای کردان، با آن ماجرای مفتضحانه خود دارای "آزادی" است اما فلان کودکی که برای امرار معاش باید سطل های زباله را جستجو کند، خیر. هدف از انقلاب کارگری، حذف بی رحمانه این نوع آزادی (آزادی پرژوازی) است نه حقوق دموکراتیک

مثل آزادی بیان، حق اعتراض و اعتصاب، تشکیل حزب و غیره. (در این مورد بد نیست نگاهی به مقاله "آزادی واقعی یعنی چه؟" از آنتونی پانه کوئک بیندازید) گرفتن قدرت از دست بورژوازی با وجود آزادی های دموکراتیک برای آن ها تناقضی ندارد.

و اما در مورد برنامه ریزی: نشو- لیبرالیسم، در صف اول مخالفت با هرگونه برنامه ریزی و نظارت است. این را در همه عرصه ها، من جمله اقتصاد، می توان دید. بگذارید یک نمونه جالب ارائه دهم. کارل پوپر در مقام یکی از مهم ترین مدافعان بازار آزاد با ابراز نگرانی درباره ی تأثیر منفی برنامه های خشونت زای تلویزیونی بر کودکان و نوجوانان خواستار کنترل آن می شود؛ کنترلی که منطبق رفتار نفع طلبانه و عقلانی مبتنی بر رجحان های شخصی مورد تأکید رویکرد نولیبرالیسم را زیر سوال می برد: «چند سال قبل، حزب سوسیال دموکرات از من خواست در مجلس اعیان برای آنان در باره این مسأله سخنرانی کنم. نکته اصلی بحث من آن بود که ما با استفاده از تلویزیون و وسایلی مانند آن به آموزش خشونت به فرزندان خود پرداخته ایم. و گفتیم که ما، با کمال تأسف، به اعمال سانسور در این زمینه نیاز داریم» وقتی جیانکارلو بوزتی به او می گوید که بیان چنین حرفی از سوی شما به عنوان "فیلیسوفی لیبرال" جای تعجب دارد، پوپر در ادامه می گوید: «دقیقا به این دلیل که لیبرال هستم مایل نیستم از اعمال سانسور سخن بگویم. من طرفدار سانسور نیستم، اما آزادی در گرو قبول مسئولیت است. اگر همه مسئول بودند و نتیجه آنچه را که به کودکانمان نشان داده می شود در نظر می گرفتند، نیازی به اعمال سانسور نبود. اما متأسفانه چنین نیست، و در عین حال اوضاع روز به روز بدتر و بدتر می شود. مردم خواهان خشونت بیشتر هستند، می خواهند خشونت بیشتری را بر صفحه ی تلویزیون تماشا کنند. این وضع نمی تواند بدین گونه ادامه یابد» (از مقاله "فرضیه های اقتصاد نولیبرالی در بوته نقد" علی دینی، سایت البرز)

یک لیبرال، ناگزیر به نیرو های کور بازار اعتقاد دارد. در بحران اخیر، وقتی صحبت از بسته ۷۰۰ میلیارد



دلاری اوباما-آن هم از درآمد های مالیاتی مردم!- شد، گروهی از تندروهای جمهوری خواه ادعا کردند که تعدادی از کمونیست ها در داخل کابینه دموکرات ها وارد شده اند. یعنی حتی ذره ای دخالت را هم نمی پذیرفتند) "تعادل عمومی" والراس و "بهینه پارتو" با کمال احترام چرندیاتی است که هرگز در کل تاریخ سرمایه داری وجود نداشته اند. اقتصاد، بدون برنامه ریزی، از یک عدم تعادل به عدم تعادل دیگری حرکت می کند؛ این را هم در چند کلمه بگویم اقتصاد نئو- لیبرال ناگزیر برای اموری مثل توسعه و ... به سوی برنامه ریزی آمده است (مثلاً نگاه کنید به کتاب برنامه ریزی اقتصادی، زهرا افشاری) ولی تمامی این مدل ها بر فروض بی پایه و اساس بازار آزادی- به عنوان سنگ بنای نئولیبرالیسم- استوار است و نتایج این گونه مدل های برنامه ریزی هم تا بدین جا کاملاً مشخص است.

در مورد مدل برنامه ریزی متمرکز، حرف بسیار است. در ادامه بحث ها، صحبت خواهیم کرد به امید

شما در پاسخ خود به "لیبرال رادیکال" اشاراتی در "نفی قانونمندی تاریخ" داشتید که این موضوع در تقابل کامل با مارکسیسم قرار می گیرد. قانون از منظر مارکسیسم قانونمند است، برعکس این پست مدرنیسم است که تاریخ را به مثابه یک مجموعه از رویدادهای پراکنده، مجزا و بی ارتباط با یکدیگر نشان می دهند.

انگلس در مراسم به خاک سپاری مارکس (۱۸ مارس ۱۸۸۳) می گوید: "همان طور که داروین قانونمندی تکامل طبیعت را کشف کرد، مارکس هم قانونمندی تکامل تاریخ بشری را کشف نمود. واقعیتی ساده که تاکنون زیر نفوذ پستی های ایدئولوژیک پنهان مانده بود ... این قانونمندی وجود دارد چرا که اساساً طبیعت، به عنوان یک موضوع مشترک و واحد از ابتدا در مقابل بشر وجود داشته است. به همین سبب می بینید که فی المثل در هیچ دوره و هیچ کشوری، "کشاورزی" پس از "صنعت" وجود نداشته است.

به هر حال، مسأله قانونمندی تاریخ به بحث فعلی ارتباط پیدا نمی کند و من در

پی اثبات آن نیستم. فقط خواستم مختصراً بگویم که این ادعای شما، تماماً غیرمارکسیستی است. می شود در یک بحث جدا، در مورد آن صحبت کرد. پیشنهاد می کنم به مجموعه مقالات کتاب زیر مراجعه فرمایید:

"In defense of history, Marxism and the Postmodern Agenda", edited by Ellen Meiksins Wood and John Bellamy Foster, Monthly Review Press

مارکسیست انقلابی:

دوست عزیز لیبرال رادیکال

نگرانی شما در مورد الحاق به مارکسیزم برای تدارک انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری یک حزب لنینی به حق است. زیرا مسایل فراوانی را به همین عناوین در پیش دیده و مطالعه کرده اید. کسانی را دیده اید که با نام مارکسیزم و لنینیزم با احزابی وارد مبارزه شده و در جاهایی هم به پیروزهایی نسبی و یا مطلق دست یافته، و خلاف ادعاهای خود عمل کرده اند. و در برخی اوقات وضعیت اجتماعی را حتی به عقب رانده اند. این نگرانی به حق است. در نتیجه این نگرانی ها، با وجود آشنایی به عقاید مارکسیستی و با توجه به بحران عمیق نظام سرمایه داری که همین سال پیش به اوج خود رسید و بنیاد اقتصادی تمام جهان را تکان داد، شما کل اعتقادات مارکسیستی را زیر سوال برده و به لیبرالیزم (یا سوسیال دموکراسی و یا بورژوازی مدرن) روی آورده اید. خوب تا اینجا هم حق انتخاب با شماست. اما مسئله این است روش کار شما در برخورد این مسایل اشتباه بوده و در نتیجه انتخاب شما هم اساساً غلط است.

دوست گرامی در کامنت های پیش اشاره کردم که انحرافات و انحطاطات سیاست های که تحت لوای مارکسیزم وضعیت جامعه را به عقب رانده و کارگران را مورد سرکوب و خیانت قرار داده برای ما به عنوان مارکسیست های انقلابی دو چندان دردآور تر است. اما شیوه برخورد ما انتخاب آسان ترین راه نیست. روش ما قهرکردن از مارکسیزم و روی آوری به دشمنان طبقاتی خود نیست. ما کماکان با وجود تمامی ناهنجاری ها و اشتباهات و خیانت های که با نام مارکسیزم و لنینیزم صورت گرفته، اعتقاد داریم هیچ نظر و

تحلیل و راه حلی بهتر از مارکسیزم به مثابه علم رهایی طبقه کارگر وجود ندارد. اگر داشت آلترناتیو دیگر را انتخاب می کردیم. این موضوع را تنها ما به عنوان مارکسیست ها نمی گوئیم. خود جامعه بورژوازی برای توضیح سرمایه داری و بحران ناشی از آن در دانشگاه های خود مشغول تدریس مارکسیزم است! تا پیش از بحران اخیر سرمایه داری، نظریه پردازان از "مرگ مارکسیزم" سخن به میان می آوردند؛ برای اطلاع شما کتاب «کاپیتال» کارل مارکس در سال پیش یکی از پر فروش ترین کتاب سال در بسیاری از پایتخت های اروپا اعلام شد. توده های وسیع از مردم جهان دریافتند که مارکسیزم امروز نیز زنده است. و تنها متد علمی برای شناخت کثافات سرمایه داری است. و اینکه راه حال واقعی سوسیالیزم است و نه سرمایه داری در حال اضمحلال. این ارزیابی میلیون ها نفر در سراسر جهان در همین یک سال پیش بوده است. با این اوصاف ما به عنوان مارکسیست های انقلابی با بررسی و تحقیق، بحث و تبادل نظر برای یافتن راه حل برای کجروی ها و انحرافات موجود بر آمده ایم. ما واقعیت ها را منعکس کرده و می کنیم. به هیچ فرد و جامعه ای تعصب نداریم. مسئله ما حل مسایل اجتماعی توده های میلیونی است. اگر این راه حل را در لیبرالیزم پیدا می کردیم به آن سوی می رفتیم. اما لیبرالیزم چنین بدیلی را نشان نمی دهد. درست بر عکس لیبرالیزم همان اعتقادات سرمایه داری است با تزئینات نو (در مورد لیبرالیزم در کامنت های بعدی مفصل بحث خواهم کرد).

همانطور که در کامنت پیش اعلام کردم و دوست گرامی امید هم به درستی در کامنتش به آن اشاره کرد؛ برای پیشروی و یافتن راه حل و نقد به گذشته هیچ تضمینی برای پرهیز از اشتباهات نوین وجود ندارد. ما پیامبر خدا نیستیم و به این مسایل اعتقادی نیز نداریم که از پیش قول و قرارهای صددرصدی به کسی بدهیم. ما می گوئیم اصول ما درست است. ما می گوئیم علل انحرافات پیش را بررسی کرده و ریشه های کجروی ها را یافته ایم. ما به گذشته خود و به رهبران خود نقد می کنیم. قول می دهیم که



اشتباهات پیشین را تکرار نکنیم. نظریات خود را دقیق تر بیان می کنیم. در مورد حزب و دستگاه و ابزار دولتی با روشنی صحبت می کنیم و مواضع خود را دقیق می بخشیم. بر اساس این داده ها به پیش می رویم. اما به هیچکس دروغ نمی گوئیم و همواره واقعیت ها را بیان کرده و با تمام قوا آن سیاست ها را به اجرا می گذاریم. این روش کار ماست. این روش کار کسانی باید باشد که خود را در کنار توده های تحت ستم میلیونی قرار داده و برای آینده ای درخشان برای همه مردم جهان در تلاش اند.

پرسیدید چه انتقاداتی به رهبران خود داشته ایم. گرایش مارکسیست های انقلابی مدت ها بحث و تبادل نظر درونی در مورد مسایل اساسی تدارک انقلاب به ویژه حزب لنینی و ارزیابی انقلاب روسیه و مسایل در شوروی داشته است. این بحث های درونی به شکل علنی در میلیتانت انتشار یافته است. و اخیرا هم جزوه ای تحت عنوان «چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال حزب اعلام گردد» توسط نشر کارگری سوسیالیستی انتشار یافته است:

[http://www.iwsn.org/aashr/2/razi/h\\_l/0.pdf](http://www.iwsn.org/aashr/2/razi/h_l/0.pdf)  
در این جزوه به تمامی اشکالات و مسایل انقلاب روسیه بدون تعصب برخورد شده است. بسیاری از پاسخ ها شما در مورد لنین و تروتسکی و مسئله حزب پس از انقلاب در این نوشته وجود دارد. در صورت علاقه می توانید به جای پاسخ به بسیاری از نکاتی که در کامنت ها از من و سایر دوستان کردید؛ به این جزوه رجوع کرده و در صورت داشتن سوالات دیگر با کمال میل بحث را ادامه.

امید:

به ارمان پویان

تصور می کنم استفاده من از عبارات لاقیدانه بود به همین دلیل انتقاد شما را برانگیخت و با توجه به محتوای کامنت من این انتقاد اصولی است. اما آنچه من می خواستم بگویم معطوف به این واقعیت بود که هیچ قانونی برای «نتایج» یک پراتیک سیاسی وجود ندارد و در سطح خرد نتیجه پراتیک سیاسی می تواند کاملا تابع تصادف باشد. به عنوان مثال در سالهای بعد از اکتبر ۱۹۱۷ اگر

انقلابات اروپا شکست نمی خوردند به احتمال بسیار زیاد نتایج انقلاب در شوروی هم کاملا متفاوت می بود. این دیدگاه معطوف به بحثی است که لیبرال رادیکال مطرح کرده به این محتوا که چه تضمینی وجود دارد که انقلاب آینده ایران نیز به انحطاط دچار نشود. من اعتقاد دارم هیچ تضمینی وجود ندارد. هیچ قانونی وجود ندارد که بر اساس آن انقلاب سوسیالیستی ایران لزوما به انحطاط شوروی دچار نشود. البته این نافی تلاش کمونیست ها برای اجتناب از این انحراف نیست اما به سادگی تصور کنید اگر رهبری انقلاب آینده را جریان سوسیالیزم بورژوایی در دست بگیرند انحطاط انقلاب کاملا محتمل است.

من فکر می کنم ریشه انحطاط تجربه شوروی این بود که پس از انقلاب به دلایلی که در کامنت های قبلی شرح دادم نه مارکسیسم پرولتری که هدف آن «رهایی کار» بود بلکه مارکسیسم نوع منشویکی که هدف آن افزایش «بارآوری کار» بود در روسیه پراتیک شد. بنابراین کوشش ما برای اجتناب از تجربه شوروی در واقع کوشش برای رهایی از هر مایه درک بورژوایی از مارکسیسم و دریافت درک پرولتری است درکی که سوسیالیزم را رهایی کار از انقیاد شرایط سرمایه دارانه می داند. با این حال هیچ قانونی درباره نتیجه پراتیک ما وجود ندارد.

درباره مساله قانونمندی تاریخ، شاید بهتر از از واژه ضرورت های تاریخ استفاده کرد. من تصور می کنم انگلس مسائل مارکسیسم را بیش از حد ساده کرد و آن را به نوعی فلسفه تاریخ تقلیل داد. همین درک بود که مبنای مارکسیسم نوع پلخانف را ساخت. مارکسیسمی که هسته آن مرحله بندی تاریخ و گذار ضروری همه جوامع از این مراحل به واسطه تکامل نیرو های مولده بود. کاملا محتمل است که چنین درکی از مارکسیسم، طبقه انقلابی را به عنوان بخش اساسی نیرو های مولده نادیده بگیرد و صرفا تکامل تکنیکی تولید را مد نظر داشته باشد. اما گذشته از اینها مساله ضرورت های تاریخی به این معنا که مثلا در جامعه مبتنی بر برده داری نمی توان سوسیالیزم را مستقر ساخت

یکی از مبانی انکار ناشدنی مارکسیسم است.

آرمان پویان:

به لیبرال رادیکال:

شما یا تضمین می کنین که لیبرالیسم اصیل و مورد دفاعتون به جریان نئولیبرالیسم کشیده نشه؟

شما آیا تضمین می کنین که مثل دوره انقلاب فرانسه، با گیوتین چندین هزار نفر رو گردن نمی زنن؟ ووووو...

خب دوست عزیز، کل تاریخ جوامع تاکنون موجود رو که نگاه کنی تاریخ مبارزه طبقاتی هست. تا زمانی که طبقات هست، منافع با یکدیگر تداخل خواهند داشت و این مبارزه ادامه پیدا می کنه. منتها جریان مبارزه، دارای فراز و فرود هست.

در بحث های تاکنونی رفقا، به شرایط ویژه روسیه (چه داخلی و چه خارجی) کمتر پرداخته شده است. به عنوان مثال حمله نظامی از سوی آلمان فاشیستی ضربه ای قابل توجه به انقلاب بود که به کلی نادیده گرفته شده است «نیروهای اشغالگر آلمان، هزار و هفتصد و ده شهر و قصبه را در صنعتی ترین مناطق این کشور ویران و غارت کردند... سی و دو هزار واحد صنعتی و ۶۵ هزار کیلومتر راه آهن با خاک یکسان شد. ۹۸ هزار شرکت تعاونی و نزدیک به ۵ هزار مؤسسه کشاورزی دولتی، ایستگاه تراکتور و ماشین آلات کشاورزی به غارت رفتند. ده ها هزار بیمارستان، مدرسه، هنرستان، مدرسه عالی و کتابخانه به کلی نابود شدند. خسارت های ناشی از حمله فاشیسم به اتحاد شوروی، در مجموع بیش از ۲۶۰۰ میلیارد روبل بود (به ارزش آن سال ها)... اتحاد شوروی قبلا نیز در دوران جنگ داخلی، با خسارت های سنگینی رو به رو شده بود که ترمیم آن ها بیش از ۶ سال (۱۹۲۱-۱۹۲۸) به طول انجامیده بود» (بحثی اولیه پیرامون علل و عوامل فروپاشی شوروی و اردوگاه سوسیالیسم، سند مصوب چهارمین کنگره حزب توده، بهمن ۱۳۷۶، صص. ۹-۱۰)

بنابراین وقتی از مسیر انقلاب و بنای سوسیالیسم در روسیه صحبت می کنیم می باید عوامل خارجی، فی المثل حملات



امپریالیستی به این کشور و خسارات ناشی از آن را هم لحاظ کنیم.

در بحث در مورد روند انقلاب، باید به طور کلی چند دوره را اکیداً مورد توجه قرار دهیم: ۱- کمونیسم جنگی (۱۹۱۸-۱۹۲۱)، ۲- طرح نپ - برنامه اقتصادی نوین (۱۹۲۸-۱۹۲۱)، ۳- برنامه رشد سریع صنعتی (۱۹۲۸-۱۹۵۵)، ۴- رشد سریع مصرف - سوسیالیسم پیشرفته و بعد جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی (مبارزه قهرمانانه، شکست تلخ - نظری به علل و عوامل فروپاشی حاکمیت سوسیالیستی در اتحاد شوروی، بهمین آزاد، صص. ۸۰-۸۸)

البته این را هم بگویم که دو منبع فوق (به انضمام کتاب خیانت به سوسیالیسم که یکی از رفقا معرفی نمود)، تماماً از دیدگاه استالینیستی نوشته شده اند؛ فقط برای اطلاع از برخی سرفصل ها و موضوعاتی که باید در بررسی مسئولانه و بی تعصب فروپاشی شوروی به آن ها توجه شود، منابع فوق را معرفی کرده ام. در مورد انقلاب اکتبر هم که آثار بسیار مهمی در دست است:

تاریخ انقلاب روسیه (لئون تروتسکی) - ده روزی که دنیا را لرزاند (جان رید) - تاریخ روسیه شوروی (ای اچ کار) - در دفاع از انقلاب اکتبر (ارنست مندل) و

....

ب-شایسته:

فروپاشی شوروی و فرو ریختن دیوار برلین، یعنی سقوط سوسیالیسم و اقصا موجود، تبدیل به حربه ای در دستان نیروهای راست و مدافعان سرمایه داری گشت برای به ریشخند گرفتن چپ. از بطن این حوادث، تئوریسین هایی هم چون فرانسیس فوکویاما با تز مشهور " پایان تاریخ" به مفهوم پایان حکومت های ایدئولوژیک سر بر آوردند و نئولیبرالیسم و لیبرال دموکراسی را به عنوان آینده نهایی بشریت معرفی کردند، که البته بسیار زود بی پایه و اساس بودن فرضیاتشان رخ نشان داد و معنای واقعی حکومت سرمایه های مالی و ماهیت کثیف و ارتجاعی صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان جهانی کار و سازمان تجارت جهانی و... بیش از پیش عیان شد. سوسیالیسم چیزی نبوده و نیست که به خیال خام عده ای از حضرات "یک شبه" بر پا شود و انقلاب

کبیر اکتبر در تاریخ، تلاشی بود بسیار عمیق در جهت بر پا ساختن ساختمان سوسیالیسم که انبوهی از درس های مهم را برای تمامی خلق های مبارز جهان به جا گذاشت. صحبت از "سوسیالیستی" بودن روسیه هم تا حداکثر پایان دوره لنین و شروع دوره حاکمیت یوزف استالین نیز بی تردید تز بی اساسی است؛ آن چه که اتفاق افتاد انحراف از "مسیر سوسیالیسم" بود. حاکمیت استالین و میراث استالینیسم، با محدود کردن سوسیالیسم به یک کشور، حذف یکی از مفاهیم کلیدی مارکسیسم، یعنی انترناسیونالیسم، تبدیل کاریکاتوری از مارکسیسم به ایدئولوژی رسمی دولت، تصفیه حساب هایی که به موجب آن فقط در خلال سال های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹، حدود پنج میلیون نفر از اعضای حزب کمونیست شوروی تصفیه شدند، رشد بوروکراسی و ایجاد گولاک ها (که بیشتر از نوشته های الکساندر سولژنیتسین - مثل کتاب مجمع الجزایر گولاک - با آن آشنایی داریم) و تبعید مخالفین به سیبری و اردوگاه های کار اجباری و در یک کلام، "پشت پا زدن به منافع پرولتاریا"، راه سوسیالیسم را به انحراف برد.

بر خلاف تبلیغات ارتجاعی نیروهای راست، هیچ کس به اندازه خود سوسیالیست ها از ایزاک دوپچر تا مندل و از اریک فروم تا پال سوییزی و بسیاری دیگر، این ساختار به شدت بیمار که تنها نام "سوسیالیسم" را یدک می کشید، به نقد نگشاید. تمامی ما چپ ها، تاریخ جنبش چپ را در تمامی جهان بدونکوچکترین "رو در بایستی" به رسمیت می شناسیم. ولی این به رسمیت شناختن به معنای پذیرفتن و دفاع بی چون و چرا از گذشته نیست، بلکه بی رحمانه انتقاد کردن و درس گرفتن است. این خصلت هر سوسیالیستی است. باری، شوروی در مسیر کاپیتالیسم غرب حرکت کرد، ولی دست آورد های عظیمی هم داشت که هرچند تفاوت ماهوی و اساسی بین سوسیالیسم و سرمایه داری نیست، ولی غیر قابل انکار و بسیار ارزشمند است. پیشرفت هایی که برخورد های مغرضانه و بعضاً کینه توزانه ای سعی در نادیده گرفتن آن ها دارد. (مثلاً خدمات بهداشتی و آموزشی رایگان با

کیفیت بسیار بالا، بیمه تامین اجتماعی و غیره)

خواننده کمونیست:

به لیبرال رادیکال

با اجازه شما می خواهم اشاراتی به کلی ترین موارد بحث شما داشته باشم و به این دلیل قصد پاسخ و نقد جمله به جمله نظرات شما را ندارم.

قبل از هر چیز مایلم به شما بگویم که مطالعه همه آثار لنین و مارکس و آنتی دورینگ انگلس به خودی خود فضیلتی محسوب نمی شود. راستش درک نمی کنم چرا کسی باید این همه مطالعه پیرامون موضوعات مارکسیستی داشته باشد، مگر آنکه یک محقق آکادمیک باشد و یا عزم نقد آکادمیک مارکسیسم را داشته باشد و به این سبب ناچار شود به آثار مارکسیستی رجوع کرده و مو به مو به جستجوی موضوعی برای «مچ گیری» و یا با پرسشی قابل قبول، نقد بگردد. در هر حال مطالعه آثار مارکسیستی تنها زمانی کاربرد دارد؛ و یا به زبان عامیانه به درد آدم می خورد که کسی در بطن مبارزه ضد سرمایه داری با کمبود نظری مواجه شود. در اینصورت است که اولاً این مطالعه از جنبه آکادمیک و انتزاعی خارج شده و ثانیاً ملموس، قابل درک و قابل فهم می گردد.

روش "کتاب خانه ای" برای فهم بیشتر "همه چیز"، انسان را به همه چیز میکشاند به جز آنچه که نیاز است که به آن کشانده شود. جادویی نهفته در اینگونه مطالعات وجود دارد که ادای سهم جدی برای "تفهمیدن" می کند! در هر حال و در یک کلام، مطالعه آثار مارکسیستی بخشی از پراتیک انقلابی فردی انقلابی است که بر اساس نیاز به رشد نظری و مسلح شدن به تئوری برای پیش برد مبارزه ضد سرمایه داری به کار گرفته و قابل درک می شود، در غیر اینصورت، مطالعاتی به منظور یافتن بهترین راه و روش زندگی و فرا گرفتن کارها و اعمال نیکو نیاز به زمانی به موازات همه عمر دارد!

حال به اصل موضوع بر می گردم.

اگر از شما به عنوان یک محقق منصف و با مطالعه نسبتاً کافی سوال شود که اساسی ترین مانع انکشاف و رشد





نیروهای مولد در شرایط موجود چیست، شما چاره ای ندارید به جز آنکه بگوئید، نظام مالکیت فردی.

در شرایطی که تولید هر چه اجتماعی تر می شود، مالکیت بیشتر و بیشتر انحصاری می شود. مالکیت انحصاری در خدمت منافع انحصارات و کمپانی های فراملیتی می شود و به این دلیل با رشد نیروهای مولد تا جایی که این منافع را تامین کند توافق دارد و نه حتی کمی بیشتر. این تناقض موجب پیدایش مواردی در جامعه می شود که شما از آن به عنوان "گندهای" موجود یاد کرده اید. (انواع بحران های پیاپی و گسیختگی شیرازه حیات تعریف شده توسط خود نظام سرمایه داری.)

شما "گند های" موجود را مشاهده کرده اید اما نکته ظریفی که در پس پشت آن است را مشاهده نمی کنید. و آن گندی که نظام موجود است که محصول گند آفرینی آن جامعه بشری را به بن بست کشانده است. ( اگر چنین نباشد، هیچ حتی لیبرال "صادق" نیازمند مداخلات نظری و مطالعه آثار مارکس و لنین نمی شود.) نظام سرمایه داری مدت ها است که تمام ظرفیت های خلاقه اش را پر کرده و اکنون در نهایت گندی است. علت همه انقلابات کارگری در این جا است.

اگر شما با بحث فوق توافق داشته باشید دیگر حق ندارید به عنوان مدافع لیبرالیزم از نظم موجود حفاظت کنید. شما می بایست به عنوان یک انقلابی با نظم موجود وارد جدال شوید. ریشه همه نظریات شما در بلاتکلیفی و تعیین راه بر سر این دو راهی است.

شما برای آنکه مرتکب اشتباهات احتمالی پس از انقلاب نشوید، پس اصلاً با انقلاب مخالف می شوید و برای آنکه بتوانید بدیلی برای انقلاب داشته باشید، لیبرال می شوید، حال آنکه لیبرالیزم بدیلی برای انقلاب نیست بلکه انقلاب بدیل لیبرالیزم است. لیبرالیزم نظم موجود است، گرایشی از سرمایه داری است که اراده طبقه حاکم را با اتکا به دموکراسی خویش به کل جامعه دیکته می کند. شما در مخالفت با دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری سرمایه داری را می پذیرید. درست مشابه همان اشتباهی که قبلاً در مخالفت با انقلاب و به این سبب پذیرفتن نظم موجود داشته اید. نتیجه

اخلاقی دیدگاه شما توصیه "خود کشی از ترس مرگ است".

تاسف بار ترین بخش این مباحثات در وضعیت مخدوش و تحریف شده دموکراسی است. تا جایی که لیبرالیزم بتواند دلیل مخالفت خود با مارکسیزم را "دیکتاتوری پرولتاریا" معرفی کند و تردستی آن در اینجا است که این مخالفت را به صورت اراده حاکم در کل جامعه دیکته می کند. به زبان روشن تر، لیبرالیزم به وسیله دیکتاتوری خاص خودش دیکتاتوری پرولتاریا را عقب می زند و نه از هیچ مسیر دیگری.

« لیبرال رادیکال» در یک بحث منصفانه چاره ای ندارد به جز آنکه در دفاع از دیکتاتوری بورژوازی حاکم با دیکتاتوری پرولتاریا مخالفت کند که اگر چنین کند باید بلافاصله اعتراف کند که با دیکتاتوری به طور کلی مخالفتی ندارد مشروط به اینکه این دیکتاتوری سرمایه داری حاکم باشد و نه طبقه زیر سلطه. چنین وضعیتی متناقضی هرگز اجازه رشد و جذب نظری به لیبرالیزم نخواهد داد. در نتیجه آنها برای مداخلات نظری چاره ای به جز کشاندن بحث به سطح مباحث مکتب خانه ای و حوزوی و با اتکا به یک سری سفسطه های پیاپی ندارند. یکی از این سفسطه ها همین مقوله دیکتاتوری پرولتاریا است.

در یک جامعه طبقاتی فقط یک طبقه حاکم خواهد بود و این طبقه اراده خود را به طبقه و سایر اقشار جامعه دیکته خواهد کرد. به این فرایند دموکراسی نیز گفته می شود. دموکراسی سرمایه داری عبارت از اعمال اراده طبقه سرمایه دار به کل جامعه است. یک بار برای همیشه قانونی به نام قانون اساسی تدوین و تصویب می شود که اساس و ماهیت آن حفظ و احترام به مالکیت فردی است. هرگز کسی حق ندارد به این قانون تعرض کند و یا خواهان تغییر آن شود. اگر نام این دموکراسی، دیکتاتوری سرمایه داری نیست پس این نام چیست؟ تنها و تنها گزینه برای اکثریت عظیم جامعه جهت تغییر این قانون انقلاب است. انقلاب هر چند " جشن توده ها است" اما توده ها هرگز از روی میل شخصی خود را در این جشن دعوت نمی کنند. کارت دعوت به این جشن به توده ها تحمیل می شود. « لیبرال رادیکال»

باید خوب بدانند که نظر موافق یا مخالف من و او در مورد انقلاب موجب پیدایش یا عدم پیدایش انقلاب نخواهد شد. او خود به خوبی می گوید: « نمی توانم قبول کنم که انقلاب لنین و تروتسکی رو انتخاب کرده بود. این جسارت و هوش لنین بود که انقلاب رو انتخاب کرد.»

در نتیجه خوب یا بد بودن " دیکتاتوری پرولتاریا" دیکتاتوری حزبی یا دیکتاتوری طبقه و امثال این مباحث کمترین ربطی به فرایند پیدایش انقلاب ندارد. این مباحث همگی مربوط به پس از انقلابی که وقوع آن خارج از اراده این یا آن فرد است می باشد. هر بحثی که مفید یا غیر مفید بودن انقلاب کارگری را منوط به قبول یا عدم قبول چگونگی حفظ و پیش برد انقلاب آتی کند چیزی بیشتر از سفسطه نیست.

تکلیف یک انقلاب را عدم پذیرش نظم موجود توسط اکثریت عظیم جامعه روشن می کند اما تکلیف تداوم انقلاب را نوع رهبری و میزان آگاهی به نظام نوین تعیین و حفظ آن را میزان بالای دموکراسی کارگری تضمین می کند. کسانی که وارد انقلاب می شوند شاید اصلاً از وضع آینده و آنچه که می خواهند به دست بیاورند خبری نداشته باشند اما آنها تنها به این دلیل وارد انقلاب می شوند که خوب میدانند که دیگر نمی توانند وضع موجود را تحمل کنند. لیبرالیزم از قبل تلاش می کند تا خبر از آینده ای بدهد که دیگران از آن بی خبر اند! و به این ترتیب جامعه را از وقوع دیکتاتوری در آینده می ترساند. این ترس را با انواع روش های دیکتاتوری ایجاد میکند! لیبرالیزم "با درخت جنگل را پنهان می کند!"

خوش شانس نظام سرمایه داری در جدال با نظامات کهن در این بود که خود یک نظام طبقاتی بوده و تنها لازم داشته تا از نظام طبقاتی کهن به نظام طبقاتی نوین چرخش کند. این امر در بسیاری از کشورها ( به خصوص ایران و کشور های پیرامونی) حتی بدون جدال و اغلب پس از طلوع خورشید در یک روز از قبل معلوم صورت گرفته است. اما برای نظامی که در آن طبقات از بین می رود و می بایست در آن تمامی شواهد نظامات کهن، مانند طبقه اجتماعی، دولت، کشور، تولید و توزیع خرد، پول، کشمکش های



قومی و... از بین رود، مطلقاً نمیتوان این روند را در یک شب و یک روز از قبل معین صورت داد. هر بار باید به صورت قهر آمیز انقلابی رخ دهد زیرا که دمکراسی سرمایه داری مطلقاً مایل با اعطاء قدرت خویش به صورت داوطلبانه نخواهد بود.

به قول مارکس "جامعه نوین از دل جامعه کهن زائیده می شود و تا مدتی دردهای زایمان را با خود خواهد داشت." به این اعتبار سرمایه داری بلافاصله پس از انقلاب در همه ابعاد شکست خواهد خورد.

طبقه کارگر می بایست پس از کسب قدرت سیاسی در نبرد اقتصادی نیز سرمایه داری را شکست دهد. هر چند این امر بلافاصله از فردای انقلاب با ملی کردن واحد های تولیدی کلان آغاز خواهد شد اما اولاً می بایست در سطح جهانی ادامه یابد و ثانیاً وجه توزیع نیز می بایست از جنبه کاپیتالیستی خود خارج شود. تنها ضامن موفقیت در این روند استقرار وسیع ترین دمکراسی تاریخ بشر توسط طبقه کارگر است. این دمکراسی دیکته کردن اراده طبقه کارگر به عنوان اکثریت عظیم جامعه به کل جامعه در وجه اقتصادی است. این همان دیکتاتوری طبقه کارگر است که وجه «انقلابی» آن چنین دیکتاتوری را از سایر دیکتاتوری های تاریخ جدا می کند. وجه انقلابی این دیکتاتوری وجه بالنده و مترقی آن در مقابل وجه ارتجاعی و میرنده نظام کهن است و مضمون اساسی آن استقرار وسیع ترین دمکراسی تاریخ یک جامعه است. چنین وعده ای برای جلب بیشترین آراء و طرفدار نیست بلکه شرط اساسی حفظ حیات و تداوم جامعه نوین سوسیالیستی است.

هر انقلاب سوسیالیستی که به شکست کشانده شده باشد تنها به دلیل نبود چنین مولفه ای به عنوان اساسی ترین راز بقای سوسیالیسم است. یک جامعه شاید هزار بار انقلاب کند و باز شکست بخورد اما تنها گزینه بعدی باز همین انقلاب است و نه چیز دیگر. اگر چنین نبود پس چه نیازی برای دعوت به دوری از انقلاب توسط سرمایه داری حاکم است؟

یکی دیگر از سفسطه های همیشگی لیبرالیسم ترساندن مردم از انقلاب

سوسیالیستی به دلیل شکست انقلاب روسیه است. آنها مردم را قبل از آنکه دستور انقلاب را جلوی خود بگذارند از انقلاب می ترسانند زیرا که خود از مردم بهتر میدانند اولین گزینه آتی انقلاب خواهد بود. آنها این را خوب میدانند زیرا قبل از دیگران میدانند وضعیت موجود زمینه انقلاب را فراهم خواهد کرد. در نتیجه نظام موجود "خود گورکن های خود را می آفریند" اما به آنها توصیه میکند که با حفظ نظام موجود گور خویش را بکنند. این بربریت به معنی اخص کلمه است که توسط متفکر ترین و با "مطالعه" ترین افراد حامی نظام سرمایه داری به عنوان "ایده های نو" هر روزه توصیه می شود.

« لیبرال رادیکال » می گوید:

« میشود گفت که شما به دیکتاتوری پرولتاریای مورد نظر لنین معتقد نیستید؟ صادق باشید. مگر اموال سرمایه داران مصادره نمی شود؟ مگر مالکیت بر ابزار تولید اجتماعی نمی شود؟ مگر احزاب معتقد به سرمایه داری میتوانند در قدرت قرار گیرند؟ یعنی دستاوردهای انقلاب به راحتی و طی یک شب از بین برود و دوباره مالکیت خصوصی حاکم شود؟ لطفاً صداقت داشته باشید. از ادی سیاسی رو می شه تصور کرد ولی ای ایزادی اقتصادی که می گویند تناقض گویی نیست؟ مگر مالیت بر ابزار تولید اجتماعی نشده؟

من هم با شما کاملاً موافقم که در دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر مورد نظر مارکس و لنین " آزادی اقتصادی " معنایی نخواهد داشت. اقتصاد حاکم اقتصاد سوسیالیستی خواهد بود که نه تنها آزادی برای اقتصاد قائل نیست بلکه زمینه از بین بردن خود به مثابه اقتصاد را نیز فراهم کرده تا جایی که روزی نیروهای پروسه تولید رهبری جامعه که در آن موجودیت « انسان » به جای طبقه را می گیرد را به دست می گیرد. اما لازم است توضیح دهید این "صداقت" کدام مشکل نظری شما را حل خواهد کرد. مثلاً آیا از این پس دیگر لیبرال نخواهید بود و به دلیل این صداقت دیگر مارکسیست خواهید شد. و اگر خیر؛ پس آیا چنین درخواستی دعوت به سوگند خوردن در یک بحث قضایی برای پیدا کردن حاکم و محکوم نیست؟ حال که

صحت از صداقت شد لازم میدانم در مورد این جمله شما نیز توضیحی بدهم. شما می گویند:

« ولی همان گونه که مارکسیست ها سعی می کنند از تخیل دوری کنند و در بسیاری مواقع با شجاعت خود را از مثلاً حامل حقیقت بودن مبری می دانند» موضوع فقط این نیست که مارکسیست ها "سعی می کنند از تخیل دوری کنند" بلکه چون از تخیل دوری میکنند مارکسیست می شوند اما این به این معنی نیست که خود را از " حامل حقیقت بودن مبرا بدانند". خیر؛ مارکسیست ها حامل حقیقت هستند و قصد حمل هیچ چیز به جز حقیقت ( از جمله تخیل) را ندارند اما همچنین معتقدند که هیچ چیز «مطلق» وجود ندارد، حتی حقیقت.

لیبرال رادیکال:

با عرض پوزش از دوستان عزیز بابت تاخیر در شرکت در مباحث.

حقیقتاً در قالب کامنت ها با مسائل قابل اعتنایی مواجه شدم که نیاز به تامل بیشتر از جانب من خواهد داشت. به ویژه کامنتی از امید که دو درک از مارکسیسم را در جریان مبارزات انقلابی در روسیه می بیند و البته در نهایت پیروزی مارکسیسم بورژوایی را به بدنه نحیف طبقه کارگر مرتبط می داند. هر چند که فکر می کنم منظور اصلی ایشان از بیان چنین درکی از جدال دو نوع مارکسیسم در آن دوره و پیروزی مارکسیسم بورژوایی، لزوم خط کشی شدید فکری و لزوم طرح و تبلیغ مارکسیسم نوع کارگری در دوره کنونی است.

با کلیت آنچه خواننده کمونیست می گوید نمی توانم توافق نداشته باشم ولی مشکل آنجاست که ایشان ریشه نظریات من را در بلاتکلیفی و تعیین راه بر سر این دو راهی ( لیبرالیسم / سوسیالیسم یا نظم موجود/تغییر وضع موجود) می داند. البته من احمق نیستم که تصور کنم که مارکسیست ها را نیز صرفاً اراده معطوف به قدرت در این مسیر (کسب قدرت سیاسی) کشانده چون کسب قدرت و مقام به شیوه های بسیار کم هزینه تری در همین جامعه موجود فراهم است و نیازی به انقلابی بودن و مارکسیست بودن نیست ولی نمی توان پذیرفت که پس از عمری خون دل خوردن و مبارزه و کشته دادن و... به همین راحتی هیچ



تضمینی برای عدم انحطاط انقلاب وجود نداشته باشد. مگر بازی است که بگوییم بازی برد و باخت دارد. بهتر نیست هم اکنون بخش مهمی از کار تحلیلی را به چنین امکان‌هایی اختصاص داد؟

«خواننده کمونیست» می‌نویسد

«مطالعه آثار مارکسیستی تنها زمانی کاربرد دارد؛ و یا به زبان عامیانه به درد آدم می‌خورد که کسی در بطن مبارزه ضد سرمایه داری با کمبود نظری مواجه شود. در اینصورت است که اولاً این مطالعه از جنبه آکادمیک و انتزاعی خارج شده و ثانیاً ملموس، قابل درک و قابل فهم می‌گردد».

کاملاً درک می‌کنم که چه می‌گویید. قابل تأمل است.

از جدیت همه عزیزان در پرداختن به مباحث بسیار سیاسی‌گزارم و لازم است یک بار دیگر از وبلاگ میلیتانت تشکر کنم که این از این بحث استقبال کرد و این چند روز را به این مبحث اختصاص داد.

برای خودم لازم می‌بینم که کتاب‌های معرفی شده توسط شما را مطالعه کنم و البته نکته قابل تأمل یکی از دوستان به این مفهوم که مطالعه در بطن مبارزه مفهوم خاص خود را می‌یابد. ولی شخصاً مایلیم پیرامون ابعاد و زوایای تجربه شوروی مباحث را ادامه دهید. (مایلیم به سوالاتی که پرسیده‌ام و کسی به آنها نپرداخت از جمله برنامه ریزی متمرکز و... پرداخته شود). پی‌دی‌اف معرفی شده توسط میلیتانت را نیز یک مرور اجمالی کردم و به نظر جالب آمد. بعداً دقیق‌تر مطالعه‌اش خواهم کرد. نکته پایانی اینکه مبحث میان لیبرالیسم یا سوسیالیسم نبود زیرا من لزومی به طرح نوع نظرات لیبرالی خود بجز اشاراتی کلی در این بحث نمی‌دیدم و اساساً مرتبط به بحث نبود.

خواننده کمونیست:

به لیبرال رادیکال

من هم به سهم خودم از دخالت شما در این مباحث تشکر کرده و همچنین برای متانت و توجه شما ارزش قائل می‌شوم. به عنوان اشارات آخر به آخرین مطالب شما لازم میدانم توضیح دهم که "کسب قدرت" با کسب "مقام" به کلی متفاوت است. اولاً این قدرت به طور کلی نیست،

این «قدرت سیاسی» است، ثانیاً این توسط یک یا چند < فرد > به دست نمی‌آید بلکه توسط یک «طبقه» حاصل میشود. در نتیجه برای یک طبقه "کسب مقام" بی معنی است و برای یک فرد، نیازی به کسب قدرت سیاسی برای به دست آوردن مقام نیست. خاصه اینکه "مقام" میتواند مربوط به همه چیز مثلاً ورزشی یا ... باشد اما کسب قدرت سیاسی مربوط به اراده طبقاتی و تقابل > آگاهی سوسیالیستی < با > ایدئولوژی <

یا آگاهی وارونه و کاذب است.

برای جلوگیری از انحطاط احتمالی در مسیر یک انقلاب تضمین کافی و قوی وجود دارد و آن اجرای «دموکراسی کارگری» است اما برای این "تضمین" شرط آگاهی سوسیالیستی نیاز است که وظیفه کمونیست‌ها را تشکیل می‌دهد. یکی از مشکلات بسیار مهم خطر به انحطاط کشیده شدن یک انقلاب است اما مسئله اساسی، انقلاب پیش رو؛ به دلیل انحطاط موجود است. برای خروج از انحطاط نظام موجود میبایست نظام اجتماعی نوین پایه ریزی شود. ممکن است یک انقلاب دوباره و دوباره به انحطاط کشیده شود اما موضوع مهم‌تر از انقلاب، یک نظام اجتماعی نوین است که کار ساختن ساختمان آن از لحظه پیروزی این انقلاب آغاز می‌شود. از این لحظه تا پایان ساخت این ساختمان انقلاب تداوم خواهد داشت و احتمال شکست آن در هر مقطع این دوره گذار وجود دارد. در این رابطه چیزی را که نباید فراموش کرد این است که این میتواند شکست انقلاب باشد و نه نظام حاصل از آن. در پرسش‌های پیرامون وضعیت " شوروی سابق" و کشورهای مشابه این نکته ای است که می‌بایست با دقت در نظر گرفته شود. به هر حال انقلاب به دلیل انحطاط نظام اداره جامعه بشری است و نه یک سرگرمی یا دل‌مشغولی. بشریت نقداً در چنین انحطاطی به سر می‌برد و انقلاب نقد رادیکال این انحطاط است، حتی اگر خود به آن آغشته شود باز تکلیف کنونی کرنش به انحطاط موجود به دلیل احتمال انحطاط آتی نیست.

با تشکر از توجه شما.

مریم

جناب مارکسیست انقلابی! که ظاهراً نقش سخنگوی آقای رازی را در این وبلاگ بر عهده گرفته‌اید، چون ظاهراً ایشان فقط بیانیه صادر می‌فرمایند و مجال یا تمایل به نزول اجلال برای پاسخگویی ندارند! و راستی مگر می‌شود مارکسیست، "انقلابی" نباشد! که این پسوند را برای خود اختراع کرده‌اید!

به هر حال! تو شاید از طبقه کارگر یا به قول آقای رازی از عزیزان کارگر بی اطلاع باشی ولی به حضور مبارکت عرض شود تا جایی که من دیده‌ام بعد از این اقدامات عوامفریبانه احمدی نژاد بخش عمده ای از حقوق بگیران که شامل کارگران هم می‌شود در انتخابات اخیر از او حمایت کرده‌اند. این سکوت کارگران عزیز مورد بحث شما هم در این مقطع چندان بی دلیل نیست و اگر عصبانی نمی‌شوید باید بگویم از سر رضایت است. من آقای اسالو را استنثا می‌دانم ایشان نماینده طبقه کارگر ایران از نظر آگاهی و درک موقعیت و اوضاع نیستند. ایشان یک رهبر هستند و معلوم است که آگاهی‌اش باید فراتر و بیشتر از هم قطارانش باشد. سایر کارگران متأسفانه اهداف بزرگتر را به هدف کوچکترشان مثل افزایش ناچیز دستمزد تقلیل داده‌اند.

من به کارگران حمله نکرده‌ام و نمی‌دانم که منظورتان از رفاه چیست یا از کجا متوجه شدید من در رفاه هستم و یا اگر در رفاه باشم آیا جرمی مرتکب شده‌ام؟! یا رفاه از نظر شما امر مذمومی است؟! گفته‌اید: "در ضمن بر خلاف نظریه شما در خارج نیز فقرا وجود دارند." من این نظریه را در نوشته‌ام صادر نکرده‌ام و منم ولی آقای خانم مارکسیست انقلابی دیگر کم لطفی است اگر شرایط اروپا را با اینجا یکسان بدانید!



در باره اینکه طرفداران موسوی چه کسانی هستند و اینکه این موج انقلابی که حالا در حال فرونشستن است را چه کسانی به راه انداختند در کامنت قبلی نوشتیم: "این انقلاب هم تا جایی که ما داریم می بینیم محصول توقعات مشتکی بچه بورژواست که در حال فرونشستن است".

اینکه شما همین را دوباره برای من به این صورت تکرار می کنید جای تعجب است: "از سوی دیگر کسانی که سنگ موسوی ها را در ایران به سینه می زنند نیز از تهی دستان و فقرا جامعه نیستند. آنان اکثرا از قشرهای مرفه جامعه هستند..."

معلوم می شود که نوشته من را فقط برای ارائه یک جواب کوبنده خواندید ولی رفیق، یک مارکسیست آنهم انقلابی باید دقیق تر از این باشد که شما هستید!

#### مارکسیست انقلابی

خانم مریم

از اینکه به گفته شده در مورد "بچه بورژوا" بودن طرفداران موسوی توجه نکردم از شما عذر می خواهم. اما لحن سخن شما نسبت به کارگران چنان است که متأسفانه شما را می تواند به راحتی در همان طیف جای داد. زیرا سخنان شما نسبت به کارگران بی شباهت به مواضع همان "بچه بورژوا" ها نمی باشد.

دوست گرامی هر رژیم ارتجاعی طرفداران کارگر هم دارد. آقای هیتلر هم با آرای بخشی از کارگران به قدرت رسید و در پایه های ضد ضربت او کارگران هم بودند. اما آیا از این سخنان درست می توان به این نتیجه رسید که کارگران مدافع فاشیسم بوده و یا در این انتخابات طرفدار احمدی نژاد بوده اند؟ شما می گوئید منصور اسالو استتینا بوده است. اما چنین نیست.

کارگران شرکت واحد که نقش و تاثیر بسیاری در درون جنبش کارگری

دارد پیش از انتخابات چنین موضع گیری کردند: "...امروزه برای کارگران و خانواده هایشان تشویق به شرکت در انتخابات یکی از بی معنا ترین بحث های موجود می باشد چرا که کارگران در سه دهه گذشته، تمام روسای جمهور از دوره جنگ و دوره سازندگی و دوره اصلاحات و هم چنین رئیس جمهور مهرورز را تجربه کرده اند..." ([انتخابات و تشکلات کارگری](#)) (سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه)

کارگران ایران خودرو که بیش از ۳۰۰۰۰ کارگر رادیکال در آن مشغول به کار هستند و اخیرا اعتصاب موفق آمیزی نیز داشتند پیش از انتخابات چنین نوشتند: "ما جمعی از کارگران ایرانخودرو ضمن درک شرایط کنونی در انتخاباتی شرکت نمی کنیم. ما در انتخاباتی شرکت نمی کنیم که هیچگونه ازادی نداریم. ما تنها در انتخاباتی شرکت می کنیم که حافظ منافع ما کارگران باشد"

آیا واقعا شما تصور می کنید کارگران هفت تپه و صدرا و کارگاههای نساجی در کردستان و صدها هزار نفر از کارگرانی که صدها کارخانه طی چند سال گذشت سرکوب شده و دستمزدها خود را دریافت نکرده اند به احمدی نژاد رای داده اند؟

بی توجهی شما به این مسایل مهم جنبش کارگری نشان می دهد که موضعگیری شما تفاوتی با همان "بچه بورژوا" ها ندارد.

سوال کردید چرا پسوند انقلابی به مارکسیست اضافه کرده ام. پاسخ این است که عده ای مانند شما خود را "مارکسیست" می دانند. برای ایجاد وجه تمایز با مارکسیست های مانند شما که بی توجهی به مسایل کارگری بوده و عملا خود را در جبهه بورژوازی قرار داده اید است که خود را مارکسیست انقلابی می دانم.

در ضمن مطالعه ای نیز در باره وضعیت اجتماعی کشورهای اروپایی و آمریکا انجام دهید که از عمق بحران اجتماعی آنجا مطلع شود.

سیران

دوست گرامی مریم

۱- می گوئید که کارگران طرفدار احمدی نژاد هستند. بلکه شما تعدادی انگشت شماری از کارگران نا آگاه و یا جیره خوار و مزدور باشند که چنین کنند. اما آیا همه کارگران ایران مدافع احمدی نژاد هستند؟ اگر چنین است چرا کارگران ایران بیشترین تلفات مالی و جانی را در این ۳۰ سال خورده اند. هم اکنون که شما در رفاه مشغول حمله به کارگران هستید رهبران سندیکای شرکت واحد منصور اسالو در زندان است. هزارها کارگر هم اکنون زیر بدترین شکنجه ها قرار گرفته اند. آیا اینها را شما نمی دانید یا نمی خواهید بدانید؟

۲- این بحث های بی سرته در مورد خارج نشین و داخل نشین بر سرچیست؟ مگر اعتقادات و عقاید و مبارزه برای اصول ابتدایی و حقوق دموکراتیک داخل و خارج دارد. همین امروز صدها هزار از کارگران جهان در سراسر جهان در جلوی سفارت های جمهوری در حمایت از کارگران ایران به تظاهرات دست زدند. بنا بر منطق شما اینها خارج نشین اند و واقعا طرفدار کارگران ایران نمی توانند باشند؟ در هفته پیش صدها نفر از هم عقیده شما با شال و لباس سبز در خارج از موسوی حمایت کردند. آیا اینها چون در خارج بوده اند واقعا حامی موسوی نیستند؟ و شما که در داخل هستید تنها مدافع موسوی هستید؟ دوست گرامی این سخنان بی اساس را رها کنید و در مقابل عقاید ارائه شده بحث و استدلال بیاورید و آنرا مردود و یا مورد پذیرش قرار دهید؛ صرفنظر از اینکه نویسنده در خارج باشد یا داخل.

خرداد - تیر ۱۳۸۸